

توطئه‌ی بزرگ

کتاب چهارم

از مونیخ تا سانفرانسیسکو

مایکل سیرز - آلبرت کان

برگردان: م. نسیم

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

شهریور ۱۳۸۹

توطئه‌ی بزرگ

کتاب چهارم

از مونیخ تا سانفرانسیسکو

مایکل سیرز - آلبرت کان

برگردان: م. نسیم

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

شهریور ۱۳۸۹

فهرست

۲	پیشگفتار
۳	مقدمه
۵	یادداشت‌هایی برای آشنائی با کتاب
بخش بیست و دوم - جنگ جهانی دوم	
۶	۱ - مونیخ
۱۴	۲ - جنگ جهانی دوم
۲۴	توضیحات بخش بیست و دوم
۲۶	منابع بخش بیست و دوم
بخش بیست و سوم - ضدیت با کمینترن در آمریکا	
۲۹	۱ - ارثیه‌ی باقیمانده از جانب دستجات سیاه
۳۶	۲ - آمریکا را از کمونیسم نجات دهید
۴۳	۳ - داستان رویداد پائول شِفر
۴۷	۴ - کمیته‌ی دیز
۵۲	۵ - عقاب تنها
۶۵	توضیحات بخش بیست و سوم
۷۴	منابع بخش بیست و سوم
۷۸	بخش بیست و چهارم - شانزده لهستانی
۹۱	منابع بخش بیست و چهارم
۹۲	بخش بیست و پنجم - سازمان ملل متحد
۱۰۰	منابع بخش بیست و پنجم

پیشگفتار

من برای حراست از صلح جهانی، کمکی برجسته تر از این کتاب "توطئه‌ی بزرگ علیه‌ی شوروی" نوشته‌ی ا. کان و میسائیل سیرز که شوروی کنونی را از گذشته‌اش بررسی می‌کند، نمی‌شناسم.

فقط یک تفاهم واقعی بین شوروی و گروه قدرت‌های انگلیسی - آمریکائی می‌تواند به یک صلح پایدار و حقیقی بیانجامد. ما ساکنان نیم کره‌ی غربی، گذشته‌ی خود را می‌شناسیم، که طبیعتاً آن را در آئینه‌ی تجارب خود می‌بینیم. اما تا آنجا که اکثر ما بسیار کم از تکامل خلق روسیه باخبریم، نمی‌فهمیم که چگونه روسیه به این دیدگاه کنونی نائل گشته است.

نگارندگان این کتاب این وظیفه را متقبل شدند که رخدادهای جهانی را از زمان شروع انقلاب در روسیه، یک بار از دیدگاه روسی بررسی کنند.

ادامه‌ی سیاست توطئه‌های ضد شوروی که در این کتاب بسیار صریح به نمایش گذاشته شده است، می‌بایستی ناچاراً به یک جنگ جهانی سوم بیانجامد. بنابراین می‌بایستی تمامی انسان‌هایی که برای تحکیم صلح جهانی مبارزه می‌کنند، آن را مطالعه و بررسی دقیق نمایند. مطالعه‌ی این کتاب می‌بایستی برای هر دولتمرد آمریکائی و انگلیسی و بهتر آن که برای یک شهروندان این کشورها وظیفه شود.

هرگاه ملت‌های بزرگ و خلق‌های جهان همدردی و تفاهم واقعی برای هم احساس کنند، در آن وقت می‌توانیم بیش از همیشه خوش بین باشیم که امید صلح را در قلب‌هایمان حمل نمائیم. ما همه مدیون سپاس به نویسندگان این کتاب تکان دهنده و مملو از گزارشات رویدادهای تراژیک، می‌باشیم.

ژوئیه‌ی ۱۹۴۶

کلاود پپر Claude Pepper

سناتور ایالات متحده‌ی آمریکا از فلوریدا

مقدمه

کتابی را که در دست دارید، نخستین بار در سال ۱۳۶۲ خورشیدی توسط حزب کارایران (توفان) ترجمه و انتشار یافت. این اثر ارزشمند به آرش حزب ما، رفیق بابا پورسعادت که هستی و اراده‌ی خود را در پیکان رهائی توده‌ها نهاد، تقدیم گردید. این کتاب سندی است زنده از رویدادهای سیاسی - اجتماعی شوروی از آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵).

نخستین جلد کتاب توطئه‌ی بزرگ، انقلاب و ضد انقلاب بعد از مدت کوتاهی نایاب گردید و بنا بر درخواست مکرر بسیاری از رهروان طبقه‌ی کارگر و پژوهشگران بی غرض، چاپ مجدد آن در دستور شعبه‌ی انتشارات حزب قرار گرفت.

اکنون که شرایط تجدید چاپ کتاب یکم و همین طور چاپ کتاب دوم، "اسرار خط قرنطینه" و جلد سوم، "ستون پنجم روسیه" فراهم گردید، به انتشار جلد چهارم "از مونیخ تا سانفرانسیسکو" این سند تاریخی و ارزشمند مبادرت می‌ورزیم به این امید که بزودی چهار جلد در یک مجموعه‌ی کامل انتشاردهیم تا سهم خود را در تنویر افکار و معرفی این تریبون حقیقت، در شرایطی که سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی و رویزیونیست‌های رنگارنگ، آنی از تحریف و دروغ و پرده‌پوشی حقایق در مورد انقلاب کبیر اکتبر، ساختمان سوسیالیسم و نقش آموزگاران جنبش کارگری جهانی فروگذار نمی‌کنند، ادا کرده باشیم. بی شک در هیچ زمانی از تاریخ جنبش کمونیستی تا این حد که امروزه شاهد آنیم، کمونیسم مورد هجوم قرار نگرفته است. صفت مشخصه‌ی حمله به کمونیسم در این دوران، حمله به رفیق استالین است. خروارها کتاب و رساله که همگی آنها فاقد کمترین استدلالات علمی‌اند و در بهترین حالت خود تکرار همان حرف‌های تروتسکی و خروشچف می‌باشند، انتشاریافته تا این رهبر بزرگ جنبش کمونیستی را که بیش از سه دهه پرچم ظفرنمون پرولتاریای جهان را به عالی‌ترین وجهی در اهتزاز داشته، بی اعتبار سازند.

اما ویژگی این کتاب در این است که خواننده را در معرض آن آگاهی‌هائی قرار می‌دهد که سرمایه‌داری جهانی و عمال آن سال‌هاست با صرف نیرو و منابع مالی عظیم سعی در اختفای آن دارند. از این روست که پس از انتشار این کتاب یکی از نویسندگان آن (آلبرت ای. کان) توسط همین محافل در آمریکا ترور می‌شود و بدین طریق جان عزیز خویش را برای دفاع از حقیقت از دست

می دهد. نویسندگان این کتاب توفیق یافته‌اند با بیانی جذاب و دلنشین، تصاویری زنده و طبیعی از رویدادها و وقایع این دوره در برابر خواننده قرار دهند. استفاده از این شیوه‌ی بیان، کتاب " توطئه‌ی بزرگ" را از بسیاری تاریخ‌نگارهای خشک و بی روح که اکثراً با آن سر و کار داریم، متمایز می گرداند. دید منطقی و سالم نویسندگان این کتاب نشان دهنده‌ی آن است که چگونه می توان بدون قالب سازی مصنوعی و بدون این که در مورد پدیده‌ها تنها به صورت "سیاه مطلق" و "سفید مطلق" قضاوت کرد. با روشی عینی و سیستماتیک به پژوهش پرداخته و سره را از ناسره بازشناخت.

ترجمه‌ی جلد اول و دوم کتاب توطئه‌ی بزرگ توسط رفیق ماکان در سال‌های ۶۲ و ۶۵ خورشیدی صورت گرفت و جلد سوم و چهارم این کتاب به همت رفیق م - نسیم در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۸ خورشیدی انجام یافته است و حزب ما نهایت سپاسگزاری و قدردانی را از این رفقا دارد و دستشان را به گرمی می فشارد.

این کتاب‌ها ابتدا به صورت جداگانه در کتابخانه‌ی سایت حزب نصب خواهند شد و سپس به صورت یک جلد کامل چاپ و در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

حزب کار ایران (توفان)

شعبه انتشارات

سپتامبر ۲۰۱۰ - شهریور ۱۳۸۹

یادداشت‌هایی برای آشنائی با کتاب

نویسندگان در تألیف این کتاب به طور جامع بر منابع زیر تکیه می‌کنند: گزارشات رسمی ادارات دولتی آمریکا، گزارشات مذاکره‌ی کمیسیون‌های مختلف کنگره‌ی آمریکا، انتشارات رسمی دولت انگلستان و برداشت منطبق با اصل گزارشاتی که از طرف دولت شوروی در دادگاه‌های بعد از انقلاب علیه‌ی جاسوسی، خرابکاری و خیانت.

ما هم چنین از کتب خاطرات شخصیت‌های برجسته که در این کتاب ذکر شده، استفاده نمودیم.

تمامی مکالمات و نقل قول‌ها از این خاطرات، یادداشت‌های رسمی و یا منابع مستند دیگر برداشته شده‌اند.

فهرست نیویورک تایمز (Index New York Times),

(The Readers' Guide to Periodical Literature)

(The International Index to Periodicals),

که خدمات بسیار با ارزشی را به عنوان مراجع راهنما ایفا نمودند بخصوص ما مدیون سپاس به انتشارات (Harper and Brothers) که اجازه‌ی چاپ دوباره‌ی بسیاری از نقل قول‌ها و توضیحات از سیدنی ریلی (Britain's Master Spy, Sidney Reilly) و ویرایش و تکمیل شده به وسیله‌ی زوجه‌اش را به ما داده است، می‌باشیم.

هم چنین ما از (Cedric Beifrage) که به ما از شروع کارمان به وسیله‌ی همکاری‌های مطبوعاتی و اطلاعاتی کمک‌های با ارزشی نموده‌اند، سپاسگذاریم.

در آخر هر بخش فهرستی از منابع مهمی را که "توطئه‌ی بزرگ" را بر آن بنا نموده‌ایم، در اختیار می‌گذاریم. این فهرست نیاستی به هیچ وجه به عنوان توضیحات ملال آور تصور شود. این برای نویسندگان مهم بود، آثاری را که قابل استفاده بوده و در برخی موارد ناگزیر از استفاده‌ی آن برای اساس کارمان می‌بود، بخصوص نام بریم.

بخش بیست و دوم - جنگ جهانی دوم

۱- مونیخ

وزارت امور خارجهی ایالات متحدهی آمریکا در بیانیهی رسمی خود به نام "جنگ و صلح"، سیاست خود را بدین شرح توضیح داد: "دهه‌ی سرنوشت ساز ۱۹۳۱-۱۹۴۱ با تهاجمات ژاپنی‌ها آغاز شد و پایان یافت. این سال‌ها از اوج یک سیاست بی رحمانه که با آگاهی کامل از طرف ژاپن، آلمان و ایتالیا برای تسلط بر جهان اتخاذ شده بود، تمیز داده می‌شود."

در سال ۱۹۳۱ جنگ جهانی دوم با اشغال منچوری توسط ژاپن به بهانه‌ی نجات آسیا از خطر کمونیسم آغاز شد. دو سال بعد هیتلر جمهوری آلمان را به بهانه‌ی نجات آلمان از خطر کمونیسم سرنگون کرد. سال ۱۹۳۵ ایتالیا به اتیوپی به خاطر نجات آنها از خطر "بلشویک‌ها و بربریت" حمله کرد. سال ۱۹۳۶ هیتلر "راین لند" را اشغال نمود؛ آلمان و ژاپن قرارداد ضد کمونیسم را امضاء کردند و نیروهای نظامی آلمان و ایتالیا برای نجات اسپانیا از خطر کمونیسم به آنجا حمله بردند.

در سال ۱۹۳۷ ایتالیا، به قرارداد ضد کمینترن آلمان و ژاپن پیوست، ژاپن برای بار دوم به چین حمله کرد و "پکن"، "تین تسین" و "شانگهای" را به تصرف خود درآورد. در سال بعد آلمان اتریش را ضمیمه‌ی خاک خود نمود. محور برلین - رم - توکیو برای "نجات جهان از خطر کمونیسم" تشکیل گردید. در سپتامبر سال ۱۹۳۷ وزیر امور خارجهی شوروی "ماکسیم لیتوینوف"، در جلسه‌ی اتحادیه ملل چنین گفت:

« ما می‌دانیم که طی سال‌های اخیر سه کشور به کشورهای دیگر تجاوز کرده‌اند. این سه کشور علیرغم تمام تفاوت‌هایی که از نظر ایدئولوژیکی، وسائل و سطح فرهنگ در نزد قربانیان خود دارند، حملات خود را به یک دلیل واحد توجیه می‌کنند: مبارزه علیه‌ی کمونیسم. حاکمان این کشورها به صورتی کاملاً کودکانه تصور می‌کنند و یا به سادگی این طور تظاهر می‌کنند که این کافی است که کلمه‌ی "ضد کمونیسم" را به کار برند، تا تمام جرائم و جنایات آنها علیه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی بخشیده شود. »

تحت پوشش میثاق ضد کمینترن، آلمان، ژاپن و ایتالیا به جانب اروپا و آسیا برای تصرف و به بردگی کشیدن آنها حرکت کردند.

جهان دو راه را در مقابل خود داشت، اتحاد تمام ملت‌ها جهت مبارزه با حملات نازی‌ها، فاشیست‌ها و وحشیگری ژاپنی‌ها و ایجاد مانع در راه تهدیدات جنگی نیروهای تجاوزگر، قبل از این که کار از کار گذشته باشد، یا از هم پاشیدگی، به صورتی تدریجی تسلیم شدن در مقابل تجاوز، و در نتیجه پیروزی ناگزیر فاشیسم. وزیر تبلیغات نیروهای متحد تجاوزگر، جاسوسان ترسکی، مرتجعین فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی، همگی با یک بسیج فاشیستی بین المللی علیه امنیت دسته جمعی با هم متحد شده‌اند. ایده‌ی اتحاد علیه تجاوز با برچسب اتهام "تبلیغات کمونیستی" مورد حمله قرار گرفت و به عنوان یک "رویای غیر عملی" مردود اعلام شد و به نام "تحریکات جنگی" مهر باطل بر آن زده شد. و به جای آن سیاست سازش و تسلیم تدریجی، تغییر جهت جنگ گریز ناپذیر به یک یورش دسته جمعی به اتحاد جماهیر شوروی، پیشنهاد شد. نازی‌ها از این سیاست به شدت حمایت می کردند.

نخست وزیر بریتانیا، "نویل چمبرلین"، طراح پیشنهاد سازش گفت که قرار داد امنیت دسته جمعی، اروپا را "به دو قطب مسلح" تقسیم می کند. روزنامه‌ی نازی‌ها، ناخت آسگابه (Nachtausgabe) در سال ۱۹۳۸ اعلام کرد: "ما می دانیم، که نخست وزیر انگلستان در تشابه با ما بر این نظر است که قرارداد امنیت دسته جمعی یک دیوانگی محض است." در یک سخنرانی در منچستر در ۱۰ مه ۱۹۳۸ وینستون چرچیل پاسخ داد:

« به ما گفته شده است که ما نباید اروپا را به دو بلوک مسلح تقسیم کنیم. در این صورت فقط یک بلوک مسلح وجود خواهد داشت؟ - بلوک ارتش دیکتاتورها و مشت‌های از توده‌های ایزوله شده که خارج از گود ایستاده و در فکرند که کدام یک از آنان ابتدا فریب خواهند خورد، تحت انقیاد قرار خواهند گرفت و یا صرفاً چپاول خواهند شد؟ »

چرچیل "دلالت جنگ" نامیده می شد. در سپتامبر سال ۱۹۳۸ سیاست سازش به نقطه‌ی اوج خود رسید. دولت‌های آلمان نازی، فاشیستی ایتالیا، انگلیس و فرانسه قرارداد مونیخ را امضاء کردند؛ اتحاد مقدس ضد شوروی که پس از ۱۹۱۸ تمام مرتجعین جهان رویای آن را در سر پرورانده بودند.

این قرارداد، اتحاد جماهیر شوروی را بدون دوست و هم پیمان رها کرد. پیمان میان شوروی و فرانسه، که هسته‌ی قرارداد امنیت اروپا به حساب می‌آمد، باطل شده بود. "منطقه‌ی سودت" متعلق به چکسلواکی به بخشی از آلمان نازی تبدیل شد. دروازه‌های شرق برای نیروهای نظامی آلمان نازی باز شد. [۱]

"والتر دورانتی" در کتاب "کرم‌لین و مردم" نوشت:

« قرارداد مونیخ، یکی از بدترین تحقیرهایی بود که بعد از قرارداد "برست - لیتوفسک" به اتحاد جماهیر شوروی می‌شد. »

اکنون جهان در انتظار آغاز جنگ میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی بود. وقتی "نویل چمبرلین" به انگلیس بازگشت، کاغذی را با امضای هیتلر در دست خود به هوا برد و پیروزمندانه گفت:

« این به معنای صلح در دوران ماست! »

۲۰ سال پیش جاسوس انگلیسی کاپیتان سیدنی جرج ریلی اعلام کرده بود:

« به هر قیمتی که شده این غده‌ی کتیف متولد شده در روسیه باید نابود شود. صلح با آلمان! بله، صلح با هر کسی!..... صلح، صلح به هر قیمتی؛ و سپس یک جبهه‌ی متحد علیه دشمن واقعی بشریت! »

در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۸ یکی از هواداران "چمبرلین" به نام "آرنولد ویلسون" در مجلس عوام انگلیس، اعلام کرد:

« اتحاد امری ضروری است، و آن خطر واقعی که جهان را تهدید می‌کند از جانب آلمان و ایتالیا نیست، بلکه از طرف روسیه است. »

اما اولین قربانیان قرارداد ضد شوروی مونیخ، مردم روسیه نبودند، بلکه مردم کشورهای دمکرات اروپا. یک بار دیگر ظاهر سیاست ضد شوروی، با پرده‌ای از سیاست دمکراسی خائنانه آذین بندی شد.

در فوریه سال ۱۹۳۹ دولت‌های فرانسه و انگلیس دیکتاتوری فاشیستی ژنرال فرانکو را به رسمیت شناختند. در روزهای آخر مارس، پس از دو سال و نیم مبارزه‌ی شجاعانه و دردناک علیه نیروهای ارتجاعی، دولت جمهوری خواه اسپانیا به ایالتی فاشیستی تبدیل شد.

در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ کشور چکسلواکی، دیگر یک کشور مستقل نبود. تانک‌های نازی‌ها با سر و صدای زیاد در خیابان‌های پراگ به حرکت در آمدند. کارخانه‌ی اشکودا و ۲۳ کارخانه‌ی اسلحه‌سازی دیگر، که به اندازه‌ی سه برابر تمام ایالتی فاشیستی تولید می‌کردند به مالکیت هیتلر در آمد. یکی از هواداران فاشیست‌ها، به نام "جان سیروی"، که زمانی فرماندهی عملیات نظامی در روسیه سیبری را به عهده داشت، تعداد ۱۰۰۰ فروند هواپیمای جنگی، تمام مهمات جنگی، انبار و تمام وسائل درجه یک نظامی را به فرماندهی نظامی آلمان تحویل داد.

در ۲۰ مارس ۱۹۳۹ لیتوانی مجبور شد که تنها بندر خود به نام "ململ" را به آلمان واگذار کند.

۷ آوریل سال ۱۹۳۹، در صبح روز جمعه عید پاک، موسولینی از دریای آدریاتیک عبور کرد و آلبانی را به اشغال خود درآورد. پنج روز بعد ویکتور امانوئل تاج پادشاهی آلبانی را بر سر گذاشت.

در حالی که هیتلر در حال حرکت به سمت چکسلواکی بود، استالین از مسکو به وزرای سازشکار فرانسه و انگلیس در مورد این که قبل از هر چیز این خود آنها هستند که قربانی سیاست‌های ضد شوروی‌اشان می‌شوند هشدار داد. استالین در ۱۹ مارس ۱۹۳۹ این سخنرانی را در هیجدهمین کنگره‌ی حزب کمونیست ایراد کرد:

« این جنگ اعلام نشده که نیروهای متحد ارتجاعی در حال حاضر، تحت پوشش قرارداد مبارزه با کمونیسم در اروپا و آسیا آغاز کرده‌اند، تنها علیه اتحاد جماهیر شوروی نیست، بلکه هم چنین، در واقع و قبل از هر چیز، علیه منافع انگلیس، فرانسه و ایالات متحده‌ی آمریکا نیز می‌باشد. »

استالین در ادامه گفت:

« جنگی که به وسیله‌ی دولت‌های متجاوز آغاز شده به شیوه‌های مختلف منافع کشورهای صلح طلب و بیش از هر چیز، منافع انگلیس، فرانسه و آمریکا را مورد تجاوز قرار می‌دهد، در

حالی که کشورهای نامبرده عقب نشینی کرده و به متجاوزان امتیاز بعد از امتیاز می دهند، از هر گونه مقاومتی خودداری می کنند و تا حدودی متجاوزان را حمایت می کنند. باور نکردنی است، اما حقیقت دارد! »

استالین اعلام کرد:

« سیاستمداران مرتجع قدرت‌های غربی، سیاست امنیت جمعی را به کناری گذاشته و به جای آن رویای یک اتحاد ضد شوروی را، تحت پوشش جملات زیبایی مانند "صلح آمیز" و "عدم مداخله" در سر دارند. اما این سیاست محکوم به مرگ است. »

استالین ادامه داد:

« برخی از سیاستمداران و روزنامه نویسان اروپائی و آمریکائی، نمی توانند بیش از این در انتظار حرکت به سوی روسیه اوکرائین بمانند و خودشان آغاز به افشای سیاست پشت پرده‌ی عدم دخالت نموده‌اند. آنها به صورتی آشکار و کاملاً روشن به ما می گویند که آلمانی‌ها به شدت آنها را مأیوس کرده‌اند، چرا که به جای حرکت به سوی شرق، به سوی اتحاد جماهیر شوروی، به سمت غرب برگشته و طلب مستعمره می کنند. این طور به نظر می آید که آلمان به خاطر حمله‌ی خود به شوروی، چکسلواکی را به عنوان یک جایزه از پیش پرداخت شده دریافت کرده است ولی اکنون از پرداخت صورت حساب خود امتناع می کند. »

استالین ادامه داد:

« در اینجا به هیچ وجه قصد ندارم که در مورد سیاست عدم دخالت، دروغ، خیانت و غیره و غیره موعظه کنم. این کاری است عبث که به مردمی که هیچ یک از اصول اخلاقی را به رسمیت نمی شناسند، درس اخلاق داد. همان طور که سیاستمداران سرمایه‌دار قدیمی گفته‌اند، سیاست، سیاست است. ولی هم زمان باید اقرار کرد که آن بازی بزرگ و خطرناک که به وسیله‌ی هواداران سیاست عدم

دخالت آغاز شده است، می تواند با شکست مفتضحانه‌ای برای خود آنها تمام شود.

اتحاد جماهیر شوروی هم چنان آرزوی یک همکاری مشترک و بین المللی علیه تجاوزگران و یک سیاست واقع بینانه در مورد امنیت دسته جمعی را دارد. »

اما استالین این را نیز به روشنی گفت:

« که این همکاری باید دوستانه و از صمیم قلب باشد. ارتش سرخ به هیچ وجه قصد ندارد که به خاطر رضایت سیاستمداران انگلیسی و فرانسوی خود را به مخاطره بیاندازد. در صورت قرار گرفتن در بدترین شرایط، ارتش سرخ باید به اراده‌ی خود، به اتحاد و وفاداری مردم روسیه تکیه کند. »

همان طور که استالین گفت:

« اگر جنگی در می گرفت، ارتش ما چه در پشت جبهه و چه در خط مقدم جبهه، از هر ارتش دیگری در جهان قوی تر خواهد بود، حقیقتی که مردم بیرون از مرزهای ما که به مناقشات نظامی عشق می ورزند باید به خوبی به خاطر بسپارند. »

اما هشدارهای روشن و با اهمیت استالین نادیده گرفته شد. در آوریل سال ۱۹۳۹ نتیجه‌ی یک آمار گیری در انگلیس نشان داد که ۸۷ درصد از مردم انگلیس طرفدار یک جبهه‌ی متحد میان انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی علیه آلمان نازی‌اند. به نظر چرچیل نزدیکی انگلو-شوروی "مسئله‌ی مرگ و زندگی بود". در ۲۷ مارس چرچیل طی یک سخنرانی، با صراحت کامل اعلام کرد:

« آنگاه که دولت معظم اعلیحضرت دست رد بر سینه‌ی کمک‌های ضروری پیشنهاد شده از طرف دولت شوروی می زند و در مورد سیستم دفاعی ما قصور کرده، چکسلواکی را با هر آن چه که در آن امکان نظامی به شمار می رود از دست داده و در آخر وظیفه‌ی دفاع از لهستان و رومانی را از خود سلب می کند و بدین ترتیب ما را

در بدترین شرایط، درگیر جنگی خانمانسوز می کند، دیگر این دولت لیاقت این که از طرف مردمش با احترام با او برخورد شود، ندارد. »

لرد جرج طی بیانیه‌ای در ۲۹ ژوئیه در حمایت از سخنان چرچیل، چنین گفت:

« آقای چمبرلین مستقیماً با هیتلر مذاکره کرد. او برای ملاقات هیتلر به آلمان رفت. او و "لرد هالیفاکس" از رم بازدید کردند، برای سلامتی موسولینی لیوان مشروب خود را بالا بردند و به او گفتند که او چه مرد خوبی است. اما آنها چه کسی را به روسیه فرستاده‌اند؟ آنها حتی یک مشاور دولتی دون پایه را نیز به آنجا نفرستاده‌اند. آنها فقط به فرستادن یک کارمند دفتر خارجی بسنده کرده‌اند. این یک توهین به شمار می آید. در جائی که دنیا بر لب پرتگاهی عظیم ایستاده است، آنها درک ننگه داری توازن در شرایط حاد را ندارند. »

رأی مردم انگلیس و سخنان دولتمردان انگلیسی نظیر "چرچیل" و "لویج جرج" مورد بی توجهی قرار گرفت.
در روزنامه‌ی تایمز لندن نوشته شده بود:

« یک اتحاد سریع با شوروی مانع از انجام مذاکرات بعدی خواهد شد. »^۱

۱ - همان روزی که نازی‌ها به پراگ هجوم بردند، هیئتی از کارخانه‌داران انگلیسی به "دوسلدورف" آمده بودند تا با همکاری با مقامات بلند پایه‌ی مالی آلمانی بر روی آخرین جزئیات یک قرارداد گسترده مشاوره کنند.

در ماه ژوئیه روزنامه‌های انگلیسی خبر غیر منتظره‌ای را در روزنامه‌های خود منتشر کردند. بر اساس این گزارش، منشی روابط تجاری پارلمان انگلیس، "ربرت اس. هودسون" در جلسه‌ای مشترک با مشاور اقتصادی هیتلر دکتر "هلموت ولتات" در مورد وامی به مبلغ ۵۱ میلیون پوند از طرف انگلیس به آلمان نازی به توافق رسیده بودند.

تمام تجار بزرگ انگلیسی هوادار سیاست سازش با آلمانی‌ها نبودند. در ۸ ژوئیه بانکدار و صاحب معادن ذغال سنگ، لرد "دیویس" در مجلس اعیان چنین گفت:

« دولت شوروی به خوبی می داند که در اینجا، هستند کسانی که امیدوارند که عقاب‌های آلمانی به جای پرواز به سوی غرب به سوی شرق پرواز کنند، همان چیزی که هیتلر به صورتی آشکار در کتاب خود "نبرد من" نوشته است. »

بقیه در زیرنویس صفحه‌ی بعد *

در پایان تابستان سال ۱۹۳۹، وقتی که خطر جنگ بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد، چمبرلین یکی از کارمندان معمولی وزارت امور خارجه به نام "ویلیام استرانگ"، را به مسکو فرستاد که تا به عنوان تنها نماینده‌ی دولت انگلیس در مذاکرات مستقیم با دولت شوروی شرکت کند. فشار افکار عمومی، چمبرلین را مجبور کرده بود که به مذاکرات با شوروی شکل دیگری بدهد. در ۱۱ آگوست یک هیئت نظامی انگلیس برای تشکیل جلسه‌ای نظامی با شرکت ژنرال‌ها به مسکو آمد. این هیئت با سرعت ۱۳ گره دریائی، یعنی با کمترین سرعت ممکنه، از لندن به مسکو مسافرت می‌کردند. وقتی که هیئت انگلیسی به مسکو وارد شد، روس‌ها متوجه شدند که این هیئت و هم‌چنین "استرانگ" اجازه‌ی امضای قرارداد با دولت شوروی را ندارند.

هدف این بود که اتحاد جماهیر شوروی بدون داشتن هیچ متحدی، با آلمان نازی که به صورتی غیر مستقیم، و نه فعالانه، از طرف دولت‌های طرفدار "قرارداد مونیخ" مورد حمایت قرار می‌گرفت، مقابله کند.

بعدها "جوزف ای. دیویس"، تصمیمی را که دولت شوروی مجبور به اتخاذ آن شد را؛ این چنین توضیح داد. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۱ سفیر سابق اتحاد جماهیر شوروی، طی نامه‌ای به مشاور پرزیدنت "روزولت"، "هاری هاپکینز"، نوشت:

« از تمام تماس‌ها و مشاهداتم پس از ۱۹۳۶، نتیجه گرفتم که به جز پرزیدنت ایالات متحده آمریکا، دولتی در جهان وجود ندارد که مانند اتحاد جماهیر شوروی به روشنی خطر هیتلر علیه صلح جهانی را افشاء کرده و بر ضرورت قرارداد امنیت جمعی و اتحاد میان ملت‌های غیر متجاوز تأکید نموده باشد. آنها آماده‌اند که به خاطر چکسلواکی بجنگند. آنها از پیش قرارداد مصوبه در مونیخ، مبنی بر عدم تجاوز به لهستان را باطل کردند، چرا که در صورت نیاز می‌خواستند که راه را برای عبور نیروهای خود از لهستان جهت کمک به چکسلواکی باز کنند و وظیفه‌ی خود را در قبال قراردادشان انجام دهند. حتی پس از مونیخ و تا اواخر سال ۱۹۳۹ دولت اتحاد جماهیر شوروی مایل بود که برای جلوگیری از حمله‌ی آلمان نازی به

* در مورد مذاکرات چمبرلین با مسئولان دولت شوروی، "لرد دیویس" گفت:
« من گاهی و حتی هم اکنون شک می‌کنم که آیا دولت این مذاکرات را جدی می‌انگارد و یا فقط شاید می‌بایستی که افکار عمومی فقط بار دیگر تسکین داده شوند. »

لهستان یا رومانی با انگلیس و فرانسه متحد شود، اما بر این نکته تأکید داشت که کنفرانسی بین المللی با شرکت دولت‌های غیر متجاوز تشکیل شود و در آن جلسه به صورتی بی غرض و واقع بینانه در مورد این که هر یک از آنها، چه اقدامی می‌توانند انجام دهند، تصمیم‌گیری کنند، و هم زمان یک پارچگی و اتحاد خود را در مقابل هیتلر به نمایش بگذارند. این پیشنهاد به دلیل آن که رومانی و لهستان مخالف ایجاد جبهه‌ای واحد با اتحاد جماهیر شوروی بودند مورد قبول "چمبرلین"، قرار نگرفت.

تمام بهار سال ۱۹۳۹ تمامی نیروی دولت اتحاد جماهیر شوروی صرف پدید آوردن قراردادی قطعی که محتوای آن اتحاد، عکس العمل و همکاری نظامی مشترک علیه هیتلر باشد، شد.

انگلیس.....از دادن ضمانت، به روسیه در مورد دفاع از کشورهای بالتیکی، مشابه همان ضمانتی که روسیه به فرانسه و انگلیس در مورد دفاع از بلژیک و هلند داده بود، امتناع کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی به دلایلی واضح، متقاعد شده بود که ایجاد اتحادی مؤثر و عملی با فرانسه و انگلیس غیر ممکن است. آنها مجبور به نوشتن قرارداد صلح با هیتلر شدند. »

بیست سال پس از عهد نامه‌ی برست - لیتوفسک، یک بار دیگر سیاستمداران اروپای غربی، دولت روسیه را مجبور به عقد قراردادی ناخواسته با آلمان نازی کردند.

در ۲۴ آگوست ۱۹۳۹ دولت اتحاد جماهیر شوروی معاهده‌ی عدم تجاوز با دولت آلمان نازی را امضاء کرد.

۲ - جنگ جهانی دوم

در اول سپتامبر ۱۹۳۹ لشکر موتوریزه‌ی نازی‌ها لهستان را با حمله به هفت نقطه، مورد تجاوز قرار دادند. دو روز بعد انگلیس و فرانسه علیه آلمان اعلام جنگ کردند. طی دو هفته رژیم لهستان، رژیم‌هایی که تحت نفوذ "دارو دسته‌ی قشر بالا"ی ضد شوروی، با آلمان نازی متحد شده، از قبول کمک‌های پیشنهاد شده از طرف اتحاد جماهیر شوروی امتناع ورزیده و علیه

قرارداد امنیت جمعی مبارزه کرده بود، از هم پاشید و اکنون نازی‌ها مشغول جمع و جور کردن بقایای متحدین خود شده بودند.

در ۱۷ سپتامبر، در حالی که واحدهای نظامی نازی در خاک لهستان پیشروی می‌کردند و دولتمردان لهستان وحشتزده پا به فرار گذاشته بودند، ارتش سرخ از مرز شرقی پیش از جنگ لهستان عبور کرد و روسیه‌ی سفید، اوکراین غربی و منطقه گالیسی را قبل از ورود آلمانی‌ها به آنجا، به اشغال خود در آورد. طی یک پیشروی به سوی غرب، ارتش سرخ تمام مناطقی را که لهستان در سال ۱۹۲۰ از اتحاد جماهیر شوروی به تصرف خود در آورده بود، باز پس گرفت. وینستون چرچیل در اول اکتبر در یک برنامه‌ی رادیویی اعلام کرد:

« این که ارتش شوروی باید مواضع خود را در این جبهه محافظت می‌کرد ضرورتی آشکار در مقابل تهدیدات نازی‌ها بود. آنها جبهه‌ای در شرق به وجود آورده‌اند که آلمان نازی جرئت حمله به آن را ندارد. »

هفته‌ی پیش آقای "فون ریبنتروپ" (von Ribbentrop) جهت درک بهتر واقعیات به مسکو فراخوانده شد و در آنجا پذیرفت که طرح‌های نازی‌ها در مورد بالکان و اوکراین باید متوقف شود.

پیشروی ارتش سرخ به سمت غرب اولین سیاستی بود که اتحاد جماهیر شوروی جهت مبارزه با آلمان نازی و تقویت دفاعی نیروهای نظامیش در مقابل رویارویی گریز ناپذیر با حکومت نازی‌ها اتخاذ کرد.

در آخرین هفته‌ی سپتامبر و اولین روزهای اکتبر، اتحاد جماهیر شوروی قرارداد کمک‌های دوطرفه را با "استونی"، "لتونی" و "لیتوانی" امضا کرد. این قرارداد به اتحاد جماهیر شوروی این اجازه را می‌داد که در آنجا سربازخانه، پایگاه هوایی و دریائی دایر کند.

اما در شمال، فنلاند به عنوان یک متحد نظامی بالقوه برای آلمان نازی باقی ماند.

رهبر نظامی فنلاند، بارون "کارل گوستاو فون مانرهایم" (von Mannerheim)، در ارتباطی منظم و بسیار نزدیک با فرماندهان آلمانی بود. جلسات میان فرماندهان و افسران آلمانی به صورتی فشرده تشکیل می‌شد و افسران نازی بر تمرینات نظامی ارتش فنلاند نظارت می‌کردند. ژنرال ارشد ارتش فنلاند ژنرال "کارل اوش" (Karl Oesch)، و یکی از نزدیک‌ترین مشاوران او به نام "هوگو اوسترمن" (Hugo Ostermann)، که در جریان جنگ

جهانی اول در ارتش آلمان انجام وظیفه کرده بود تحصیلات نظامی خود را در آلمان به پایان رسانده بودند.

فنلاند و آلمان نازی رابطه‌ی سیاسی بسیار نزدیکی با هم داشتند. نخست وزیر "ریستو ریتی" (Risto Ryti)، معتقد بود که هیتلر یک "نابغه" است، و دوست آلمانی و ثروتمند او، "پر سویین هو فود" (Per Svinhufvud)، به صورتی ناشناس گرداننده‌ی اصلی سیاست‌های فنلاند به شمار می‌رفت.

با کمک افسران و مهندسان آلمانی، فنلاند به یک پایگاه مهم برای حمله به اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شده بود. ۲۳ پایگاه هوایی در فنلاند تأسیس شده بود که گنجایشی بیش از ده برابر نیروی هوایی فنلاند را داشت. کارشناسان فنی نازی بر احداث یک خط "مانرهایم" زنجیره‌ای از سنگربندی‌های عمیق و پر پیچ و خم از نوع درجه یک، مجهز به کیلومترها توپخانه‌ی سنگین که تا ۳۴ کیلومتری لنینگراد فاصله داشت، نظارت می‌کردند. برخلاف جبهه‌ی "ماژینو"، "مانرهایم" فقط به منظور اهداف دفاعی ساخته نشده بود، بلکه جهت آمادگی و تدارک حملات بزرگ نیز بود. هنگامی که "مانرهایم" در تابستان سال ۱۹۳۹ در مراحل پایانی خود قرار داشت، رئیس ستاد ارتش هیتلر ژنرال هالدر برای انجام آخرین نظارت بر ساخت آن به آنجا آمد.

اتحاد جماهیر شوروی به فنلاند پیشنهاد کمکی دو طرفه را داد. بر اساس این پیشنهاد، اتحاد جماهیر شوروی بیش از هزار کیلو متر مربع از خاک روسیه را به فنلاند واگذار می‌کرد و در ازای آن فنلاندی‌ها چند جزیره‌ی استراتژیک فنلاندی را در نزدیکی "لنینگراد"، یک قسمت از دماغه‌ی "کارئل" (Karel)، و اجاره‌ی بندری به نام "هانگو" (Hangoe)، را به مدت سی سال جهت احداث یک پایگاه دریایی به اتحاد جماهیر شوروی، اجاره می‌دادند. رهبران اتحاد جماهیر شوروی مناطق یاد شده را به عنوان یک منطقه‌ی سوق الجیشی مهم جهت دفاع از پایگاه نظامی "کرونشتاد" و شهر لنینگراد به حساب می‌آوردند.

اواسط ماه نوامبر، گروه هوادار نازی‌ها که دولت فنلاند را رهبری می‌کردند، به صورتی غیر منتظره از ادامه‌ی مذاکرات امتناع کردند. در پایان نوامبر جنگ میان اتحاد جماهیر شوروی و فنلاند آغاز شد.

جریانات ضد روسی در انگلیس و فرانسه، تصور می‌کردند که زمان آن جنگ مقدس که مدتی دراز در انتظار آن بودند فرا رسیده است. جنگ مضحک در غرب علیه آلمان نازی "جنگی بی مورد" بود. جنگ واقعی در شرق جریان داشت. در انگلیس، فرانسه و آمریکا، فعالیت شدیدی تحت شعار "کمک به فنلاند" آغاز شد.

نخست وزیر چمبرلین، که فقط مدت کوتاهی قبل، گفته بود که کشور او نیروی کافی جهت مبارزه با آلمان نازی را در اختیار ندارد، سریعاً ۱۴۴

هوایپمای انگلیسی، ۱۱۴ توپ سنگین، ۱۸۵ هزار گلوله‌ی توپ، ۵۰ هزار نارنجک، ۱۵۷۰۰ بمب، ۱۰۰ هزار پالتوی نظامی و ۴۸ آمبولانس به فنلاند ارسال کرد. در زمانی که ارتش فرانسه خود نیاز شدیدی به تجهیزات نظامی جهت مبارزه با حمله‌ی حتمی آلمان نازی را داشت، دولت فرانسه با فرستادن ۱۷۹ هوایپما، ۴۷۲ تپانچه، ۷۹۵۰۰ گلوله‌ی توپ، ۵۱۰۰ اسلحه‌ی اتوماتیک و ۲۰۰ هزار نارنجک به یاری دولت فنلاند شتافت.

در حالی که آرامش در جبهه‌ی غرب حاکم بود، فرماندهی ارشد ارتش بریتانیا که هنوز توسط افرادی ضد روسی نظیر "ژنرال آیرون ساید" رهبری می‌شدند، فرستادن ۱۰۰ هزار نفر نیروی نظامی از طریق اسکاندیناوی به فنلاند را سازماندهی می‌کردند و افسران ارشد فرانسوی تحت رهبری ژنرال "ویگان"، که به صورتی آشکار ادعا می‌کرد که بمب افکن‌های فرانسوی در خاور دور آماده‌اند که به مناطق نفتی در باکو حمله کنند، شرایط را برای یک حمله‌ی هم‌زمان به "قفقاز" آماده می‌کردند.

روزانه، روزنامه‌های فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی در سرمقاله‌های خود از پیروزی‌های فنلاند و شکست‌های فاجعه آمیز ارتش شوروی داد سخن می‌دادند. اما پس از سه ماه جنگ و در شرایطی بسیار نامساعد در حالی که دمای هوا به ۶۰ تا ۷۰ درجه زیر صفر می‌رسید، ارتش سرخ خط مانرهایم "شکست ناپذیر" را در هم شکسته و ارتش فنلاند را به صورتی کامل نابود کرد.^۲

در مارس ۱۹۴۰ "مولوتف" در حضور رهبران بلند پایه‌ی اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرد:

« اتحاد جماهیر شوروی ارتش فنلاند را شکست داده ولی از اشغال کامل کشور، با وجود این که تمام امکانات لازم را در اختیار داشت، خودداری کرد، و در ضمن نه تنها تقاضای غرامت نکرد، تقاضائی که هر کشور پیروزی به دلیل خسارت‌هایی که در جریان جنگ متحمل می‌شود، می‌کند، بلکه آن را تا حد زیادی نیز کاهش داد. در جریان معاهده‌ی صلح، ما هدفی به جز دفاع از امنیت

۲ - در ژوئن سال ۱۹۴۰ سازمان بررسی تبلیغات در نیویورک اعلام کرد: « در مقایسه با مناقشات اخیر جهانی روزنامه‌های آمریکائی، کم‌ترین حقیقت و بیش‌ترین دروغ‌ها را در مورد جنگ فنلاند منتشر کردند. »

"لنینگراد"، "مورمانسک" و راه آهن "مورمانسک" را دنبال نمی کردیم. »

جنگ اعلام نشده میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت. آن روزی که دشمنی میان اتحاد جماهیر شوروی و فنلاند پایان یافت، ژنرال مانرهایم در اطلاعیهای به ارتش فنلاند اعلام کرد که:

« مأموریت مقدس ارتش این است که نقش پایگاه تمدن غرب را در شرق بازی کند. »

مدت کوتاهی بعد از آن دولت فنلاند آغاز به طراحی سنگرهای تازه‌ای در امتداد مرزهای جدید کرد. کارشناسان نازی برای نظارت بر کار آنها به فنلاند آمدند. مقدار زیادی اسلحه به سوئد و آلمان سفارش داده شد. تعداد زیادی سرباز آلمانی به فنلاند آمدند. فرماندهان آلمانی و فنلاندی دفتر فرماندهی مشترک خود را احداث کرده و مشترکاً به انجام مانورهای نظامی دست زدند. تعداد زیادی از جاسوسان نازی به سفارتخانه‌ی آلمان در هلسینکی و ۱۱ کنسولگری دیگر در کشور فرستاده شدند.

در پائیز ۱۹۴۰ آرامش در غرب به صورتی ناگهانی در هم شکست. در ۹ آوریل ۱۹۴۰ ارتش آلمان به دانمارک و نروژ یورش برد. در عرض یک روز دانمارک بدون هیچ مقاومتی اشغال شد. در پایان ماه نازی‌ها مقاومت سازمان داده شده‌ی نروژی‌ها را در هم شکسته و نیروهای انگلیسی را که به کمک نروژی‌ها آمده بودند، اندک اماکن ناامنی را که در اختیار داشتند رها کردند. دولتی هوادار نازی‌ها به رهبری سرگرد "کیوسلینگ" قدرت را به دست گرفت. در ۱۰ ماه مه "چمبرلین" استعفای خود را به پادشاه تسلیم کرد. او زمانی استعفا داد که کشورش در موقعیت بسیار بدی قرار گرفته بود، موقعیتی که تا آن زمان کسی نظیر آن را در تاریخ طولانی آن تجربه نکرده بود. پادشاه به "وینستون چرچیل" مأموریت تشکیل دولت جدید را محول کرد. در همان روز، آلمان نازی به هلند، بلژیک و لوکزامبورگ یورش برد. در ۲۱ ماه مه آلمانی‌ها راه خود را با در هم شکستن مقاومتی ضعیف باز کرده و خود را به کانال انگلیس رسانده و نیروهای متفقین را در "فلاندر" محاصره کرد.

ترس و وحشت بر فرانسه مستولی شد. در همه جا ستون پنجمی‌ها مشغول فعالیت بودند. فرماندهان فرانسوی فرار را بر قرار ترجیح دادند. تمام بخش‌های رزمی بدون وسیله‌ی دفاعی مانده بودند. "پائول ریناد" (Paul Reynaud)، در مجلس سنا گفت که فرماندهان فرانسوی مرتکب "اشتباهات باور نکردنی"

شده‌اند. او به "خائنان، سرخوردگان و ترسوها" حمله کرد. ناگهان ده‌ها افسر بلند پایهی فرانسوی دستگیر شدند. اما این دستگیری‌ها خیلی دیر آغاز شد. ستون پنجم از مدتی قبل قدرت را در دست گرفته بود. بعدها، "پیر کت" (Pierre Cot)، وزیر سابق هوایی فرانسوی در کتاب "معجزه‌ی خیانت" چنین نوشت:

« فاشیست‌ها به شیوه‌ی خود در کشور به راه افتاده و به میان نیروهای نظامی رفتند. سیاست انتشار تبلیغات ضد کمونیستی، تنها پرده‌ی دودی بود که خرابکاران از آن استفاده کرده تا به راحتی عملیات توطئه‌گرانه‌ی خود را که می‌توانست فرانسه را فلج کرده و انجام عملیات هیتلر را آسان‌تر سازد، سازماندهی کنند. "ویگان"، "پتن" و "لاوال"، افرادی بودند که ستون پنجمی‌ها از آنها استفاده می‌کردند. در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۰ در جلسه‌ی وزرا که در محلی در نزدیکی "تور" (Tours)، به نام "کانژ" (Cange)، تشکیل شده بود، ژنرال "ویگان" بر این که دولت باید جنگ را تمام کند پا فشاری زیادی کرد. مهم‌ترین دلیلی که از طرف او مطرح شد آن بود که یک انقلاب کمونیستی در پاریس آغاز شده است. او ادعا کرد که رهبر حزب کمونیست، "موریس تورز" از قبل خود را رئیس جمهور اعلام کرده است. در همان لحظه وزیر امور داخلی به "ژرژ ماندل"، رئیس پلیس در پاریس تلفن زد و او اطلاعات "ویگان" را انکار کرد. هیچ سر و صدائی در شهر رخ نداده بود و مردم ساکت بودند. به مجرد این که "پتن" و "ویگان" قدرت را به علت گنجی و فروپاشی کشور در دست گرفتند، به سراغ "لاوال" و "دارلان" رفته و با کمک آنها آغاز به محدود کردن آزادی‌های سیاسی، بیان و قلم کرده و دولتی فاشیستی را تأسیس نمودند. »

با گذشت زمان، بی‌نظمی و ترس بر جامعه مستولی شد و در حالی که سربازان فرانسوی ناامیدانه و مأیوسانه می‌جنگیدند، جهان سقوط ملتی را که بر اثر خیانت، خیانتی که تاکنون کسی نظیرش را مشاهده نکرده بود، نظاره میکرد.

از ۲۹ مه تا ۴ ژوئن ۱۹۴۰ ارتش انگلیس نیروهای خود را از "دونکرک"، خارج کرد و به این ترتیب به صورتی تحسین‌آمیز، جان ۳۳۵ هزار نفر را نجات داد.

در ۱۰ ژوئن دولت فاشیستی ایتالیا علیه انگلیس و فرانسه اعلام جنگ داد.

در ۱۴ ژوئن پاریس سقوط کرد. "پتن"، "ویگان" و "لاوال" و "دوریوت" (Doriot) ترسکیست به عروسکان خیمه شب بازی نازی‌های فرانسوی تبدیل شدند.

در ۲۲ ژوئن قرارداد آتش بس موقت میان آلمان نازی و فرانسه در جنگلی به نام کومپینئه (Compiègne)، دقیقاً در همان واگن راه آهن، که ۲۲ سال پیش مارشال "فوش" شرایط تسلیم آلمان نازی را به آنها دیکته کرده بود به امضاء رسید.

بلافاصله پس از تسلیم فرانسه، ارتش سرخ دست به تقویت نیروهای نظامی جهت دفاع از اتحاد جماهیر شوروی زد. برای جلوگیری از کودتای احتمالی نازی‌ها در کشورهای بالتیکی، نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی، "استونی"، "لیتوانی" و "لتونی" را به اشغال خود در آوردند.

در ۲۷ ژوئن، ارتش سرخ "بسارابین" و شمال "بوکووینا" را که رومانی پس از انقلاب به مالکیت خود در آورده بود، اشغال کردند.

اکنون اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی رو در روی یک دیگر در امتداد جبهه‌ای که قرار بود در آن صف آرائی کنند، ایستاده بودند.

در پایان ماه ژوئیه نازی‌ها به صورتی گسترده لندن و دیگر شهرهای انگلیس را با فرو ریختن مقدار بسیار زیادی مواد منفجره بر روی مردم غیر نظامی، بمباران کردند. هدف از این حمله‌ها که طی ماه‌ها به صورتی دائمی علیه مردم غیر نظامی ادامه داشت، این بود که کشور را که در آن زمان از شدت ضعف به زانو در آمده بود، هر چه ضعیف تر و فلج تر کند.

اما اکنون تغییرات مهمی در سطح کشور انگلیس در جریان بود. آن گیجی و از هم پاشیدگی حاصله از سیاست‌های اتخاذ شده از طرف چمبرلین، جای خود را به اتحاد و یک پارچگی داده بود. در سرتاسر سطح این کانال کوچک، مردم انگلیس ناظر فعالیت شدید ستون پنجمی‌ها بودند. دولت "چرچیل" با سرعت و قاطعانه عمل کرد. اسکاتلند یارد و مأموران امنیتی، به جاسوسان نازی، فاشیست‌های انگلیسی، رهبران و دسیسه‌گران ستون پنجمی هجوم بردند. طی یک حمله به مقر فاشیست‌های انگلیسی در لندن، مقامات دولتی به مدارک مهمی دست یافته و تعداد بسیاری از ستون پنجمی‌ها را بازداشت کردند. رهبر حزب فاشیستی انگلیس، "سر اوسوالد موسلی" (Sir Oswald Mosley)، در محل سکونتش دستگیر شد و به دنبال آن بازداشت‌های حیرت آور دیگری نیز صورت گرفت. "جان بکت" (John Beckett)، عضو سابق پارلمان و پایه‌گذار

حزب ضد روسی و هوادار نازی‌ها به نام "حزب خلق"، کاپیتان "آ. اچ. رامسی" (A.H. Ramsay)، عضو دست راستی پارلمان اسکاتلند، "ادوارد دادلی آلن" کارمند وزارت بهداشتی و همسرش دکتر "فوکس"، و دیگر دوستان بلند پایه‌ی نازی‌ها و فاشیست‌ها دستگیر شدند. با تصویب قانون خیانت به وطن راه برای اعدام خائنان به کشور باز شد.

دولت انگلیس نشان داد که از وقایع فرانسه و دادگاه‌های مسکو درس عبرت گرفته و در ژوئیه ۱۹۴۰ اعلام کرد که رئیس سابق سازمان امنیت نیروی دریائی آرمیرال "سر بری دومویل" (Sir Barry Domvile)، دستگیر شده است. "دومویل" یکی از دوستان "آلفرد روزنبرگ" و "ماکس هوفمن" متوفی بود که پس از سال ۱۹۱۸ در بسیاری از طرح‌های توطئه علیه اتحاد جماهیر شوروی دست داشت. در زمان دستگیری او رهبری گروهی به نام "لینک؛ - چپ" (The Link)، را که در انگلستان با کمک مالی رئیس گشتاپو "هاینریش هیملر" سازماندهی شده بودند و از نازی‌ها پشتیبانی می‌کردند را بر عهده داشت.

با اطمینان خاطر از این که دشمنان داخلی از میان رفته‌اند، مردم انگلیس با تصمیمی قاطع بمباران‌های نازی‌ها را پاسخ داده و علیه‌ی آنها به دفاع برخاستند. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۰ و در عرض یک روز، نیروی هوائی انگلیس حدود ۱۸۵ هواپیمای آلمانی را بر فراز انگلیس سرنگون کردند.

در مقابل این مقاومت غیر منتظره و با توجه به حضور نیروهای ارتش سرخ در جبهه‌ی شرقی، هیتلر در کنار کانال فرمان ایست داد و از تصرف جزایر انگلیس خوداری کرد.

سال، ۱۹۴۱ بود. وقتی که دو قدرت بزرگ نظامی جهان، ارتش اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی، جهت تسویه حساب مسلحانه در مقابل یک دیگر قرار گرفتند، هیجان غریبی سرتاسر اروپا را در بر گرفته بود.

در اول مارس نازی‌ها صوفیه را تصرف کرده و بدین ترتیب بلغارستان تبدیل به پایگاهی برای نازی‌ها شد.

در ۶ آوریل، پس از سرنگونی رژیم شاهزاده "پائول" توسط یک شورش مردمی در یوگسلاوی و فرار جاسوسان نازی از کشور، اتحاد جماهیر شوروی قراردادی مبنی بر عدم تجاوز با دولت یوگسلاوی امضاء نمود. در همان روز آلمان نازی به یوگسلاوی اعلام جنگ کرد و کشور را مورد هجوم قرار داد.

در ۶ ماه استالین به ریاست دولت اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شد. [۲] ساعت ۴ صبح ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ تانک‌ها، هواپیماهای جنگی، توپخانه‌ی متحرک، واحدهای موتوری و پیاده نظام هیتلر، بدون اعلان قبلی

جنگ، از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی در امتداد یک جبهه‌ی وسیع که از بالتیک تا دریای سیاه ادامه داشت، مبادرت به حمله کردند. صبح همان روز اطلاعاتی جنگی هیتلر توسط گوبلز در رادیو پخش شد. در این اطلاعیه از جمله اعلام شد:

« مردم آلمان! در این لحظه عملیاتی نظامی در جریان است که از لحاظ وسعت تصور می‌شود که یکی از بزرگ‌ترین عملیاتی باشد که جهان تا به حال نظاره‌گر آن بوده است. در اتحاد با رفقای فنلاندی، جنگندگان پیروزمند "نارویک" در امتداد اقیانوس منجمد شمالی تجمع کرده‌اند. واحدهای آلمانی تحت فرماندهی فاتحان نروژی و با همکاری مبارزان آزادیخواه فنلاندی، تحت رهبری فرماندهان خود، از خاک فنلاند دفاع می‌کنند. جبهه‌ی شرقی آلمان از شرق "پروس" آغاز شده و تا "کارپات" ادامه دارد. سربازان آلمانی و رومانیایی در اتحاد با یک دیگر و تحت فرماندهی رئیس دولت، "آنتونسو"، در طول ساحل پائینی "پروت" و "دانوب" تا دریای سیاه ایستاده‌اند. از این رو وظیفه‌ی این جبهه تنها دفاع از کشورهای منفرد نیست، بلکه محافظت تمام اروپا و به این طریق نجات همه می‌باشد. »

ایتالیا، رومانی، مجارستان و فنلاند در جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی به نازی‌ها پیوستند. اتحادیه‌های مخصوص فاشیستی در فرانسه و اسپانیا سازماندهی شدند. ارتش متحد ضد انقلاب در اروپا، جنگی "مقدس" را علیه اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرده بود. طرح‌های ژنرال "هوفمن" در عمل مورد آزمایش قرار می‌گرفت.

در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ هواپیماهای بمب افکن و کشتی‌های جنگی ژاپنی، بدون اخطار قبلی به ایالات متحده‌ی آمریکا حمله کردند. آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی به ایالات متحده‌ی آمریکا اعلام جنگ دادند.

در ۹ دسامبر پرزیدنت روزولت طی پیامی به مردم آمریکا چنین گفت:

« سیاست‌های جاری ۱۰ سال اخیر ژاپن در آسیا، در موازات با سیاست‌های هیتلر و موسولینی در اروپا و آفریقا قرار گرفته، و این روزها هر چه هماهنگ‌تر نیز شده است. این همکاری چنان حساب شده است که تمام کشورهای جهان و تمام اقیانوس‌ها توسط نیروهای فاشیستی به میدان جنگی عظیم تبدیل شده‌اند. »

سال ۱۹۳۱ ، ژاپن بدون اخطار قبلی به منچوری حمله کرد.
سال ۱۹۳۵ ، ایتالیا بدون اخطار قبلی به اتیوپی حمله کرد.
سال ۱۹۳۸ ، هیتلر اتریش را بدون اخطار قبلی اشغال کرد.
سال ۱۹۳۹ ، هیتلر بدون اخطار قبلی به چکسلواکی یورش برد.
بعدها در همان سال ۱۹۳۹ ، هیتلر با همان شیوهی قبلی به لهستان حمله کرد.

سال ۱۹۴۰ ، هیتلر بدون اخطار قبلی به نروژ، دانمارک، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ حمله کرد.

سال ۱۹۴۰ ، ایتالیا بدون اخطار قبلی به فرانسه و سپس به یونان حمله کرد.
سال ۱۹۴۱ ، هیتلر بدون اخطار قبلی به اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد.
و اکنون ژاپن بدون اخطار قبلی به اندونزی، سیام و ایالات متحده آمریکا حمله کرده است.

اینها تماماً بر اساس یک سیستم واحدند.
ماسک‌ها از هم دریده شده‌اند. جنگ مخفیانه‌ی دولت‌های ضد کمینترن علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به تدریج به جنگی جهانی علیه‌ی مردم آزاد تبدیل شده است.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۱ پرزیدنت روزولت در پیامی به کنگره چنین گفت:

« در سال ۱۹۳۹ دولت ژاپن با امضای قرارداد ضد کمینترن به صورتی آشکار با آلمان متحد شده است. همان طور که ما می‌دانیم، این قرارداد، ظاهراً علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی بسته شده است، اما مقصود واقعی آن این است که اتحادی فاشیستی را علیه‌ی دنیای آزاد و بخصوص علیه‌ی انگلیس، فرانسه و ایالات متحده آمریکا به وجود آورد. »

جنگ جهانی دوم در مرحله‌ی تعیین کننده و پایانی خود تبدیل به یک مبارزه‌ی جهانی میان نیروهای فاشیست بین‌المللی و ارتش‌های متحدی از بشریت پیشرو شده بود.

توضیحات بخش بیست و دوم:

[۱] - (ص. ۸) در ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۸ با حرکت نازی‌ها به سمت چکسلواکی، روزنامه‌ی نیویورکی - ترنسکیستی "سوسیال اپیل" در سر مقاله‌ی اصلی روزنامه‌ی خود اعلام کرد:

« چکسلواکی یکی از وحشتناک‌ترین هیولاهای ناقص‌الخلقه‌ی اروپاست که در کنفرانس ننگین ورسای تولید شد. دموکراسی چکسلواکی هیچ‌گاه بیش از یک پوشش کتیف جهت استثمار کاپیتالیستی نبوده است. ضرورت‌های تاریخی، در هر شرایطی شدیدترین مخالفت‌های انقلابی را علیه‌ی دولت سرمایه‌داری چکسلواکی طلب می‌کند. »

با انتشار شعارهای شبه انقلابی در اروپا و آمریکا، ترنسکیست‌ها به صورتی خستگی‌ناپذیر تبلیغات شدیدی را علیه‌ی قرارداد امنیت جمعی و حق دولت‌های کوچک برای دفاع از حقوق خود در مقابل تجاوزات دولت‌های متحد به راه انداختند. وقتی که دولت‌های اتیوپی، اسپانیا، دولت‌های شمال و میانی چین، اتریش و چکسلواکی به نوبت توسط آلمان، ایتالیا و ژاپن مورد حمله قرار گرفتند، اعضای ترنسکیستی بین الملل چهارم در سراسر جهان فریاد کشیدند، که امنیت جمعی فقط بهانه‌ای برای آغاز جنگ بود. ترنسکی ادعا کرد که "دفاع از دولت ملی" در واقع یک "وظیفه‌ی ارتجاعی" است. در اطلاعیه‌ی خود، "بین الملل چهارم و جنگ"، که به وسیله‌ی ترنسکیست‌ها به عنوان مطلبی بنیانی در مبارزه‌ی خود علیه‌ی امنیت جمعی استفاده می‌شد، ترنسکی نوشت:

« در یک کلام، دفاع از دولت‌های ملی، به خصوص کشورهای بالکانی شده‌ی اروپا، عملی است ارتجاعی. دولت‌های ملی با مرزهای خود، پاسپورت، سیستم دولتی، گمرک‌ها و ارتش خودشان جهت دفاع از گمرک‌ها، تبدیل به مانعی صعب‌العبور بر سر راه پیشرفت و تکامل اقتصادی و فرهنگی انسانیت شده‌اند. وظیفه‌ی کارگران دفاع از دولت سرمایه‌داری نیست، بلکه نابودی آن به صورتی کامل و قطعی است. »

هواداران و طرفداران ترنسکی در اروپا و آمریکا تبلیغات شدیدی را علیه‌ی جبهه‌ی آزادی بخش فرانسه، دولت جمهوری خواه اسپانیا و دیگر جریان‌ات وطن پرست ضد فاشیست که از طریق امضای قرارداد با اتحاد جماهیر شوروی، در صدد ایجاد امنیت جمعی و اتحاد در سطح کشورهای خودشان بودند، آغاز کردند. در این تبلیغات، ترنسکیست‌ها ادعا می‌کردند که این جنبش‌ها تنها عامل درگیر کردن کشورشان در جنگ بودند. یکی از رهبران انگلیسی ترنسکیست‌ها به نام "سی. ال. جیمز"، گفت:

« "جبهه‌ی متحد استالینی"، وحدتی برای مبارزه‌ی آزادیبخش نیست، بلکه وحدتی است برای این که تمام کارگران را به یک جنگ امپریالیستی بکشاند. »

ترتسکی خود به صورتی مداوم در مورد "عواقب" شکست نیروهای متحد فاشیستی در مقابل ملت‌های صلح طلب اخطار داد. او در آوریل سال ۱۹۳۷ در بازجویی مکزیکی گفت:

« پیروزی فرانسه، انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی علیه آلمان و ژاپن، قبل از هر چیز به این معنی بود است که اتحاد جماهیر شوروی به یک دولت سرمایه‌داری، و فرانسه به دولتی فاشیستی تبدیل شوند، برای شکست هیتلر به نیروی نظامی قدرتمندی نیاز است. یک پیروزی به معنای برقراری فاشیسم در فرانسه و نابودی آن در آلمان بود. »

بدین طریق ترتسکی و دیگر هواداران تبلیغاتچیش دست در دست سازشکاران و وزرای مُبلغ نیروهای متحد فاشیستی، برای متقاعد کردن مردم اروپا به این که امنیت دسته جمعی یک تحریک جنگی بود، و این که آنهایی که برای عملی شدن این سیاست کار می‌کردند "عروسکان دست استالین" بودند.

[۲] - (ص. ۲۱) در ۱۰ می ۱۹۴۱ روز شنبه ساعت ۲۲:۳۰، یک هواپیمای "مسرشمیت" (Messerschmitt)، آلمانی در "لانارکشایر" (Lanarkshire)، اسکاتلند، با سر در مزرعه‌ای در نزدیکی قصری به نام "دانگول" (Dungavel)، که متعلق به یک نجیب زاده از خانواده‌ی هامیلتون بود سقوط کرد. یکی از کارمندان قصر شاهد این بود که چگونه هواپیما سقوط کرد و بعد یک چتر مانند پری، بسیار آرام به طرف زمین رها شد. او مسلح به یک خیش کشاورزی، به طرف محل حادثه دوید و در آنجا مردی را دید که با پائی شکسته روی زمین دراز کشیده است. مرد مورد نظر معاون هیتلر، "رُدولف هس" بود.

هس به انگلیسی گفت: مرا ببرید پیش "هامیلتون"! من آمده‌ام که انسانیت را نجات دهم.

شهردار گلاسکو "سر پاتریک دولان" (Sir Patrick Dollan)، در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۴۱ گفت:

« هس با این امید به اینجا آمده بود که بتواند دو روز در اسکاتلند بماند و در مورد پیشنهادات صلحش با گروه بخصوصی صحبت کند و سپس با کسب سوخت هواپیما و نقشه، به آلمان بازگشته و در مورد سفرش گزارش بدهد. »

هس امیدوار بود که با کمک هامیلتون و رفقاییش بتواند پشتیبانی دست راستی‌های انگلیسی را به خاطر حمله‌ی نازی‌ها به اتحاد جماهیر شوروی به دست آورد. رودلف هس اسیر دولت انگلیس شد.

در ۶ نوامبر ۱۹۴۱ استالین در رابطه با هس و مأموریتش گفت:

« آلمانی‌ها می‌دانستند، که سیاست استفاده از تضادهای طبقاتی موجود در میان کشورهای جداگانه و اختلافات میان آنها با اتحاد جماهیر شوروی، منجر به این شده است که رهبری فرانسه، چشمان خود را بر روی شبه انقلاب ببندد، در مقابل نازی‌ها مقاومت نکنند و وحشتزده کشور خود را تسلیم هیتلر کنند. طراحان فاشیست آلمانی بر این باور بودند که این سرنوشت‌گریبانگیر آمریکا و انگلیس نیز خواهد شد. و دقیقاً با همین نیت فاشیست‌های آلمانی، هس مشهور را به انگلیس فرستادند که سیاستمداران بریتانیایی را متقاعد کند که به صف مخالفان اتحاد جماهیر شوروی بپیوندند. اما حساب‌های آلمانی‌ها کاملاً غلط از آب درآمد. »

منابع بخش بیست و دوم

انتشار رسمی وزارت کشور آمریکا "صلح و جنگ" یک نظر اجمالی در فاصله‌ی زمانی بین سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۴۳ به دست می‌دهد، متأسفانه در این توضیح به شوروی کم توجه شده است.

United States Foreign Policy (Washington, Department of State, ۱۹۴۳)

برای بررسی این دوره‌ی جنگ پنهان و توطئه‌های سیاسی خستگی‌ناپذیر، دو کتاب از فردریک ل. شومن "اروپا در آستانه‌ی غروب" و "شب بر فراز اروپا" به طور بیسابقه‌ای خود را به اثبات رساندند.

Frederick L. Schumans, *Europe on the Eve* (New York, Alfred A. Knopf, ۱۹۳۹) -- *Night over Europe* (New York, Alfred A. Knopf, ۱۹۴۱)

اسناد دیگری در این دوره از جان گونتر به نام "اروپا داخلی"

John Günther, *Inside Europe*, Revised Edition (New York, Harper and Brothers, ۱۹۳۸);

کتاب ف. الوین جونز به نام "حمله از طریق تکنیک مدرن تهاجمی"

F. Elwyn Jones, *The Attack front Within, The Modern Technique of Aggression* (London, Penguin Books, Ltd., ۱۹۳۹);

کتاب ژوزف ا. دیویس به نام "مأموریت در مسکو"

Joseph E. Davies, *Mission to Moscow* (New York, Simon and Schuster, ۱۹۴۱);

یادداشت‌های روزانه‌ی سفیر دود

Ambassador Dodd's Diary (New York, Harcourt, Brace and Company, ۱۹۴۱);

ر. پالم دوت "سیاست جهانی"، بخصوص سالنامه‌های نیویورک تایمز در سال‌های مربوطه بسیار با اهمیتند

R. Palme Dutt, *World Politics*; besonders wichtig sind die entsprechenden *Jahrgänge der New York Times*.

یک سند تاریخی این زمان از جانب شوروی "گزارش استالین به کنگره‌ی ۱۸ حزب کمونیست بلشویک شوروی" در دهم مارس ۱۹۳۹ می باشد.

Stalins; Report on the Work of the Central Committee to the Eighteenth Congress of the C.P.S.U.(B), March ۱۰, ۱۹۳۹ (New York, International Publishers, ۱۹۳۹);

کتاب گرگوری مایکسینز (Gregory Meiksins') "مسئله‌ی بالتیک" که حاوی توضیحات با ارزشی در مورد روابط بین شوروی و کشورهای سواحل بالتیک می باشد. مقاله‌ی عمومی درباره‌ی ورود ارتش سرخ به بالتیک، کشورهای کرانه‌ی بالتیک و فنلاند را در "روسیه‌ی شوروی امروز" می توان مشاهده نمود

Gregory Meiksins' Buch *The Baltic Riddle* (New York, L. B. Fischer, ۱۹۴۳); in Soviet Russia Today.

از مقادیر زیادی کتاب در مورد فروپاشی فرانسه، نویسندگان برای منظور خود کتاب‌هایی از پیر کوت "پیروزی خیانت".
ف. الوئن جونز "گورکنان فرانسه"

Pierre Cot, *Triumph of Treason* (Chicago-New York, Ziff-Davis Publishing Company, ۱۹۴۴);

و از پرتیناکس در کتاب "گورکنان فرانسه"

Pertinax, *The Gravediggers of France* (New York Doubleday, Do ran and Company, ۱۹۴۴).

شماره‌های نیویورک تایمز و هم چنین روزنامه‌ها و مجلات مطبوعه در این زمان منابع غیر قابل چشم پوشی‌ای را عرضه می‌دارند.

بخش بیست و سوم - ضدیت با کمینترن در آمریکا

۱ - ارتیهی باقی مانده از طرف دستجات سیاه

پس از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، هدف اصلی و سیاست پشت پردهی محور این بود که از پیوستن ایالات متحده به اتحاد انگلیس - روسیه علیه آلمان نازی جلوگیری کنند. منزوی کردن ایالات متحده آمریکا یکی از طرح‌هایی بود که برای فرماندهان آلمانی و ژاپنی از اهمیت زیادی برخوردار بود. تبلیغات علیه آمریکا، هسته‌ی اصلی توطئه‌های حيله گرانه‌ی نیروهای متحد فاشیستی ضد روسیه را تشکیل می‌داد.

از سال ۱۹۱۸ مردم آمریکا با موجی از تبلیغات دروغ و پایان ناپذیر در مورد اتحاد جماهیر شوروی، مورد شستشوی مغزی قرار گرفته بودند. انقلاب روسیه به عنوان کار یک دسته‌ی جنایتکار وحشی و بی قانون که توسط "قاتلان، جنایتکاران و افراد فاسد"، تحریک شده‌اند، ترسیم شده بود، ارتش سرخ یک نیروی بیکاره "بی نظم و تنبل" معرفی شده، اقتصاددانان روسی "نالایق" اند، صنایع و کشاورزی روسیه در "هرج و مرج و شرایطی نا امید کننده" به سر می‌برد و مردم شوروی فقط در انتظار جنگی هستند که در آن علیه "آقایان بی وجدان در مسکو" انقلاب کنند.

با هجوم آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی، موجی از تبلیغات ضد روسی مبنی بر از هم پاشیدگی روسیه آغاز شد. در اینجا چند نمونه از سخنان آمریکائی‌ها، دقیقاً پس از حمله به شوروی:

« هینتر طی ۳۰ روز کنترل روسیه را در دست خواهد گرفت. »
(۲۴ ژوئن ۱۹۴۱ "مارتین دیس" - Martin Dies - عضو کنگره)

« معجزه‌ای بزرگ، بزرگ‌تر از چیزی است که تا به حال کسی پس از نوشته شدن انجیل دیده است، لازم است که ارتش سرخ را از شکست کامل طی یک مدت کوتاه نجات دهد. » (۲۷ ژوئن ۱۹۴۱ "فلچر پرات" (Fletcher Pratt) در نیویورک پست)

« روسیه محکوم به مرگ است، و آمریکا و انگلیس، نمی توانند مانعی در مقابل این مرگ سریع که حاصل حملات کوبنده‌ی ارتش نازی‌هاست، ایجاد کنند. » (روزنامه‌ی هیرست - Hearst - "نیویورک ژورنال آمریکن" - Journal American New York - ۲۷ ژوئن ۱۹۴۱)

« روس‌ها نمی توانند به هیچ وجه خود را با آلمانی‌ها در مورد کارهای نظامی و رهبری، آموزش و تجهیزات مقایسه کنند. و "تیموشنکو" (Timoschenko)، "بودیونی" (Budjonny) و "اشترن" (Stern)، از لحاظ اخلاقی به هیچ وجه شبیه کایتل (Keitel) و "براخیچ" (Brauchitsch) نیستند. پاکسازی‌ها و سیاست، ارتش سرخ را نابود کرده است. » (۲۹ ژوئن ۱۹۴۱ "هانسون دلیو. بالدوین" در نیویورک تایمز)

« در اینجا به جز بی لیاقتی، استبداد، عدم آگاهی به دانش رهبری و ابتکار، نیازی به آوردن هیچ بهانه و توضیحی نیست. رهبری کردن از طریق ایجاد وحشت و پاکسازی‌ها، این غول عظیم را نا امید و ناتوان کرده است. روسیه جهان را در طول ۲۵ سال فریب داده و این ظاهر سازی‌ها برملا شده‌اند. ما باید خود را آماده‌ی قبول این شوک کنیم که در اثر این جنگ، اتحاد جماهیر شوروی به صورتی کامل از میان خواهد رفت. » (۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ "جرج ای. سوکولسکی")

در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۱ یکی از سردبیران روزنامه "هوستون پست" (Houston Post)، در سرمقاله‌ای تحت عنوان "روسیه‌ی ناشناخته" به چاپ رساند. در آنجا سؤالی مطرح شد که مدت زیادی افکار مردم آمریکا را به خود مشغول کرد.
در مقاله چنین آمده است:

« برای این که تا به حال توضیح کافی برای این حقیقت که چرا طی ۲۰ سال گذشته مردم ایالات متحده آمریکا در مورد پیشرفت‌های مادی کشور اتحاد جماهیر شوروی در بی خبری نگاه داشته شده‌اند، داده نشده است. هنگامی که هیتلر به شوروی یورش برد، در مجموع همه کشور در عمل و به صورتی متحد، بر این نظر بودند که استالین نمی تواند خود را از این مهلکه نجات دهد. "داناترین ما" دورنمای

امیدوار کننده‌ای را برای روسیه رقم نمی‌زدند. آنها پیش بینی می‌کردند که نازی‌ها به سرعت کشور را به تصرف خود در می‌آوردند، و اغلب آمریکائی‌ها مشتاقانه منتظر تسلیم روسیه پس از اشغال کشور توسط آلمانی‌ها بودند.

چگونه و چرا این اطلاعات از مردم آمریکا مخفی نگه داشته شده است؟»

بعد از سال ۱۹۱۸ دیواری میان مردم اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا کشیده شده بود. نفرت و ترس از روسیه در آمریکا به روشی مصنوعی توسط سیاستمداران و تجار مرتجع، گاردهای سفید روسی مهاجر و جاسوسان ضد انقلاب و سرانجام تبلیغات وزرای کشورهای محور و مأموران سازمان‌های امنیتی، ایجاد شده بود.

پس از انقلاب روسیه، گاردهای سفید مهاجر روسی به سرعت به آمریکا هجوم آورده و با دروغ‌های ساختگی، موجی از آشفتگی فکری و سوء ظن را بر علیه‌ی کشور اتحاد جماهیر شوروی به وجود آوردند. ولی پس از اعلام جنگ از طرف آلمان نازی علیه‌ی آمریکا تبلیغات ضد روسی مهاجران تزاری در ایالات متحده آمریکا به سرعت رنگ و لعاب خود را از دست داد.

در سال ۱۹۲۴ اولین هسته‌های نازی در آمریکا ساخته شد. آنها در مجمع نازیستی توتونیا (Teutonia) در شیکاگو که تحت رهبری "فریتز گیسیبل" (Fritz Gissibl) عمل می‌کرد، فعالیت می‌کردند. در همان سال کاپیتان ریلی و دیگر شرکای گارد سفیدی روسیش، بخش آمریکائی اتحادیه‌ی بین‌المللی ضد بلشویکی را دایر کردند. طی تمام دهه‌ی ۱۹۲۰ جاسوسان نازی، فریتز گیسیبل و هاینز اشپان کنوبل (Heinz Spanknoebel)، به دستور رودلف هس و آلفرد روزنبرگ در صف اول فعالیت کرده و سیاست ضد دموکراسی و ضد روسی در ایالات متحده آمریکا را با یک همکاری بسیار نزدیک با روس‌های سفید ضد شوروی سازماندهی می‌کردند.

در سال ۱۹۲۲ مهاجر روسی، پتر آفاناسیف (Peter Afanassjew)، با نام‌های مستعار شاهزاده پتر کوشوبی (Peter Kuschubje)، ملقب به پتر آرمسترانگ، به سانفرانسیسکو آمد و به انتشار "پروتکل صهیون" کمک کرد و به همراه افسر تزاری سابق، کاپیتان ویکتور د کایویل (Viktor de Kayville)، آغاز به نشر یک روزنامه‌ی تبلیغاتی ضد یهودی به نام "آمریکائی غیر یهودی" (The American Gentile)، به نفع آلمانی‌ها کرد. در این جریان آفاناسیف با جاسوسان نازی، فریتز گیسیبل و اسکار فاوس (Oscar Pfau) همکاری می‌کرد.

نیکلای ریباکوف (Nikolai Rybakow)، کلنل سابق در ارتش تحت کنترل ژاپنی‌ها، ارتش موسوم به ارتش روسیه سفید آتامان گریگوری سمیونوف (Grigori Semjonow)، در آغاز دهه‌ی ۱۹۲۰ به ایالات متحده آمریکا آمد و در آنجا با تبلیغات ضد روسی و ضد یهودی خود جنجال بزرگی بر پا کرد. وقتی که هیتلر در سال ۱۹۳۳ در آلمان به قدرت رسید، ریباکوف، روزنامه‌ی روسی زبان هوادار نازی‌ها را به نام "روسیا" (Rossija) در نیویورک پایه گذاری کرد. جاسوس ژاپنی سمیونوف و همکار نزدیک او رودزایفسکی (Rodsajewski) از منطقه‌ای به نام منچوری با ریباکوف در تماس نزدیک بودند و در آنجا فرماندهی یکی از ارتش‌های گارد سفید را که از نظر مالی توسط ژاپنی‌ها اداره می شد، به عهده داشتند. تبلیغات ژاپنی از منچوری به صورتی مداوم همراه با تبلیغات نازی‌ها در روزنامه‌ی "روسیا" به چاپ می رسید. در سال ۱۹۴۱ با حمله‌ی هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی روزنامه نیویورکی ریباکوف ارتش آلمان نازی را به "شمشیر کشنده، مشتعل و تنبیه کننده با انصاف الهی، سپاه سفید و وطنپرست مسیحی ضد بلشویکی هیتلر" تشبیه کرد.

یکی از مشهورترین همکاران ریباکوف در "روسیا"، مُبلغ ضد یهودی و جاسوس سابق اُخرانا (Ochrana)، بوریس براسول (Boris Brasul) نام داشت که اولین سازمان ضد روسی را بلافاصله پس از انقلاب روسیه در آمریکا پایه گذاری کرد و به صورت وسیعی مدارک و یادداشت‌های ضد یهودی را در ایالات متحده آمریکا توزیع می کرد.

براسول هرگز امید خود را در مورد بازگشت تزار به قدرت در روسیه از دست نداد. طی سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ او به صورتی خستگی ناپذیر تبلیغات شدیدی را در آمریکا علیه اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی می کرد، انجمن ضد روسی گاردهای سفید را به راه انداخت، با نوشتن مقالات و کتاب‌های متعدد دولت اتحاد جماهیر شوروی را مورد حمله قرار داده و دروغ‌های ضد شوروی خود را در اختیار سازمان‌های دولتی ایالات متحده آمریکا می گذاشت. در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۳۵ در یک ملاقات کوتاه سری با رهبران بلند پایه‌ی گاردهای سفید در نیویورک، براسول گزارشی یک ساعته از فعالیت‌های ضد شوروی خود که پس از ورودش در سال ۱۹۱۶ به آمریکا سازماندهی کرده بود، ارائه داد. او در این جلسه با غرور مخصوصی در مورد "کار شجاعانه‌اش" به خاطر ایجاد مانع بر سر راه به رسمیت شمردن اتحاد جماهیر شوروی از طرف ایالات متحده آمریکا قبل از سال ۱۹۳۳ صحبت کرد.

با ارتقاء خود به عنوان یک قانون دان روسی، براسول با سمت مشاور حقوقی در دفتر حقوقی برادران کادرتس در نیویورک آغاز به کار کرد. او حتی از طرف سازمان‌های دولتی آمریکائی به عنوان "مشاور متخصص" در مورد

مسائلی که به اتحاد جماهیر شوروی مربوط می‌شد مورد استفاده قرار می‌گرفت. او در مورد ادبیات روسی و موضوعاتی از این قبیل در دانشگاه کلمبیا و دیگر مراکز تدریسی شناخته شده‌ی آمریکائی سخنرانی می‌کرد. براسول از هر راهی که امکان داشت از دوستان با نفوذ خود جهت برانگیختن سوء ظن و دشمنی علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی استفاده می‌کرد.

در پائیز ۱۹۴۰ وقتی که اتحادیه‌ی انزوا طلب و ضد روسی به نام "آمریکن فرست" پایه‌گذاری شد، براسول بلافاصله تبدیل به یکی از فعالان آن شد. او ادبیات ضد روسی بسیاری برای اتحادیه تهیه کرد و مقالات او در نشریات اتحادیه به چاپ رسید. از میان آن مدارک تبلیغاتی که براسول برای اتحادیه‌ی "آمریکن فرست" تهیه کرد و به سرعت در میان اعضای اتحادیه پخش شد، جزوهای بود که پس از حمله‌ی نازی‌ها به اتحاد جماهیر شوروی در اعتراض به دادن قرض و کمک مالی آمریکائی‌ها به اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد. این جزوه حاوی "بیانیه‌ی مهاجران روسی مقیم شانگهای" بود که از طرف ۲۱ سازمان ناسیونالیستی گارد سفید در خاور دور، که همگی تحت نظر دولت ژاپن فعالیت می‌کردند، امضاء شده بود. "اتحادیه‌ی فاشیستی روسی" که توسط کنستانتین روزاوسکی، و با دستگیری گیورگی سمیونوف رهبری می‌شد، یکی از سازمان‌هایی بود که جزوه را امضاء کرده بودند.

جیمز ویلر هیل (James Wheeler - Hill) رهبر اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی، یکی از افراد سرشناسی بود که نقش رابط میان گاردهای سفید و نازی‌ها را در ایالات متحده آمریکا بازی می‌کرد. ویلر هیل آلمانی نبود، بلکه یکی از گارد سفیدهای روسی و متولد باکو بود. او پس از شکست گارد سفیدها به آلمان آمد و مدتی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت. در سال ۱۹۳۹ او توسط دولت آمریکا به جرم جاسوسی به سود آلمان دستگیر شد.

یکی از جاسوسان سرشناس آلمانی - ژاپنی در میان گارد سفیدهای مقیم آمریکا، "گراف" آناستازیا آ. ونزیاتسکی نام داشت. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۳ جاسوس نازی پائول آ. فون لیلیانفلد - توال (Paul A. von Lilienfeld - Toal) در نامه‌ای به رهبر آمریکائی پیراهن قره‌ای‌های هوادار نازی، ویلیام دادلی پلی (William Dudley Pelley) نوشت:

« من بدین وسیله می‌خواهم مسائلی را در مورد روابط با گاردهای سفید متذکر شوم... من در تماس با "ستاد ارتش روس‌های فاشیست" (صندوق پستی ۶۳۱، پوتنام، کون) (Putnam Conn) قرار گرفتم. رهبر آنها، آقای آ. آ. ونزیاتسکی، در حال حاضر در خارج از کشور به سر می‌برد، اما دستیار او، آقای د. جی. کانل (D. J.)

(Kunle)، نامه‌ی بسیار محبت آمیزی برای من نوشت و به همراه آن چند نمونه از مجلات فاشیستی خودشان را نیز برای من ارسال داشت. »

"گراف" ونزیاتسکی (Graf Wonsiatzki) از تامپسون (Thompson) در کنتاکی (Connecticut)، با سمت یکی از افسران تزاری در جنگ ارتش سفید دنیکن شرکت کرده بود. پس از شکست دنیکن، او رهبری یک گروه تروریستی در "کریمه" را به عهده گرفت. از جمله عملیات آنها ربودن اهالی روسیه و بر اساس آن تقاضای باج گرفتن، شکنجه و قتل آنها به دلیل پرداخت نشدن باج بود. ونزیاتسکی در آغاز دهه ۱۹۲۰ به ایالات متحده آمریکا آمد و با خانم ماریون بوکینگهام ریم اشتفنس (Marion Buckingham Ream Stephens)، یک آمریکائی میلیونر، که ۲۲ سال از او مسن تر بود ازدواج کرد. ونزیاتسکی به تبعیت آمریکا درآمد و در املاک ریم در تامپسون اقامت کرد.

با امکاناتی که ثروت همسرش در اختیار او گذاشته بود، ونزیاتسکی آغاز به سازماندهی ارتشی ضد بلشویکی کرد، ارتشی که او شخصاً می خواست به همراه آن تا مسکو پیشروی کند. او به صورتی گسترده به کشورهای اروپائی، آسیائی و آمریکای جنوبی سفر کرد و در آنجا با فرستادگان تورگ پروم، اتحادیه‌های بین‌المللی ضد بلشویکی و دیگر سازمان‌های ضد روسی ملاقات کرد.

در آگوست ۱۹۳۳ ونزیاتسکی "حزب فاشیستی ناسیونالیست‌های انقلابی" را در آمریکا پایه گذاری کرد. نشان رسمی آنها صلیب شکسته بود. مقر آنها در املاک تامپسون قرار داشت. در آنجا ونزیاتسکی زرادخانه‌ای از اسلحه‌های اتوماتیک و تعداد زیادی تفنگ و دیگر تجهیزات نظامی را ذخیره کرده و با گروهی از جوانان که لباسی نظامی که نقش صلیب شکسته بر آن بود، تمرین می کرد.

در مه ۱۹۳۴ او به توکیو، چاربین و دیگر شهرهای خاور دور مسافرت کرد و با اعضای فرماندهی ژاپنی و فاشیست‌های روسی، از جمله کنل سمیونوف مشاوره کرد. ونزیاتسکی از ژاپن به آلمان رفت، و در آنجا آلفرد روزنبرگ، دکتر گوبلز و فرستادگان سازمان نظامی و امنیتی آلمان را ملاقات کرد. او مأموریت جاسوسی به نفع آلمان و ژاپن را در ایالات متحده آمریکا به عهده گرفت.

شعبه‌هایی محلی از حزب ونزیاتسکی در نیویورک، سانفرانسیسکو، لوس آنجلس، سائو پائولو (Sao Paulo) (برزیل) و در چاربین (Charbin)،

منچوری تأسیس شد. افسران این شعبه‌های محلی تحت نظر مستقیم جاسوسان سازمان امنیت آلمانی و ژاپنی کار می‌کردند. به جز فعالیت‌های جاسوسی در ایالات متحده آمریکا، سازمانی تحت رهبری ونزیاتسکی که به وسیله‌ی خود او نیز حمایت مالی می‌شد و فعالیت‌های خرابکاری و ترور علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی را نیز انجام می‌داد تأسیس شد. در فوریه ۱۹۳۴ روزنامه‌ی ونزیاتسکی به نام فاشیست که در تامپسون، کنتاکی منتشر می‌شد، اعلام کرد:

« در ۷ اکتبر گروه سه نفری آ-۵ موفق به خارج کردن یک قطار نظامی از ریل راه آهن شدند. طبق اخبار منتشره، حدود ۱۰۰ نفر در این جریان به قتل رسیدند. در منطقه‌ی اشتاروبینسک (Starobinsk)، به خاطر عملیات "برادران"، عملیات بذر افشانی به صورتی کامل نابود شد. تعداد زیادی از رؤسای کمونیست مسئول این عملیات به صورتی مرموز ناپدید شدند. در سوم سپتامبر در منطقه‌ی "اوزرا کمپاز"، رئیس کمونیست مزارع اشتراکی به وسیله‌ی برادران شماره ۱۶۷ و ۱۶۸ به قتل رسید! »

در آوریل ۱۹۳۴ "فاشیست" اعلام کرد که سردبیر آنها "مبلغ ۱۵۰۰ اسلوتی دریافت کرده است که پس از آزادی بوریس کووردا (Boris Kowarda) از زندان به او بدهد. این پول‌ها هدیه‌ایست از جانب آقای ونزیاتسکی". در این زمان بوریس کووردا به دلیل ترور سفیر شوروی، ویکوف در ورشو، در لهستان زندانی بود. در برنامه‌ی رسمی "حزب فاشیستی ناسیونالیست‌های انقلابی" چنین آمده بود:

« ترور سازمان‌دهندگان نظامی روسی، مفسران نظامی، رهبران سیاسی و کمونیست‌های بلند پایه را سازماندهی کنید! و بخصوص دبیر حزب را ترور کنید! در تمام دستورات صادر شده از طرف ارگان‌های سرخ خرابکاری کنید! در روابط میان کمونیست‌های رژیم بی‌نظمی به وجود آورید! دکل‌های تلگراف را ببرید، روابط تلفنی را قطع و نابود کنید!

برادران فاشیست، در ذهن خود بسپارید: ما به صورتی شکفت
انگیزی در حال پیشرفت هستیم، ما به صورتی مداوم ایجاد خرابکاری
می کنیم و به این فعالیت خرابکارانه ادامه خواهیم داد! »^۳

بلافاصله پس از حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر، "گراف" آناستازیا ونزیاتسکی
توسط مقامات آمریکائی بازداشت شد. او به جرم تخطی علیه‌ی قوانین جاسوسی
و تسلیم اطلاعات نظامی آمریکا به دولت‌های آلمان و ژاپن گناهکار شناخته شده
و به پنج سال زندان محکوم شد. [۳]
در ژانویه ۱۹۴۲ چنانین نوشت:

« آخرین گلوله هنوز شلیک نشده است، و این آخرین گلوله از
آمریکای آزاد شلیک خواهد شد - و با شلیک این گلوله حتی رژیم
استالین هم سرنگون می شود. »

۲ - "آمریکا را از کمونیسم نجات دهید"

در سال ۱۹۳۱، در آمریکا "طرحی جهت سازماندهی یک جنبش بین
المللی برای مبارزه با خطر سرخ" مورد حمایت مالی سازمانی موسوم به
"فدراسیون همشهریان ملی" قرار گرفت. روزنامه نگار سابق و متخصص در
تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کارگری، رالف ام. ایزلی (Ralph M. Easley)،
پایه گذار و رهبر این سازمان بود. در سال ۱۹۲۷ "نورمن هاپ‌گود"
(Norman Hapgood) مقاله‌ای در افشای "وطن پرستی حرفه‌ای" ایزلی نوشت.
او اعلام کرد:

« البته، برای آقای ایزلی اتحاد جماهیر شوروی، بزرگ‌ترین
کراهت بود. او به همراه آقای بوریس (Mr. Boris)، به صورتی
داوطلبانه جنبش تزاریسیم را مورد حمایت مالی قرار داده است. »

۳ - در ژوئن ۱۹۴۰ ونزیاتسکی به یک خبرنگار روزنامه "زمان"، (Hour) گفت
که او و تروتسکی در مورد رژیم شوروی دارای "نظرات مشترکی" می باشند.

هامیلتون فیش (Hamilton Fish) نماینده‌ی کنگره در نیویورک، "هاری آگوستوس یانگ" (Harry Augustus Jung) در شیکاگو مُبلغ ضد یهودی و جاسوس با سابقه در میان سازمان‌های کارگری، "جورج سیلوستر فیراک" (George Sylvester Viereck)، جاسوس سابق "قیصر آلمان" و بعداً جاسوس نازی "ماتیو ول" (Matthew Woll)، معاون ارتجاعی فدراسیون کار و جانشین موقت ریاست "اتحادیه‌ی همشهریان ملی"، "آ.اف.ال." که آشکارا اتحاد جماهیر شوروی را "هیولای وحشتناک سرخ" می‌نامید، و تعداد دیگری از افراد بلند پایه‌ی ضد بلشویک‌ها در آمریکا، از جمله اعضای سازمان "فدراسیون همشهریان ملی" متعلق به آقای ایزلی بودند.

در آغاز سال ۱۹۳۳ ایزلی ریاست سازمانی به نام "بخش آمریکائی کمیته‌ی بین‌المللی برای مبارزه علیه‌ی خطر جهانی کمونیستی" را به عهده گرفت. مقر بین‌المللی این سازمان در خانه‌ی اروپا در برلین قرار داشت. تعداد زیادی از اعضای "اتحادیه‌ی همشهریان ملی"، به عضویت این سازمان در آمدند.^۴

این شاخه‌ی آمریکائی بود که به صورتی آشکار اولین نوشته‌های تبلیغاتی نازی‌ها را در ایالات متحده آمریکا منتشر کرد. این نوشته‌ها به صورت کتابی ضد شوروی در آمد و در انگلیس تحت نام "کمونیسم در آلمان" چاپ شد. این کتاب در آلمان توسط چاپخانه‌ی "اکهارت" به چاپ رسیده بود. هزاران نسخه از این کتاب از طریق اقیانوس اطلس جهت توزیع به آمریکا فرستاده شد. از طریق توزیع گسترده به وسیله‌ی پست، و در جریان برگزاری جلسات "ناسیونالیستی" در نیویورک، لوس آنجلس، شیکاگو و دیگر شهرها، این کتاب به صورتی وسیع

۴ - در همان سال "آلفرد روزنبرگ"، آژانسی را که در اصل فرم اولیه‌ی ضد کمینترن محسوب می‌شد و وظیفه‌اش رهبری تبلیغات ضد روسی در سطح جهان بود، در برلین سازماندهی کرد. این سازمان "کمیته‌ی بین‌المللی برای مبارزه علیه‌ی خطر بلشویک‌ها" نام گرفت. از دیگر سازمان‌هایی که تحت رهبری این سازمان عمل می‌کردند می‌توان از:

انجمن‌های ضد کمونیستی آلمانی

بلوک ضد کمونیستی آمریکای جنوبی

اتحادیه ضد کمونیستی چین شمالی

اتحادیه ضد کمونیستی اروپائی

بخش آمریکائی از کمیته‌ی بین‌المللی برای مبارزه علیه‌ی تهدیدات جهانی کمونیست‌ها نام برد.

و بدون هزینه‌ی پست و پخش به دست مردم رسانده می‌شد. تبلیغات وسیعی در روزنامه‌ها، در سخنرانی‌ها، در جلسات و به شکل ارسال نامه، جهت هر چه بهتر معرفی کردن کتاب در سطح ایالات متحده آمریکا آغاز شد. این کتاب با این نقل قول آغاز می‌شد:

« در آغاز این سال، هفته‌هائی بودند که احساس می‌شد، ما با آغاز هرج و مرج بلشویکی سر موئی فاصله داشتیم! »

صدر اعظم آدولف هیتلر

در اعلامیه‌ی خود، اول سپتامبر ۱۹۳۳، با یک بیانیه برنامه‌ای چنین اضافه می‌شود:

« چرا آمریکائی‌ها باید این کتاب را بخوانند. »
« مسئله‌ی تبلیغات کمونیستی، فعالیت آنها و بخصوص مسئله‌ی مورد سؤال روز، به عبارت دیگر به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی توسط دولت ایالات متحده آمریکا، از با اهمیت ترین مسائل مردم آمریکا محسوب می‌شود.
این کتابی است چالش طلبانه که باید توسط هر فرد کنجکاو مطالعه شود، چرا که تاریخ مبارزه میان مرگ و زندگی را که آلمان با آن در مبارزه با کمونیسم تجربه کرده، نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که روش‌های سرنگون سازی و خرابکاری که کمونیست‌ها در آلمان تجربه کرده‌اند، همان تجربیات است که توسط دشمنان این مردم متمدن در ایالات متحده آمریکا مورد ستایش قرار می‌گیرد.
ارزش این افشاگری که باید به عنوان مطلبی آموزنده در کشورهای دیگر مورد مطالعه قرار گیرد، کمیت‌های ما را بر آن داشت که آن را در اختیار رهبران افکار عمومی در سراسر ایالات آمریکا قرار دهیم. »

این اظهارات توسط اعضای رهبری "شاخه‌ی آمریکائی کمیته‌ی بین المللی برای مبارزه علیه تهدیدات کمونیست‌ها" امضاء شده بود:

« والتر سی. کول (Walter C. Cole)، رئیس شورای دفاع و هیئت تجارتي در دیترویت.

جان رس دیلاتفیلد (John Ross Delatfield)، فرماندهی نیروهای نظامی، و یکی از مسئولان برپائی جنگ جهانی.
 رالف ام. ایزلی (Ralph M. Easley)، رئیس فدراسیون همشهریان ملی.
 هامیلتون فیش، عضو کنگره.
 الون هانتینگتون هوکر (Elon Hantington)، رئیس اتحادیه‌ی دفاع آمریکائی.
 اف. او. جانسون (F. O. Johnson)، رئیس اتحادیه‌ی "یک آمریکای بهتر".
 اورول جانسون (Orvel Johnson)، ژنرال.
 هاری یانگ (Harry Jung)، (رئیس کانون اطلاعات و هوشمندان آمریکائی).
 ساموئل مک رابرتز (Samuel McRoberts)، مدیر بانک.
 سی.جی. نورمن (C.G. Norman)، رئیس اتحادیه‌ی شرکت‌های ساختمانی.
 الیس سیرل (Ellis Searle)، سردبیر "یونایتد ماین ورکر".
 والتر اس. استیل (Walter S. Steel)، سردبیر "ناشنال ریپابلیک".
 جان بی. ترئوور (John B. Trevor)، رئیس "آمریکن کولیشن".
 آرچیبالد ای. استیونسون (Archibald E. Stevenson)، عضو سابق سازمان جاسوسی آمریکا.
 بخش آمریکائی کمیته‌ی بین المللی برای مبارزه علیه‌ی تهدیدات کمونیستی. »

در اینجا به پیشینه‌ی تعدادی از آمریکائی‌هائی که به کتاب تبلیغاتی نازی‌ها "کمونیسم در آلمان"، در آلمان کمک مالی می‌کردند نگاهی می‌کنیم:
 "هاری آگوستوس یانگ" (Harry Augustus Jung)، که یکی از جاسوسان جنبش کارگری محسوب می‌شد، رهبری سازمانی ضد دمکراسی در شیکاگو را به نام "کانون اطلاعات و هوشمندان آمریکائی"

(American Vigilante Intelligence association)، به عهده داشت
 نشریه آنها به نام "ویجیلنت" (هوشیاری) از طرف سازمان جاسوسی نازی‌ها به نام "ورلد سرویس" مورد حمایت قرار گرفته و خواندن آن به همه توصیه می‌شد. "پتر آفاناسیف" (Peter Afanassjew)، یک گارد سفیدی روس، از جمله شرکای قدیمی یانگ در تشکیلات ضد روسی بود که به پخش ترجمه‌ی

"پروتکل صهیونیست‌ها" در ایالات متحده آمریکا کمک کرد. بعدها "یانگ" یکی از دوستان خوب سرهنگ رابرت آر. مک کورمیک (Robert R. McCormick)، که ناشر روزنامه‌ی ضد شوروی و پرخاشجوی "شیکاگو تریبون" شد و دفتر خود را در برج تریبون در شیکاگو باز کرد. "والتر اس. استیل"، سردبیر روزنامه‌ی "ناشنال ریپابلیک" که تبلیغات بدون وقفه‌ای را علیه‌ی شوروی رهبری می‌کرد، هدفش این بود که در میان تاجران آمریکائی نفوذ کند. او به یانگ در پخش "پروتکل صهیونیست‌ها" کمک کرد.

"جیمز بی. ترئوور" رهبر "اتحادیه‌ی آمریکائی‌ها" بود، سازمانی که در سال ۱۹۴۲ از طرف وزارت دادگستری متهم شد که به صورتی توطئه آمیز قصد تخریب روحیه‌ی نیروهای مسلح آمریکائی را دارد. "ترئوور" در ارتباطی بسیار نزدیک با روس‌های سفید ضد شوروی قرار داشت و سازمان او به صورتی مستمر، تبلیغات شدیدی را علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به پیش می‌برد.

"آرچیبالد ای. استیونسون" که زمانی عضو سازمان جاسوسی آمریکا بود، یکی از کسانی بود که طی جنگ جهانی دوم تبلیغات شدیدی را در ایالات متحده آمریکا علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به پیش می‌برد. او رابطه‌ی بسیار نزدیکی با رالف ام. ایزلی داشت و متعاقب آن به سمت نماینده‌ی "مشاور اقتصادی شهر نیویورک"، یک محل تبلیغات ضد سوسیالیستی و ضد دموکراسی که رئیسش، مروین ک. هارت (Merwin K. Hart)، یکی از مبلغین دیکتاتور فاشیست اسپانیائی، ژنرال فرانکو بود، انتخاب شد.

"هامیلتون فیش" نماینده‌ی مجلس در نیویورک، در سال ۱۹۲۳ با سمت رئیس امور واردات و صادرات شرکت "هامیلتون فیش و شرکاء" از مسکو دیدن کرد. وقتی او به ایالات متحده آمریکا بازگشت، پیشنهادی را بر اساس برقراری روابط تجاری با اتحاد جماهیر شوروی به مجلس ارائه داد. بعدها او به یکی از مخالفان سرسخت شوروی در ایالات متحده آمریکا مبدل شد. در آغاز دهه‌ی سی به عنوان رئیس کمیته‌ی "تحقیق در مورد کمونیست‌های آمریکائی"، فیش سخنگوی اصلی گاردهای سفید، مخالفان اتحاد جماهیر شوروی در آمریکا و دیگر دشمنان قسم خورده‌ی شوروی بود. "بوریس براسول" مأمور سابق "اوخرانا" و "جورج سیلوستر فیراک" مبلغ آلمانی از جمله "متخصصانی"، بودند که "فیش" را در جمع‌آوری اطلاعات کمک می‌کردند. وقتی هیتلر به قدرت رسید، "فیش" رهبر نازی‌ها را به عنوان مردی که آلمان را از گرفتار شدن در چنگ کمونیست‌ها نجات داده است مورد ستایش قرار داد. به عنوان یکی از هواداران پر و پا قرص سیاست انزواگرایی و مصالحه، "فیش" با

طرفداران معروف نازی‌ها متحد شد و تبلیغات آنها را در گزارش‌های عمومی مجلس درج کرد. در پائیز ۱۹۳۹ فیش در آلمان با وزیر امور خارجه‌ی آلمان "یواخیم فون ریبنتروپ"، وزیر امور خارجه‌ی ایتالیا "گراف گالنتزو چیانو" (Graf Galeazzo Ciano)، و با دیگر متحدان نازی‌ها مذاکراتی داشته است. فیش با یک هواپیمای آلمانی به کشورهای مختلف اروپا مسافرت کرده و مصرانه تقاضای یک مونیخ جدید و این که "کوشش‌های آلمان عادلانه است" را موعظه می‌کرد. در فوریه سال ۱۹۴۲ در دادگاهی علیه‌ی جاسوس نازی‌ها "فیراک"، افشاء شد که دفتر "فیش" در ایالات متحده آمریکا توسط یک گروه تبلیغاتی نازی به عنوان مقر جاسوسی، مورد استفاده قرار گرفته است و این که منشی "فیش"، "جورج هیل" یکی از آنهایی است که تبلیغات آلمانی‌ها را در ایالات متحده آمریکا رهبری می‌کرده است.

زمانی که پای آمریکا به جنگ جهانی دوم کشیده شد، بسیاری از سازمان‌های فاشیستی، که خود را به عنوان "ضد کمونیست" معرفی می‌کردند، در سراسر ایالات متحده آمریکا فعال بودند. این سازمان‌ها دستورات و در بسیاری موارد کمک مالی از برلین و توکیو دریافت می‌کردند. جاسوسان مزدور آلمان نازی تعداد زیادی از این سازمان‌ها را پایه‌گذاری کرده بودند. برخی از این سازمان‌ها، از جمله اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی و "اتحادیه‌ی کیف هویزر" (Kyffhäuser-Bund)، تلاشی در جهت نفی ارتباط خود با نیروهای خارجی نداشتند، در حالی که بقیه، از جمله پیراهن نقره‌ای‌ها، جبهه‌ی مسیحیان، گارد آمریکائی، اتحادیه‌ی وطن پرستان آمریکائی و جنگ‌های صلیبی به سبک آمریکائی، خود را به شکل مجمع وطن پرستان که به معنای "نجات آمریکا از خطر کمونیسم بود" بزک کرده بودند.

در سال ۱۹۳۹ کمتر از ۷۵۰ سازمان فاشیستی در ایالات متحده آمریکا ساخته شده بودند که با سیاست‌های موافق محور، ضد یهودی و بیانیه‌های رسمی، نشریه‌ها، اعلامیه‌های خبری و روزنامه‌های ضد شوروی، کشور را مورد هجوم قرار داده بودند. با شعار نجات آمریکا از خطر کمونیسم، این سازمان‌ها و انتشاراتشان، شعار سرنگونی دولت آمریکا، تشکیل یک دولت فاشیستی آمریکائی و اتحاد با دولت‌های فاشیستی علیه اتحاد جماهیر شوروی را تبلیغ می‌کردند.

در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۳۶ رهبر پیراهن نقره‌ای هوادار نازی‌ها "ویلیام دادلی پلی" اعلام کرد:

« به ما اجازه بدهید که این مسئله را به روشنی توضیح دهیم، که اگر جنگی داخلی در این کشور آغاز شود، هدفش سرنگونی دولت

آمریکا نیست، بلکه بیرون راندن کمونیست‌های جهود غاصب است که دولت آمریکا را به منظور به وجود آوردن شعبه‌ای تحت نظر مسکو به قبضه‌ی خود در آورده اند....»

پس از یورش آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی، رهبر نازی پسند جبهه‌ی مسیحیان، "پاتر چارلز ای. کافلین (Pater Charles E. Coughlin)"، در ۷ ژوئیه در ارگان تبلیغاتی خود، "سوسیال جاستیس" (عدالت اجتماعی)، اعلام کرد:

« جنگ آلمان علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی جنگی است به خاطر مسیحیت. ما به یاد می‌آوریم، که چطور کمونیست‌های بی‌خدا قبل از هر چیز به وسیله‌ی والدین جهود بی‌خدا در روسیه پس انداخته و متولد شده‌اند. »

– از همین قبیل تبلیغات، توسط "جرالد بی. وینرودز" (Gerald B. Winrod)، در نشریه‌ی "دیفندر- (مدافع)" (Defender) در ویچیتا، کانزاس:

– "ویلیام کول گرنز" (William Kullgrens)، در نشریه‌ی "بیکن لایت" (Beacon Light)، در آتاسکادرو، کالیفرنیا.
– کورت آشرز (CourtAshers) در نشریه‌ی "اکس - ری (نمایان ساختن)" (X-Ray) در مونسو، ایندیانا.
– ای. جی. گارنر (E.J. Garners) در نشریه "پوبلیسیتی" در ویچیتا، کانزاس.

– چارلز بی. هودسون (Charles B. Hudsons) در نشریه‌ی "آمریکا در خطر" (America in Danger)، در اوماها، نبرسکا.
و تعداد زیاد دیگری نشریات مشابه هوادار نازی‌ها و ضد شوروی در سراسر ایالات متحده آمریکا منتشر می‌شد.

پس از "پرل هاربر" تعداد زیادی از این افراد توسط وزارت دادگستری به جرم پخش تبلیغات تحریک کننده و توطئه گرانه با جاسوسان نازی، به منظور سرنگونی دولت ایالات متحده آمریکا، به محاکمه کشیده شدند. با این وصف، طی تمام دوران جنگ، پخش تبلیغاتی از این قبیل که نیروهای فاشیستی یک "جنگ مقدس" را دنبال می‌کنند و این که ایالات متحده‌ی آمریکا به وسیله‌ی

کمونیست‌های توطئه‌گر جهود در واشنگتن، لندن و مسکو فریب خورده و به جنگ کشیده شده‌اند به صورتی مداوم ادامه داشت.

۳ - داستان سقوط پائول شیفر

چند روز پس از حمله‌ی ژاپنی‌ها به پرل هاربر، پلیس آمریکا، روزنامه نگاری کوچک اندام، موقر و میانه سال اهل آلمان را که در یک مهمانسرای زیبا در نیویورک زندگی می‌کرد، دستگیر کرد. نام او پائول شیفر بود، ولی در بایگانی وزارت امور خارجه نام او به عنوان مفسر آمریکائی یک سازمان تبلیغاتی دولتی هوادار نازی‌ها، به نام "داس رایش (قلمرو - امپراطوری)" (Das Reich)، ثبت شده بود.

بررسی تاریخ زندگی پائول شیفر، نمونه‌ایست واضح که به روشنی نشان می‌دهد که چگونه نازی‌ها تحت پوشش مبارزه با اتحاد جماهیر شوروی در ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌کردند.

زمانی پائول شیفر یک روزنامه نگار شناخته شده‌ی جهانی بود. از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ او با سمت یک مفسر روسی برای "برلینر تاگه بلات" (Berliner Tageblatt) به عنوان یکی از "شخصیت‌های مطلع روسیه شناس"

۵ - حتی جاسوسان ژاپنی هم در ایالت متحده آمریکا تبلیغات ضد روسی می‌کردند. به عنوان مثالی روشن می‌توان از جریان، "جان سی. لی کلیر" (C. Le Clair)، نام برد که مدیر یک شرکت بین‌المللی تلفن و در گذشته معلم تاریخ در کالج دولتی نیویورک، و کالج "سنت فرانسیس" در بروکلین بود. او به عنوان یک فرد صاحب نظر در مورد مسائل خاور دور بود، لی کلیر مقالات بسیاری را در مدح ژاپن برای نشریات معروف آمریکائی می‌نوشت و در آنها ادعا می‌کرد که اتحاد جماهیر شوروی تهدید واقعی علیه ایالات متحده آمریکا است. او حتی نگارش ستونی به نام "تفسیرها و پیش‌گوئی‌ها" را با محتوایی از تبلیغات مشابه، به عهده داشت. این مقالات در ۲۰۰ روزنامه و نشریه در سراسر کشور منتشر می‌شد. مقاله‌ی "هیچ دوستی‌ای میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مطلوب نیست" نمونه‌ایست مشخص از مقالات منتشر شده توسط "لی کلیر"، که در سال ۱۹۴۰ در نشریه‌ی "آمریکا" ظاهر شد. در پائیز سال ۱۹۴۳ او به وسیله‌ی کار آگاهان آمریکائی دستگیر، و در دادگاهی در نیویورک به محاکمه کشیده شد. در تاریخ ۸ سپتامبر او اعتراف کرد که طی سه سال به عنوان یک مبلغ مزدور برای دولت ژاپن کار می‌کرده است. مأموریت او چند ماه قبل از جریانات پرل هاربر به پایان رسید.

در سطح جهان معروف شد. گزارشات پر آب و تاب او از اتحاد جماهیر شوروی به ده‌ها زبان مختلف برگردانده شده بود. سیاستمداران بلند پایه، نویسندگان معروف، اداره‌کنندگان بزرگ صنایع و سرمایه‌گذاران اروپائی و آمریکائی از جمله دوستان و تحسین‌کنندگان بی‌شمار او بودند.

در پائیز ۱۹۲۹ فعالیت‌های شیفر به عنوان یک مفسر روسی متوقف و به صورتی غیر منتظره پایان یافت. طی یکی از بازدیدهای موقتیش در آلمان، ارگان‌های دولتی اتحاد جماهیر شوروی به صورتی ناگهانی، بازگشت او را به اتحاد جماهیر شوروی ممنوع اعلام کردند. این ممنوعیت به شدت خشم هواداران او را برانگیخت. آنها می‌خواستند علل اتخاذ این تصمیم را از جانب اتحاد جماهیر شوروی بدانند. اما جواب این سؤال در دفتر بایگانی پلیس امنیتی روسیه قرار داشت و مهر سری بر آن خورده بود.

بخشی از دلایل، ۸ سال بعد در ۲ مارس ۱۹۳۸، در جریان اعترافات توطئه‌گر بلوک راست و کمیسر سابق کشاورزی، "میکائیل چرنوف" در دادگاه عالی اتحاد جماهیر شوروی، افشاء شد.

"چرنوف" اعتراف کرد، که او ماهانه ۴۰۰۰ روبل از سازمان نظامی امنیتی آلمان، جهت دادن اطلاعات سری نظامی و اقتصادی روسیه و سازماندهی یک طرح بزرگ خرابکاری، دریافت می‌کرده است. او نام جاسوس آلمانی را که تحت نظر او اولین عملیات خرابکارانه‌ی خود را انجام داده بود، افشاء کرد. بر اساس اعترافات "چرنوف" این جاسوس آلمانی "مفسر برلینر تاگه بلات، پائول شیفر" نام داشت.

در ۱۳ مارس ۱۹۳۸ میکائیل چرنوف تیرباران شد. تنها چند روز پس از اعدام "چرنوف"، پائول شیفر با سمت "مفسر روزنامه‌ی "برلینر تاگه بلات" (Berliner Tageblatts) وارد آمریکا شد.

پس از اخراج او از اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۹، او به یکی از فعال‌ترین و پر درآمدترین مبلغان ضد شوروی تبدیل شد. هفته‌ای نبود که یکی از مقاله‌های او که در آن به شدت به اتحاد جماهیر شوروی حمله شده بود و سقوط آن را در آینده‌ای نزدیک پیش‌بینی می‌کرد، در یکی از روزنامه‌های معروف آمریکا و یا اروپا به چاپ نرسد.

پس از ازدواج با یک کننسر روسی به آمریکا رفت که علیه‌ی سیاست به رسمیت شمردن اتحاد جماهیر شوروی از طرف آمریکا تبلیغ کند. در مقاله‌ای در مجله‌ی "معاملات خارجی" که در "ریدرز دایجست" تجدید چاپ شد، شیفر به شدت اخطار داد:

« در صورتی که آمریکا تصمیم خود را در مورد به رسمیت شناختن بگیرد، ما می توانیم در آینده بگوئیم که در سال ۱۹۳۱ آنها از روی تأمل، میان اروپای سرمایه‌داری و اتحاد جماهیر شوروی یکی را انتخاب کرده‌اند. سیاست به رسمیت شناختن از طرف آمریکا، جز این که دست اتحاد جماهیر شوروی را در حمله به کشورهای سرمایه‌داری اروپا باز تر کند، نتیجه‌ی دیگری در بر ندارد. »

وقتی که هینتر به قدرت رسید، شیفر به عنوان مفسر "برلینر تاگه بلات" در لندن کار می‌کرد. او بلافاصله به آلمان بازگشت و به سمت سردبیر روزنامه‌ای که آن زمان تحت نظارت وزارت تبلیغات رایش اداره می‌شد، انتخاب شد.^۶

در زمستان ۱۹۳۷ شیفر دستور گرفت که در آمریکا زندگی کند. او بلافاصله از نیویورک تلگرافی، که مجموعه‌ی زیرکانه‌ای بود از تبلیغات ضد آمریکائی و اطلاعاتی که می‌توانست مورد علاقه‌ی ارگان‌های دولتی نازی‌ها باشد، به "برلینر تاگه بلات" فرستاد. از مدتها قبل به "شیفر" پست مفسر آمریکائی "داس رایش"، که ارگان تبلیغاتی و رسمی نازی‌ها بود، داده شده بود. در این پست، او نماینده‌ی رسمی دکتر گوبلز در ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شد. یکی از وظایف او این بود که جو را در ایالات متحده آمریکا علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی بر انگیزد. مقالات ضد شوروی از "متخصص امور روسیه" شیفر، به صورتی منظم در روزنامه‌ها و نشریات آمریکائی به چاپ رسید. یکی از موضوعات مورد علاقه‌ی او دادگاه‌های مسکو بود. در حالی که

۶ - او برای دوستان با نفوذ خود در خارج از کشور، که او را به عنوان یک خبرنگار لیبرال می‌شناختند، و از بازگشت او به آلمان به سختی متعجب شده بودند، به صورتی محرمانه توضیح داد که او مأموریتی سری و ضد نازی را در آلمان به عهده گرفته است. او با توجه به فعالیت‌های خود سعی در حفظ روابط با ارزش خود در خارج کشور داشت. عجیب این که، بسیاری از رفقای او، توضیحات او را پذیرفتند.

سفیر آمریکا، "ویلیام ای. دود" (William E. Dodd) از جمله کسانی بود که شیفر موفق به قانع کردن او در مورد احساسات ضد نازی خود نشد. در ۱۵ نوامبر ۱۹۳۶ "دود" در دفتر خاطرات خود در مورد شیفر چنین نوشت:

« من شیفر را زیر نظر داشته و می‌دانم که او چند سال پیش سوسیال دمکرات بود، سال‌ها به عنوان مفسر برای یک روزنامه‌ی آلمانی در ایالات متحده آمریکا زندگی کرده است. و در حال حاضر یک نازی تمام عیار است. »

شیفر این دادگاه‌ها را برای خوانندگان بی‌شمار آمریکائی خود تشریح می‌کرد، خود به عنوان جاسوس آلمان، مانند "بلوفی بزرگ" افشا شده بود. او بوخارین، پیاتاکف، رادک، و دیگر جاسوسان ستون پنجمی را به عنوان "بلشویک‌های واقعی" معرفی می‌کرد. ولی با این حال زیباترین تحسینات خود را برای ترتسکی پس انداز کرده بود.^۷

فعالیت‌های تبلیغاتی شیفر در ایالات متحده‌ی آمریکا با توجه به دستگیری او پس از پرل هاربر ادامه داشت. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۳ روزنامه‌ی نیویورک تایمز در صفحه‌ی اول ضمیمه روز یکشنبه‌ی خود مقاله‌ای در مورد آلمان با امضای "کنراد لونگ" (Conrad Long)، به عنوان نویسنده به چاپ رسانده بود. در یادداشتی از طرف سردبیر، توضیح داده شده بود که نویسنده فردی است که "دقیقاً شرایط آلمان را در زمان جنگ حاضر" مورد مطالعه قرار داده است. مقاله حاوی این خبر بود که:

« به نظر می‌آید که در این تابستان محصول خوبات در اوکراین به دلیل روش‌های استفاده شده از طرف آلمانی‌ها دو برابر شده باشد. »

در واقع "کنراد لونگ"ی وجود نداشت. این یک نام مستعار بود. نویسنده‌ی "تایمز" پائول شیفر نام داشت. پس از بازداشت شیفر، تعدادی از دوستان با نفوذ آمریکائی او، موفق شدند که او را از زندان آزاد کنند. آنها شرایط را برای او به شکلی آماده کردند که او می‌توانست تحت نام مستعار در "تایمز" بنویسد. آنها حتی موفق شدند که او به عنوان مشاور در امور معاملاتی آلمان برای فعالیت‌های سوق الجیشی در دفتر دولتی آمریکا استخدام شود. در بهار ۱۹۴۴ شیفر دوباره توسط افراد وزارت دادگستری بازداشت شد. و این بار جای هیچ‌شکی باقی نبود که این بار نماینده‌ی سابق و مخصوص دکنتر گوبلز تا پایان جنگ در زندان باقی می‌ماند.

۷ - در مقاله‌ای به نام "از لنین تا استالین"، که در آوریل ۱۹۳۸ در یک فصل نامه‌ی معروف آمریکائی به نام "معاملات خارجی" به چاپ رسید، شیفر نوشت که استالین یک "آسیائی مکار" است، که از بیماری حرص و آز، حسادت و قدرت طلبی رنج می‌برد، و این که او ترتسکیست‌ها را فقط به دلیل این که آنها مانعی بر سر راه او در جهت قبضه کردن قدرتند، اعدام کرد.

۴ - کمیته‌ی دیز

در آگوست ۱۹۳۸، کمی قبل از امضای قرارداد مونیخ، در ایالات متحده آمریکا کمیته‌ی مخصوصی برای تحقیق در مورد فعالیت‌های "غیر آمریکائی" تشکیل شد. ریاست این کمیته را نماینده‌ی تگزاس در مجلس، "مارتین دیز" به عهده داشت.

در آن موقع مردم چنان می‌پنداشتند که هدف "کمیته‌ی دیز" قبل از هر چیز مبارزه با دسیسه‌های نیروهای فاشیستی در ایالات متحده آمریکا است. به جای این "تحقیقات"، که نماینده‌ی مجلس، دیز انجام آن را به عهده گرفته بود، هدف آنها در واقع متقاعد کردن مردم آمریکا به این بود که، دشمن اصلی و شماره یک آنها اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد.

جاسوس تقریباً ناشناس سابق در جنبش کارگران و مبلغ ضد شوروی "ادوارد اف. سولیوان" (Edward F. Sullivan) اولین کسی بود که "کمیته‌ی دیز" برای انجام تحقیقات انتخاب کرد. قبل از همکاری با "دیز" او یکی از فعالین تشکیلاتی ضد شوروی به نام "جنبش ناسیونالیستی اوکرائینی‌ها" بود که از "هتمان اسکوروپاداسکی" و دیگر گارد سفیدی‌ها دستورالعمل دریافت می‌کرد.

در دوران جوانی، "سولیوان" در بوستون روزنامه نگار مفلسی بود که برای برانگیختن جو ضد شوروی در میان اوکرائینی‌های آمریکائی استخدام شده بود. اگر چه او نمی‌توانست کلمه‌ای اوکرائینی صحبت کند، ولی در مورد "یک اوکرائین غیر وابسته" تبلیغ می‌کرد.

بازپرس آتی و انتخابی مارتین دیز به سرعت به فردی مهم در جنبش فاشیستی اوکرائینی - آمریکائی تبدیل شد. به عنوان سخنگوی جنبش، او رابطه‌ی نزدیکی را با مبلغان و جاسوسان نازی برقرار کرد، با آنها همکاری و به صورتی علنی از مواضع آنها حمایت می‌کرد. در ۵ ژوئن ۱۹۳۴ سولیوان در جلسه‌ای با اعضای اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی و نیروهای ضربتی اونیفورم پوش در "تورنهال" واقع در گوشه‌ای از خیابان "لکسینگتون و خیابان ۸۵ در نیویورک صحبت کرد. او در جریان گفتگو، بیان کرده بود:

«همه‌ی این جهودهای شپشو را به دریا بریزید!»

در آگوست ۱۹۳۶ "سولیوان" به عنوان سخنران اصلی در جریان کنفرانسی در سطح کشور با رهبران نژاد پرست آمریکائی و هواداران نازی‌ها

در "اشویل" (Asheville) واقع در "کارولین شمالی" (North Carolina)، نقش اصلی را داشت. سخنرانان دیگر در کنفرانس، رهبران پیراهن نقره‌ای‌ها "ویلیام دادلی پلی" (Wiliam Dudley Pelley)، "جیمز ترو" (James True)، که با همکاری "سولیوان" مجله‌ای فاشیستی را منتشر می‌کرد، "ارنست اف. المهارست" (Ernest E. Elmhurst)، با نام مستعار "ای.اف.فلایشکوف" (E.F.Fleischkopf)، از اعضای اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی و جاسوس نازی‌ها بودند.

سخنرانان به شدت به اتحاد جماهیر شوروی حمله کردند و مدعی بودند که حکومت روزولت بخشی از یک "توطئه‌ی کمونیستی - یهودی" است. روزنامه‌های "اشویل" نوشتند که "سولیوان" در سخنرانی خود "سخنانی را ابراز داشت، که اگر هیتلر اجازه‌ی سخنرانی پیدا می‌کرد، بر زبان می‌آورد."^۸ زمانی که سازمان‌های آزادیخواه آمریکائی، از بخشی از گذشته‌ی ناخوشایند سولیوان پرده برداشتند، دیز، مجبور شد بر خلاف میلش او را از کار خود به عنوان رئیس بازرسی بر کنار کند. "به دلیل صرفه جوئی"، ادعائی که "دیز" کرد.

۸ - چنین به نظر می‌آید که مالیات دهندگان آمریکائی، که مخارج کارهای "سولیوان" را در زمانی که او رئیس کل کمیته‌ی بازرسی "دیز" بود، پرداخت می‌کردند، جدول زیر را که لیست جرائم پلیسی او است، کاملاً جالب یافتند.

جرم	تاریخ	مکان	مجازات
مستی	۷/۹/۱۹۲۰	چارلزستون ماس	دستگیر و آزاد شده
رانندگی با سرعت بالا	۱۸/۱۲/۱۹۲۳	روکسبوری	۲۵ دلار جریمه
رانندگی بدون گواهینامه	۱۱/۲/۱۹۲۴	سافولک	۲۵ دلار جریمه
رانندگی با سرعت بالا	۲۷/۶/۱۹۲۴	سافولک	آزادی به قید ضمانت (تقاضای تجدید نظر)
دزدی	۴/۲/۱۹۳۲	مالدن	۶ ماه کار اجباری
دزدی	۱۲/۴/۱۹۳۲	میدلسکس	دادگاه تجدید نظر
رانندگی با گواهینامه‌ی غیر قانونی	۱۱/۲/۱۹۳۲	لوول	تبت شده
همجنس بازی	۲۰/۱۲/۱۹۳۳	نیویورک	تبرئه شده
خود را به جای پلیس اف بی آی، جا زدن	۱۱/۱۲/۱۹۳۹	پینزبورگ	پرونده مختومه اعلام شد

سولیوان مجدداً به جنبش فاشیستی اوکرائینی‌ها پیوست و مؤسسه‌ی اوکرائینی-آمریکائی را در پیتزبورگ در پنسیلوانیا سازماندهی کرد. این مؤسسه که تبلیغات ضد شوروی در میان یک میلیون اوکرائینی آمریکائی در رأس برنامه‌هایش قرار داشت، در ارتباطی نزدیک با سفارت آلمان در واشنگتن بود. سولیوان به همکاری خود با دوستان نازی ضد شوروی خود در سراسر کشور ادامه داد.

"چهارم ژوئیه روز خوبی برای شماست"، تلگرافی بود که توسط "کافلین" (Coughlin) در اشاره به معاملهای که قرار بود با کمک "سولیوان" انجام شود، فرستاده شد.

اگر چه سولیوان به صورتی رسمی از "کمیته‌ی دیز" بر کنار شده بود، ولی به عنوان یک "متخصص ضد کمونیست" در ارتباطی نزدیک با آنها بود. در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۹ او نامه‌ای را از دوست خود، هاری یانگ (Harry Jung) که یک مبلغ ضد شوروی و نژاد پرست ضد یهودی در شیکاگو به شمار می‌رفت، دریافت کرد. یانگ نوشته بود:

« برای مدت کوتاهی، یکی از اعضای بازرسی اینجا بود و بخشی از این زمان را با ما گذراند، و ما به او اطلاعات مهمی دادیم. من واقعاً امیدوارم که همکاری میان ما و کمیته هر چه بیشتر، راضی‌کننده تر و دوجانبه تر بشود. »

سمت سولیوان را به عنوان نزدیک‌ترین همکار و مشاور برای بازرسی در مورد فعالیت‌های "غیر آمریکائی"، یک یاغی مرتد از میان یکی از جنبش‌های رادیکال آمریکائی به نام "جی.بی.ماتیو" (J.B. Matthews)، اشغال کرد. نوشته‌های "ماتیو" به صورتی گسترده منتشر و در میان رهبران فاشیست آمریکائی و دولت‌های محور سر و صدای زیادی به پا کرد. مقالات او در نشریه‌ای به نام "ضد کمینترن" (Anti Komintern)، که متعلق به "آلفرد روزنبرگ" بود منتشر می‌شد.

هفته‌ها به دنبال هم، جمعیتی جنایتکار از جاسوسان ضد کارگر، تبهکاران با سابقه، جاسوسان خارجی و باج‌گیرها در سالن بنای قدیمی دفترخانه‌ی کلپ، مزین به ستون‌های مرمر، واقع در واشنگتن به صورتی جدی برای دادن شهادت در مورد این که جاسوسان مسکو در جریان طراحی توطئه‌ای برای سرنگونی دولت آمریکا می‌باشند، در مقابل "کمیته‌ی دیز" به عنوان "شهود متخصص" ظاهر می‌شدند. نمونه‌هایی از این شهادت‌های ضد کمونیستی:

« آلوین هالپرن (Alvin Halpern)، یک روز بعد از شهادتش در دادگاهی در واشنگتن به جرم دزدی به دو سال زندان محکوم شد. با این حال شهادت او در گزارشات رسمی کمیته‌ی دیز ثبت شد.

پیتر جی. اینس (Peter J. Innes)، جاسوس در سازمان‌های کارگری، که از اتحادیه‌ی ملوانان به جرم سرقت ۵۰۰ دلار از صندوق اتحادیه اخراج شده بود. او بعدها به جرم تجاوز به یک کودک خردسال به ۸ سال زندان محکوم شد.

ویلیام سی. مک کیستون (William C. McCuiston)، یکی از سازمان دهندگان حمله‌ی مسلحانه به اعضای اتحادیه‌ها بود. هم زمان در حالی که در کمیته‌ی دیز شهادت می‌داد، در "نیو اورلئان" نیز به اتهام قتل یک سر کارگر بنام فیلیپ کری (Philip Carey) با شلیک گلوله و ضرب و شتم مورد محاکمه قرار داشت. او بیگناه اعلام شد.

ویلیام نوول (William Nowell)، جاسوس در سازمان‌های کارگری و یکی از نزدیک‌ترین مشاوران رهبر فاشیست، "پیراهن نقره‌ای" به نام جرالد ال. کی. اسمیت (Gerald L.K. Smith)، با شماره‌ی عضویت شماره‌ی ۳۲۲۳. »

ریچارد کربس (Richard Krebs)، با نام مستعار یان والتین (Jan Valtin)، یکی از مشتریان دائمی پلیس، که به اعتراف خودش یکی از جاسوسان گشتاپو بود. [۴]

ژنرال والتر جی. کیریویتسکی (Walter G. Kriwitzki)، با نام مستعار ساموئل گینزبرگ (Samuel Ginsberg)، که خود را مأمور گ. پ. او (G.P.U.)، تحت فرماندهی یاگودا معرفی می‌کرد، که به آمریکا فرار کرده است.^۹ و در آنجا دست به انتشار زندگینامه‌ی تاریک ضد شوروی خود زد.

قفسه‌ی بایگانی "دیز" به سرعت با نام "بلشویک‌های" ظاهراً خطرناک پر می‌شد. نماینده‌ی مجلس اهل تگزاس هر از چند گاهی با پخش اعلامیه‌ای هیجان انگیز، اعلام می‌کرد که یک ستون پنجمی که تحت فرمان مسکو در کشور فعالیت می‌کرده، توسط او کشف شده است.

سال ۱۹۴۰ او کتابی را انتشار داد. تحت نام "اسب تروائی در آمریکا - یک گزارش به مردم" کتاب دیز به صورتی مخلصانه به مجموعه‌ای از

۹ - بر اساس اظهارات وکیل آمریکائیش لوئیس والدمن (Louis Waldman)، اجازه‌ی ورود او به آمریکا توسط سفیر ضد شوروی آمریکا در فرانسه ویلیام سی. بولیت (William C. Bullitt) صادر شده است.

تبلیغات ضد شوروی اختصاص داده شده بود. در حالی که اتحادیه‌ی آمریکائی و جبهه‌ی مسیحیان، مانند سران اصلی جاسوسان ستون پنجم نازی، تظاهرات عظیمی را در شهرهای بزرگ آمریکا به نفع آلمانی‌ها ترتیب می‌دادند، دیز به خوانندگان خود می‌گفت که "جاسوسان مسکو"، اکنون برای هجوم به آمریکا شروع به کار نموده‌اند. [۵]

دو روز پس از حمله‌ی هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی، دیز اعلام کرد که هیتلر طی ۳۰ روز، کنترل روسیه را به دست خواهد گرفت. او با فرستادن نیروهای کمکی برای ارتش سرخ مخالفت کرد. او گفت که "کمک آمریکا به روسیه یک حماقت است"، "چرا که به هر حال وسایل جنگی به جنگ آلمانی‌ها می‌افتد". او با نگرانی کامل اخطار داد که دولت ما با کمک خود به روسیه جبهه‌ی جدیدی را در غرب برای دولت استالین، اینجا در پایتخت آمریکا باز می‌کند".

در ۲ اکتبر سال ۱۹۴۱ مدت کوتاهی پس از این که پرزیدنت روزولت اعلام کرده بود که دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، برای دفاع از آمریکا جنبه‌ی حیاتی دارد، دیز در یک نامه به پرزیدنت، مقصود خود را با ادامه‌ی تبلیغات ضد شوروی اعلام کرد. او نوشت، آقای پرزیدنت من قصد دارم از تمام امکانات موجود استفاده کنم تا به مردم آمریکا نشان دهم که شباهت‌های میان "هیتلر" و "استالین" بیش از تفاوت‌های آنهاست.

حتی پس از اتحاد نظامی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، مارتین دیز به تبلیغات ضد شوروی خود ادامه می‌داد. در ۲۹ مارس ۱۹۴۲ معاون رئیس جمهور هنری والس (Henry Wallace) اعلام کرد:

« اگر ما در شرایط صلح به سر می‌بردیم، از این روش می‌توان به عنوان نتیجه‌ی تولیدات مغزی یک انسان مجنون متعصب، از آن چشم پوشید. اما صلحی در کار نیست. ما در حال جنگیم. دو دلی و خشمی که این جنگ و سخنانی نظیر سخنان آقای دیز در مغز مردم ایجاد کرده است، می‌تواند تبلیغات خود گوبلز باشد، در حقیقت اگر آقای دیز حقوق بگیر هیتلر بود، تأثیر بد اخلاقی آن می‌توانست کمتر باشد. ما آمریکائی‌ها باید نتایج این حقیقت تلخ را در نظر بگیریم. »

۵ - عقاب تنها

در اواخر سال ۱۹۴۰، در حالی که هیتلر، طرح به بردگی کشیدن اروپا را دنبال نمود و خود را آماده‌ی رویارویی نهائی با ارتش سرخ می‌کرد، پدیده‌ای عجیب با نام "اولین کمیته‌ی آمریکائی" در عرصه‌ی سیاست آمریکا ظاهر شد. با کمک رادیو، جلسات عمومی، تبلیغات خیابانی و دیگر وسائل تبلیغاتی، تشکیلات نامبرده طی چند سال، تهیجات ضد شوروی، ضد انگلیسی و انزوا طلبانه را در میان مردم، در سراسر کشور آمریکا به راه انداخت.

رابرت ای. وود (Robert E. Wood)،

هنری فورد، کنل روبرت آر. مک کورمیک (Robert R. McCormick)، سناتور بارتون ک. هیلر (Burton K. Wheeler)، جerald P. نای (Gerald P. Nye) و روبرت رایس رینولدز (Robert Rice Reynolds) نماینده‌ی کنگره، هامیلتون فیش (Hamilton Fish)، کلر ای. هوفمن (Clare E. Hoffman)، استفان دی (Stephen Dey) و دختر جان ال. لوئیس (John L. Lewis)، کاترین لوئیس (Katherine Lewis) از جمله رهبران اصلی اولین کمیته‌ی آمریکائی بودند.

معروف‌ترین سخنگوی زن اتحادیه، خلبان سابق، لائورا اینگالس (Laura Ingalls) چهره‌ی درخشان محافل طبقه‌ی بالا بود، که بعدها به اتهام جاسوسی برای آلمانی‌ها محکوم شد. در پشت پرده، جاسوس دیگری به نام جورج سیلوستر فیراک مأموریت نوشتن تعداد زیادی از تبلیغات را به عهده داشت که جاسوسان اولین کمیته‌ی آمریکائی مأموریت انتشار آن را به عهده داشتند. رالف تونسند (Ralph Townsend)، که بعدها به جرم جاسوسی برای ژاپنی‌ها محکوم شد، رهبری بخشی دیگر از اتحادیه‌ی اولین کمیته‌ی آمریکائی در سواحل باختری و سردبیری کمیته‌ی تبلیغاتی به نام "نظریات سردبیران"

(Scribner's Commentator) و "هرالد" را به عهده داشت.^{۱۰}

۱۰ - سردبیران هرالد در دفاتر کار خود به رادیوهائی مجهز به موج کوتاه دسترسی داشتند که ایستگاه‌هایش به صورت شبانه روزی بر روی مناطقی از اروپا که تحت کنترل هیتلر و ژاپن بود تنظیم شده بود، و بدین وسیله تبلیغات نیروهای فاشیستی توسط "هرالد" و "مفسران روزنامه" دریافت شده و بر روی آنها کار می‌شد.

این دو روزنامه به صورتی مجانی در ایالات متحده آمریکا پخش، در جلسات علنی "اولین کمیته‌ی آمریکائی" تقسیم و به صورت وسیع به لیست آدرس‌های مخصوصی که به وسیله‌ی چارلز آ. لیندبرگ،
بقیه در زیرنویس صفحه‌ی بعد*

ورنر سی. فون کلم (Werner C. von Clemm)، که بعدها به خاطر قاچاق الماس - که با توافق کامل فرماندهان نظامی آلمانی صورت می گرفت - به ایالات متحده آمریکا، تحویل داده شد، یک همکار مخفی و کمک دهنده مالی به شعبه نیویورک کمیته بود فرانک ب. بارچ، که بعدها به اتهام گرفتن ۱۰۰۰۰ دلار رشوه از دولت نازی‌ها برای تبلیغات غیر قانونی در ایالات متحده آمریکا محکوم شد، در ساختن شعبه اتحادیه در آکرون، اوهایو شرکت داشت. در ژوئیه ۱۹۴۲ وزارت دادگستری آمریکا "اولین کمیته آمریکائی" را به عنوان تشکیلاتی اعلام کرد که به فعالیت‌های توطئه گرانه جهت نابود کردن روحیه نیروهای نظامی ایالات متحده اشتغال دارد.

مشهورترین رهبر و سخنگوی "اولین کمیته آمریکائی" خلبان آمریکائی چارلز آ. لیندبرگ بود که در آن زمان خود را به عنوان هوادار نازی‌ها و مبلغی ضد شوروی در اروپا و آمریکا معرفی کرده بود.

لیندبرگ برای اولین بار در تابستان ۱۹۳۶ از آلمان بازدید کرد. او به عنوان میهمان نازی‌ها مسافرت می کرد. نازی‌ها مراسم باشکوهی را به احترام او ترتیب داده و مزایای بسیاری را به او تخصیص داده بودند. مقامات ارشد نازی شخصاً او را به "بازدید" صنایع نظامی و پایگاه‌های هوایی دعوت می کردند. آلمان نازی تأثیر بسیار شدیدی بر روی لیندبرگ گذاشت.

او در میهمانی‌های متعددی که فلد مارشال هرمان گورینگ و دیگر فرماندهان نازی به خاطر او برگزار می کردند، از اعتقادات خود مبنی بر غیر قابل شکست بودن نیروی هوایی آلمان صحبت می کرد. او برای خلبان مشهور ژنرال هوئی، ارنست اودت (Ernst Udet)، اظهار داشت که:

« آلمان در رشته‌ی صنعت هواپیمائی بر دیگر کشورها برتری دارد. نیروی هوایی آلمان شکست ناپذیر است. »

ژنرال نیروی هوایی آلمان برونو لورزر (Bruno Loerzer) به خبرنگار سیاسی بلا فروم (Bella Fromm) گفت:

« این آمریکائی‌های لعنتی چه طور فکر می کنند؟ »

* هامیلتون فیش، چارلز ای. کافلین (Charles E. Coughlin)، سناتور بارتون ک. هیلر و جاسوس نازی‌ها فرانک ب. بارچ (Frank B. Burch)، جورج سیلوستر فیراک و دیگران، برای "اولین کمیته آمریکائی"، تهیه شده بود، فرستاده می شد.

او با صحبت در مورد نیروی هوایی بی رقیب ما وحشت عجیبی را در دل آمریکائی‌ها به وجود می‌آورد، و این همان کاری بود که بچه‌های ما از او می‌خواستند.

– آکسل فون بلومبرگ (Axel von Blomberg) پسر وزیر جنگ نازی‌ها که پس از حضور در یک مهمانی که به خاطر لیندبرگ برگذار شده بود گفت:

« ما مُبَلَّغی بهتر از او نخواهیم یافت. »

دو سال بعد، طی روزهای سختی که عهد نامهی مونیخ هنوز اعتبار داشت، لیندبرگ از اتحاد جماهیر شوروی بازدید کرد. او فقط چند روزی در آنجا بود. پس از بازگشت، بلافاصله آغاز به پخش تبلیغاتی از قبیل این که ارتش سرخ فاقد تجهیزات و تعلیمات کافی است و به وسیله‌ی فرماندهانی نالایق رهبری می‌شود، کرد. او ضمانت می‌داد که در مقابل آلمان نازی نمی‌شود بر روی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان متحدی قابل اطمینان حساب کرد. او معتقد بود که، باید با آلمانی‌ها همکاری کرد نه علیه‌ی آنها. در فرودگاه‌های کشورهای اروپائی در حال جنگ، هواپیمای سیاه – نارنجی او به یک چهره‌ی آشنا، تبدیل شده بود. او از کشوری به کشوری دیگر پرواز می‌کرد و در مورد ایجاد اتحادی سیاسی و اقتصادی با آلمان نازی صحبت می‌کرد.

در حالی که مذاکرات مونیخ جریان داشت، گروه‌هائی منتخب از تاجران، اشراف و سیاستمداران ضد شوروی بریتانیائی در املاک خانم آستور (Lady Astor) واقع در کلیودن (Cliveden) تجمع می‌کردند تا به نظرات لیندبرگ در مورد وضعیت اروپا گوش کنند. لیندبرگ در مورد نیروی هوایی پرقدرت آلمان، تولید سریع وسایل جنگی و رهبری با تجربه‌ی آنها صحبت می‌کرد. او بارها و بارها تکرار کرد که نازی‌ها شکست ناپذیرند. او به فرانسه و انگلیس پیشنهاد کرد که با آلمان نازی توافق کنند و "به آلمان اجازه دهند بدون اعلان جنگ به ضرر شوروی به سمت شرق پیشروی کند". در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۱، در جلسه‌ای ترتیب داده شده از طرف "اولین کمیته‌ی آمریکائی" در ایالات متحده آمریکا، لیندبرگ در جریان تشریح فعالیت‌های خود طی آن زمان گفت:

« سال ۱۹۳۸ من به این نتیجه رسیدم، که یک جنگ احتمالی میان آلمان از یک طرف و فرانسه و انگلیس از طرف دیگر، نتیجه‌ای به جز پیروزی آلمان و یک اروپای ضعیف و نابود شده ندارد. به

همین دلیل پیشنهاد نمودم، که انگلیس و فرانسه بدون این که اعلام جنگ کنند، اجازه دهند که آلمان به سمت شرق، به سوی شوروی پیشروی کند. »

جلسات متعدد صمیمانه‌ای میان لیندبرگ و تعداد بسیاری از نمایندگان مجلس و رهبران سیاسی انگلیس تشکیل شد. از میان آنها می‌توان از دیوید لوید جورج (David Lloyd George) نام برد که بعدها نظر خود را در مورد خلبان آمریکائی به این شکل اعلام کرد:

« من فکر می‌کنم که او حدود هشت روز در شوروی بود. او هیچ یک از رهبران بلند پایه‌ی شوروی را ملاقات نکرد، و امکانی برای بازدید از نیروی هوائی آنجا را نیز نداشت، با این حال او در بازگشت برای ما گفت که ارتش شوروی ضعیف است و این که کارخانجات شوروی در شرایط بدی به سر می‌برند. به استثنای هیتلر، تعداد زیادی بودند که این سخنان را باور می‌کردند. از طریق صحبت با لیندبرگ، لوید جورج، بر اساس گفته‌ی خودش، به این نتیجه رسیده بود که خلبان آمریکائی "جاسوس و بازیچه‌ی افرادی زیرک و شرورتر از خودش است. »

از اتحاد جماهیر شوروی، همین اتهامات با زبان مشخص تر و واضح تری مطرح شد. گروهی از خلبانان با تجربه‌ی شوروی، در مسکو بیانیه‌ای را افشاء کرده و لیندبرگ را به پخش "دروغ‌های بزرگ" در مورد این که آلمان نازی دارای چنان نیروهای هوائی مقتدریست که قادر است نیروی هوائی انگلیس، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی و چکسلواکی را نابود کند، متهم کردند. خلبانان شوروی در ادامه گفتند:

« لیندبرگ نقش یک دروغگوی احمق، غلام حلقه به گوش و چاپلوس آلمان نازی و پشتیبانان اشراف انگلیسی خودش را بازی می‌کند. او از طرف نیروهای ارتجاعی انگلیسی دستور گرفته است که در مورد ضعف نیروی هوائی اتحاد جماهیر شوروی سخن گفته و به "چمبرلین" بهانه‌ای بدهد که در مونیخ چکسلواکی را فدا کند. »

سه هفته پس از امضای قرارداد مونیخ، دولت آلمان به صورتی رسمی از خدمات لیندبرگ ستایش به عمل آورد. در ۱۸ اکتبر ۱۹۳۸، طی یک ضیافت

شام که به افتخار لیندبرگ در برلین برگذار شده بود، گورینگ فرماندهی نیروی هوایی آلمان مهم‌ترین نشان افتخار آلمان، "نشان افتخار عقاب آلمان" را به دلیل آن که لیندبرگ صداقت خود را در انجام مأموریت‌های خود به آلمانی‌ها ثابت کرده است، به او داد.

پس از سه سال و نیم زندگی در خارج از کشور، لیندبرگ کمی قبل از آغاز جنگ در سال ۱۹۳۹ به ایالات متحده آمریکا بازگشت. بلافاصله پس از اشغال لهستان توسط نازی‌ها و اعلام جنگ از طرف انگلستان و فرانسه به آلمان، لیندبرگ به سرعت دست به انتشار یک بیانی‌هی فوری زد:

« جنگ علیه آلمان اشتباه است، جنگ اصلی در شرق است. در مقاله‌ای با تیتر "پرواز، جغرافیا و نژاد" که در شماره‌ی نوامبر روزنامه‌ی "ریدرز دایجست"، منتشر شد و به طرز شگفت‌انگیزی سخنان آلفرد روزنبرگ را تداعی می‌کرد، لیندبرگ اعلام داشت:

« ما، وارثان فرهنگ اروپا، در آستانه‌ی یک جنگ خانمان برانداز قرار گرفته‌ایم، جنگی میان ملت‌هایی که متعلق به یک خانواده می‌باشند، جنگی که به صورتی جدی از قوای نژاد سفید کاسته و منابع آنان را نابود می‌کند.... آسیا از مرزهای شوروی به ما فشار می‌آورد، تمام نژادهای اجنبی بدون هیچ مانعی به حرکت در آمده‌اند. ما در صورتی می‌توانیم در صلح و آرامش زندگی کنیم که با هم متحد شده و به بهترین نحو از ارزش‌ترین دارائی خود - خون اروپائی - که وارث آن هستیم محافظت کنیم. فقط تا زمانی که در مقابل حمله‌ی نیروهای خارجی از خود دفاع می‌کنیم و خود را از مخلوط شدن با نژاد خارجی محفوظ نگه داریم. »

طی سال ۱۹۴۰ لیندبرگ هر چه بیشتر به نفع جنبش تحریم طلبان، ضد شوروی و به نفع دولت‌های محور، که در آن زمان در آمریکا رشد یافته بودند، موضع می‌گرفت. او به سرشناس‌ترین سخنگوی اتحادیه‌ی انزواطلب "کمیت‌هی نه به جنگ خارجی" و به سمبلی برای ستون پنجم در آمریکا تبدیل شد.

در سال ۱۹۳۷ جان سی. متکالف، یکی از گزارشگران دیلی تایمز شیکاگو که بعدها به استخدام پلیس امنیتی در آمد، اظهارات زیر را که توسط رهبر اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی شاخه‌ی آستوریا در لونگ آیلند، هرمان اسوارزمان برای او تهیه شده بود گزارش کرد:

« می دانید که چه کسی رهبر حزب بزرگ سیاسی ما خواهد شد؟ لیندبرگ! بله، این مطلب آن قدرها هم غیر عقلانی به نظر نمی آید که شما تصور می کنید. شما می دانید که برای او همراه کردن مردم با خود، کار آسان نیست. آمریکائی‌ها او را دوست دارند. بله، مسائل زیادی در جریان اتفاق افتادن است که مردم از وقوع آنها اطلاع ندارند. »

در پائیز ۱۹۴۰ لیندبرگ در دانشگاه یل (Yale) در مقابل گروه کوچکی از دانشجویان اظهار داشت:

« ما باید با قدرت‌های جدید اروپا صلح کنیم. »

جلسه در دانشگاه یل توسط یک دانشجوی ثروتمند به نام آر. داگلاس استوارت (R. Douglas Stuart jr.)، و وارث ثروت شرکت کواکر اوتس (Quaker-Oats) ترتیب داده شده بود. پس از مدت کوتاهی گروه استوارت در شیکاگو، ایلینویز تحت نام "اولین کمیته‌ی آمریکائی" متحد شدند. لیندبرگ در جلسات بزرگ که توسط "اولین کمیته‌ی آمریکائی" در سراسر کشور و در رادیوی سراسری ترتیب داده می شد، سخنرانی می کرد و به مردم آمریکا می گفت که دشمن اصلی اتحاد جماهیر شوروی است، نه آلمان نازی. او اخطار می داد که جنگ:

« میان آلمان از یک طرف و انگلستان و فرانسه از طرف دیگر، می تواند یا به پیروزی آلمان بیانجامد و یا این که یک اروپای نابود شده و درمانده را بر جای گذارد. »

این جنگ باید به جنگی متحد علیه اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شود.^{۱۱}

۱۱ - اولین کمیته‌ی آمریکائی حمله‌ی آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی را مورد تحسین قرار داد. سرمقاله‌ی هرالد، سخنگوی آنها با این سرمقاله تزئین شده بود:

"اروپا برای جنگ علیه روسیه‌ی کمونیستی خود را آماده می کند"

۱۷ کشور جهان در جنگی صلیبی علیه اتحاد جماهیر شوروی با آلمان نازی متحد شده‌اند. گفته می شود که پیروزی آلمان بر اتحاد جماهیر شوروی مورد علاقه‌ی ایالات متحده آمریکا است. در اول آگوست ۱۹۴۱، "بولتن اداره‌ی پژوهش اولین کمیته‌ی آمریکائی" اعلام کرد:

« می دانستید که حتی با پیروزی آلمان نازی علیه روسیه‌ی کمونیستی، اقتصاد پیشرفته‌ی آلمان به عوض بهتر شدن، بدتر خواهد شد؟ »

"اولین کمیته آمریکائی" تمام امکانات تبلیغاتی خود در سراسر کشور را جهت مبارزه علیه‌ی کمک‌های مالی به اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفت. "چارلز آ. لیندبرگ"، "هامیلتون فیش"، سناتورهای "بارتون ک. هیلر" (Burton K. Wheeler) و "جرالد پ. نای" (Gerald P. Nye) و دیگر سخنگویان "اولین کمیته آمریکائی" در کنگره، از مخالفان دادن کمک به ارتش سرخ بوده و اعلام کردند که سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی مسئله‌ی ایالات متحده آمریکا نمی‌باشد.

"هربرت هور" در این مذاکرات با جدیت شرکت می‌نمود. در ۵ آگوست، رئیس‌جمهور سابق همراه با "جان ال. لوئیس" (John L. Lewis)، "هانفورد مک‌نیدر" (Hanford MacNider) و ۱۳ نفر دیگر از رهبران "تحریم طلبان"، بیانیه‌ای علنی را صادر و در آن به کمک‌های بی‌شمار و دیگر کمک‌های جنگی مشابه به روسیه اعتراض کردند. در این بیانیه آمده بود:

« حوادث جاری این توهم را تشدید می‌کند که این جنگ آیا واقعاً مبارزه‌ایست برای آزادی و دموکراسی. بدون هیچ شک و شبهه‌ای، این کشمکش جهانی میان دیکتاتوری و آزادی نیست. اتحاد انگلیسی - روسی این توهم را از میان برده است. »

وقتی که ژاپنی‌ها به پرل هاربر حمله کردند، "اولین کمیته آمریکائی" منحل شد. رهبر آنها ژنرال وود (General Wood)، اعضای کمیته را به پشتیبانی از آمریکائی‌ها در جنگ بر علیه ژاپن و آلمان تشویق کرد. لیندبرگ از صحنه‌ی علنی جامعه‌ی آمریکا کنار کشید و به عنوان مشاور فنی در کارخانه‌ای متعلق به هنری فورد به استخدام در آمد.^{۱۲}

۱۲ - در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۱، در حالی که نازی‌ها به مسکو نزدیک می‌شدند، "اولین کمیته آمریکائی" جلسه‌ای را در "مدیسون اسکوار گاردن" (Madison Square Garden) در نیویورک ترتیب داد. ناطقان جلسه "جان کادی" (John Cudahy) کاپیتان ارتش مداخله‌گر آمریکا در "آرخانگلسک" (Archangel'sk) و به دنبال آن سفیر آمریکا در بلژیک، جایی که مواضع آلمانی پسند او عامل برکناری او از سمتش شد، بودند. "کادی" اصرار داشت که دولت آمریکا باید "کنفرانس صلحی" را که در آن آلمان نازی هم شرکت داشته باشد ترتیب دهد.

او اعلام کرد که "اعضای بلند پایه‌ی دولت نازی، می‌دانند که آمریکا می‌تواند به یک قدرت نظامی خطرناک تبدیل شود. بقیه در زیرنویس صفحه‌ی بعد *

در جلسه‌ی "اولین کمیته آمریکائی" با کادی به عنوان سخنران، پاستور جرج آلبرت سیمونس مراسم نیایش برگزار کرد. قبل از انقلاب روسیه، پاستور سیمونس در استخدام کلیسای پروتستان‌ها در پترزبورگ بود. او در آنجا روابط صمیمانه‌ای با بوریس براسول، که می‌خواست نقش بزرگی را در پخش بیانیهِ "صهیون" در آمریکا بازی کند و در ضمن یکی از مُبلغان به نام ضد یهود محسوب می‌شد، داشت. در فوریه ۱۹۱۹ پاستور سیمونس در جلسه‌ای که توسط یکی از کمیته‌های مجلس سنا برای "بررسی بلشویسم" ترتیب داده شده بود، شهادت داد. در این جا خلاصه‌ای از شهادت سیمونس:

«نیمی از مُبلغان به اصطلاح جنبش بلشویک‌ها، یهودی بودند. انقلاب روسیه یهودیست، و یکی از پایگاه‌های آنها را می‌توان در قسمت شرقی نیویورک پیدا کرد". پاستور سیمونس بیانیهِ "صهیون" را به عنوان منبعی با ارزش برای تحقیق در مورد انقلاب معرفی کرد.»

او گفت:

«این کتاب نشان می‌دهد که این جمع یهودی برای به تصرف در آوردن و به زیر سیطره کشیدن جهان چه‌ها کرده‌اند. در این کتاب مطالب بسیاری در مورد برنامه‌ها و روش‌های خودشان که دقیقاً منطبق با منافع رژیم بلشویک‌ها است گفته می‌شود.»

وقتی ارتش سرخ حملات دفاعی خود را در شوروی آغاز کرد، سخنگوی سابق "اولین کمیته آمریکائی" که چندی پیش گفته بود که روسیه نابود شده

* این را فون ریبن تورپ وقتی که من او را پنج ماه پیش در برلین ملاقات کردم تأیید کرد. "کادی اضافه نمود که این می‌تواند موقعیت بهتری در جریان "مذاکرات صلح" با نازی‌ها به حساب بیاید.
کادی گفت:

«آنها می‌گویند که صلح با هیتلر امکان پذیر نیست. اما هیتلر فقط یک مرحله‌ی موقتی است. ما اینجا، در کشور به یک اروپا شناس بزرگ و هم زمان مردی با مقاصد وطن پرستانه‌ی خالص به نام هربرت هوور دسترسی داریم. به ما اجازه دهید که هوور را مأمور طرح نقشه‌ای برای یک صلح دائمی کنیم!»

است، اعلام کرد که اکنون مسکو و جاسوسان کمینترن در راهند و بر آنند که تمام اروپا را "کمونیستی" کنند.^{۱۳}

۱۳ - در ۲۲ مه ۱۹۴۳ کمینترن، به عبارت دیگر، بین الملل کمونیسم، به صورتی رسمی منحل شد. جوزف ای. دیویس، سفیر سابق آمریکا در اتحاد جماهیر شوروی، منحل شدن بین الملل کمونیسم را در مقاله‌ای مخصوص برای "یونایتد پرس"، این چنین تفسیر کرد:

« این خبر برای افراد آگاه در وزارت امور خارجه چندان هم غافلگیر کننده نبود. این به طور ساده نقطه‌ی پایانی بود در تکامل یک خاتمه‌ای بر بخشی از سیاست خارجی شوروی. این را می‌توان به سادگی از طریق انداختن نگاهی کوتاه بر شرایط تاریخی حاکم بر کمینترن دریافت. این تشکیلات در سال ۱۹۱۹، وقتی که دولت جوان انقلابی به صورتی همه‌جانبه مورد حمله بود، پایه‌گذاری شد. ولی تحت رهبری استالین، بالاخره به وسیله‌ای تبدیل شد که به صورتی سیستماتیک برای برقراری ارتباط میان جنبش‌های کارگری در کشورهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. در کشورهای دموکراتیک، به احزاب "کمونیست" هشدار داده می‌شد که قوانین را رعایت کرده و فعالیت‌های خود را با آرامش و با توسل به روش‌های قانونی به پیش برند. در این کشورها آنها اغلب بقیه در زیرنویس صفحه‌ی بعد *
* اقلیتی صلح طلب ولی پر سر و صدا را تشکیل می‌دادند. فقط در کشورهای مهاجم یا دشمن بود که امکان داشت کمینترن به صورتی فعال به مبارزان انقلابی کمک و از حملات داخلی ضد رژیم پشتیبانی کند. دشمن - نازی‌ها، فاشیست‌ها و ژاپنی‌ها - تمام تلاش خود را کرده‌اند که ما را از شبه خطر کمونیسم علیه‌ی تمدن غرب بترسانند. تحت پوشش به اصطلاح توافقنامه‌ی ضد کمینترن بود که آنها در ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ به صورتی رسمی جهت عملی کردن توطئه‌های خود برای شکست دادن ما و بقیه‌ی جهان با هم متحد شدند. در ۲۲ مه ۱۹۴۳ استالین و مردانش در مسکو بازی‌های طنز آمیز هیتلر را باطل کردند. وقتی آنها کمینترن را منحل کردند، آخرین اسلحه‌ی بزرگ تبلیغاتی هیتلر نیز از میان رفت. انحلال کمینترن آخرین عملی بود، که مقصود آنها را در مورد همکاری و ایجاد نکردن مانع برای آن متحدانی که آنها برای پیروزی در جنگ و صلح با آنها تشریک مساعی می‌کردند را، مورد تأیید قرار می‌داد. انحلال "کمینترن" سیاستی است که به ایجاد جو اعتماد میان کشورهای متحد مبارز جهت پیروزی در جنگ کمک می‌کند. این سیاست هم چنین کمک‌یست به بازسازی خرابی‌های بعد از جنگ، کمک‌یست در ساختن یک دنیای بهتر برای ملت‌های جهان، که واقع بینانه و مانند همسایگانی شایسته به دنبال ساختن این جهان به وسیله‌ی همکاری و کار مشترک هستند. »

وقتی ارتش سرخ به مرزهای غربی خویش نزدیک می شد، اعضای "اولین کمیته آمریکائی" پیش بینی کردند که نیروهای اتحاد جماهیر شوروی قادر نخواهند بود که از این مرزها عبور کنند، و به صورتی یک جانبه با آلمانی‌ها صلح کرده و آمریکا و انگلستان را در جنگ تنها خواهند گذاشت. وقتی که ارتش سرخ از مرزها عبور کرد، "اولین کمیته آمریکائی" با آه و زاری شکوه کرد، که "اروپا به زیر تسلط مسکو می رود".

سه روزنامه از با نفوذترین روزنامه‌های آمریکا، که "اولین کمیته آمریکائی" را حمایت می کردند، به تحریکات ضد شوروی خود حتی در دورانی که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در جنگ علیه آلمان نازی با هم متحد بودند، ادامه دادند. مالکان این سه روزنامه، "ویلیام راندولف هیرست" (William Randolph Hearst)، کاپیتان "جوزف ام. پترسون" (Joseph M. Patterson) و کلنل "رابرت آر. مک کارمیک" (Robert R. McCormick)، مقالات بی شماری را برای میلیون‌ها تن از خوانندگان خود نوشتند و سردبیران، خود را وقف ایجاد جو عدم اعتماد و دشمنی علیه متحد آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی کردند.

اینها هستند نمونه‌هایی از مقالات این روزنامه‌ها در طی جنگ:

« همه شما می دانید، که ما نباید توقع زیادی از روسیه داشته باشیم. خرسی که مانند یک انسان راه می رود، همیشه مثل یک انسان فکر نمی کند. در ذهن یک روسی همیشه شکلی از یک خود خواهی بی حد و حساب و عدم قابلیت اعتماد بی اندازه که از خواص این حیوان وحشیست، وجود دارد. » (هیرست در "نیویورک ژورنال آمریکا" ۳۰ مارس ۱۹۴۲ ص ۴۲۲).

و یا:

« با نگاهی به اوضاع در جبهه‌های مختلف، به نظر می آید که همه چیز به صورتی مساعد در روسیه - برای روسیه جریان دارد. البته روسیه متحد وفادار آمریکا نیست. نیمی از آن در اتحاد با فاشیست‌ها است. »

« منظور اصلی "استالین" این است: او در آن لحظه که تصور کند که سیاست صلحی جداگانه با آلمان سیاست درستی است، شرایط را برای انجام آن آماده می کند. و برای توجیح این سیاست، متحدان خود را به این که به تعهدات خود عمل نکرده‌اند متهم کرده و

به این ترتیب خود را از قید و بند انجام تعهدات خود آزاد می‌کند. او شاید به این بهانه‌ها نیازی نداشته باشد. ولی او به آنها متوسل می‌شود و زمینه را آماده می‌کند. » («مک کارمیک» در "شیکاگو تریبون" ۱۰ آگوست ۱۹۴۳)

« اگر "استالین" بتواند با زحمتی کم، امتیاز بیشتری را که در آینده می‌تواند از به اصطلاح متحدان خود بگیرد، از آلمان بگیرد، به نظر شما این مرد مقتدر خودخواه و از بیخ و بن بی‌اعتقاد، چه راهی را انتخاب می‌کند.

سراسر زندگی این کشاورز تاجیکی، مملو بوده است از خودخواهی‌های غیر اخلاقی، که از حرص و آزی بیش از حد برای تصاحب ثروت ناشی می‌شود. » («مک کارمیک» "شیکاگو تریبون" ۲۴ آگوست ۱۹۴۳)

« کدام یک از اینها خوشمزه‌تر است، یک روسی یا یک آلمانی اروپائی؟ » («پترسونس»، در "دیلی نیوز" ۲۷ آگوست ۱۹۴۳)

« این مسخره است که با کمک روسیه به دنبال طرح ایجاد صلح باشیم. روسیه به کشورهای کوچک و در مانده‌ای مانند فنلاند و لهستان حمله کرد و آماده است که با دستگیری انگلستان به آلمان نیز حمله کند، اما هیتلر دست پیش را گرفت. » («پترسونس» در، "نیویورک دیلی نیوز" ۲ آگوست ۱۹۴۳)

در ۲۸ آوریل ۱۹۴۲ "پرزیدنت روزولت" هشدار داد، که فعالیت‌های جنگی آمریکا نباید:

« از طرف چند وطن پرست قلبی خدشه‌دار شود، که از امتیاز آزادی مطبوعات استفاده نموده، تا نظرات مبلغان برلین و توکیو را طوطی وار تکرار کنند. »

در ۸ نوامبر ۱۹۴۳ در میتینگی که برای بزرگداشت دهمین سال برقراری مناسبات سیاسی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در "مادیسون اسکوار گاردن" لندن، برگزار شد، وزیر داخله "هارولد ال. ای‌کس"

(Harold L. Ickes)، بیانیه‌ی شدیدالحنی را علیه‌ی تبلیغاتی که مداوماً به وسیله‌ی "هیرست"، "پترسون" و مک کورمیک علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌شد، صادر کرد. وزیر داخله صریحاً اعلام کرد:

« متأسفانه ما در این کشور نیروهائی مقتدر و فعالی را داریم که آگاهانه جوّ کینه و بدخواهی را علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به وجود می‌آورند.....

من می‌خواهم به عنوان مثال از "هیرست پرس" و روزنامه‌های "پترسون - مک کارمیک"، و در اینجا بخصوص از آن دومی، نام ببرم..... ناشران این روزنامه‌ها با تنفر خود از اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان، تنفر شدیدی را علیه‌ی کشور خودشان نیز به وجود می‌آورند. آنها باید از کشور خود و ارگان‌های آن متنفر باشند، چرا که آنها به صورتی عمدی تنفر را علیه‌ی این دو ملت که ما برای شکست هیتلر به کمک آنها نیاز داریم، تشویق می‌کنند..... »

در پائیز سال ۱۹۴۴، پس از حمله‌ی مشترک ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و شکست قریب‌الوقوع آلمان نازی، در ایالات متحده آمریکا، به صورتی دوباره شعار مسلح شدن علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی طرح شد.

"ویلیام سی. بولیت" (William C. Bullitt)، سفیر سابق آمریکا در مسکو و پاریس، از پایتخت تازه آزاد شده‌ی ایتالیا، رم، تقاضای اتحاد جدیدی را جهت نجات تمدن غرب از "تهدید امپریالیسم روسیه" کرد.

زندگی "ویلیام سی. بولیت" همان مسیر شناخته شده را طی کرده بود. سال ۱۹۱۹ یکی از فرستادگان "وودرو ویلسون" در اتحاد جماهیر شوروی بود. ۱۵ سال بعد، سال ۱۹۳۴، او اولین سفیر ایالات متحده آمریکا در روسیه شد. ثروتمند، موفق و علاقمند به حیل‌های سیاسی، درست همان چیزی که او بود، به سرعت در ارتباط با تعداد زیادی از تروتسکیست‌های روسی قرار گرفت. او درباره‌ی واگذاری "ولادی وستوک" به ژاپنی‌ها و دادن امتیاز به نازی‌های مستقر در غرب سخن گفت. سال ۱۹۳۵ از برلین بازدید کرد. "ویلیام ای. دود" (William E. Dodd)، که آن زمان سفیر آمریکا در آلمان بود، در دفتر خاطرات سیاسی خود نوشت:

« وقتی که "بولیت" در بهار یا تابستان ۱۹۳۵ به برلین آمد، با اطمینان کامل به من گفت که ژاپن طی شش هفته به شرق روسیه حمله

خواهد کرد، و او بر این باور بود که ژاپنی‌ها تمام بخش‌های خاور دور در روسیه را به تصرف خود در خواهند آورد.

او گفت که نگه داشتن یک شبه جزیره که از دریای ژاپن در کنار "ولادی وستوک"، بیرون زده به نفع روسیه نیست. تمام اینها می‌رود که به زودی به تصرف ژاپنی‌ها در آید. من از او سؤال کردم، که او واقعا تصور می‌کند که آلمانی‌ها باید بر روی این سیاست خود، مبنی بر این که روسیه باید با ۱۶۰ میلیون جمعیت، از استفاده از اقیانوس آرام و دریای بالتیک چشم‌پوشی کند، اصرار کنند؟.. او جواب داد که فرقی نمی‌کند. من از این که یک سیاستمدار مسئول به این شکل صحبت می‌کرد، متعجب شدم.

در ضیافت ناهار به همراه سفیر فرانسه، او دوباره سر صحبت را در مورد مواضع دشمنانه‌ی خود باز کرد و مدتی طولانی با سفیر فرانسوی در مورد قرارداد صلح فرانسه - روسیه که به تازگی میان آنها مورد بحث قرار گرفته و بر اساس گفته‌های سفیر انگلستان که به من گفت، بهترین ضمانت برای صلح اروپائی‌ها است، مشاجره کرد. در همان زمان و یا لحظه‌ای بعد، سفیر جدید ایتالیا که مستقیماً از مسکو به اینجا آمده بود، به ما گفت که "بولیت" قبل از ترک مسکو تحت تأثیر نظرات فاشیست‌ها قرار گرفته است. »

در ۲۷ ژانویه ۱۹۳۷، سفیر "دود" گزارش داد:

« من اطلاعات موثقی مبنی بر این که بانک‌های آمریکائی در جریان بررسی دادن قرض و اعتبارات زیادی به ایتالیا و آلمان که در حال حاضر مالک ماشین جنگی بزرگی هستند، که با آن می‌توانند صلح جهانی را مورد تهدید قرار دهند، دریافت کرده‌اند. من حتی شنیده‌ام، اگر چه به نظر من خیلی عجیب به نظر می‌آید، که "بولیت" یکی از طراحان این جریان است. »

پس از سقوط فرانسه در سال ۱۹۴۰، "بولیت" فرانسه را ترک نمود تا به آمریکا مراجعت کند. در آنجا او اعلام داشت که مارشال "پتن"، یک "وطن پرست" می‌باشد که کشورش را با تقدیم به نازی‌ها از کمونیسم نجات داده است.

چهار سال بعد، هنگامی که جنگ جهانی دوم رو به اتمام بود، "بولیت" دوباره در قاره‌ی اروپا ظاهر شد، این بار در نقش "مفسر" نشریه‌ی "لایف". او

از "رم" مقاله‌ی حیرت آوری را که در ۴ سپتامبر ۱۹۴۴ به صورتی منظم در لایف به چاپ رسیده، برای "لایف"، ارسال کرده بود. دوباره تبلیغات ضد شوروی را که فاشیست‌ها طی ۲۰ سال جهت سروری بر جهان به پیش برده بودند تکرار کرد. "بولیت" پیشنهاد یک جبهه‌ی واحد مرکب از "تمدن‌های غرب علییه‌ی تهدیدات مسکو و جاسوسان کمونیستش را می‌کرد."

این همان نغمه‌ی جنگی بود که، در یک ربع قرن پیش، کاپیتان "سیدنی ریلی" در جریان پایان اولین جنگ جهانی برای جمع آوری کلیه‌ی قدرت‌های مرتجع سراسر جهان به دور هم، سر می‌داد. [۶]

اما در این میان تغییرات عمیقی در جهان روی داده بود. در حالی که ویلیام سی. بولیت یک جنگ جدید صلیبی را علییه‌ی اتحاد جماهیر شوروی موعظه می‌کرد، نیروهای مسلح انگلستان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از جانب شرق، غرب، شمال و جنوب به هم پیوسته و به سمت دژ برلین و پناهگاه ضد انقلاب پیشروی می‌کردند. علیرغم تهدیدات بردگی فاشیستی و خطر قدرتمندترین نیروهای ارتجاعی که جهان تا آن زمان نظاره نکرده بود، دموکراسی‌های غرب نیرومندترین متحد خود را در کشورهایی یافتند که از انقلاب روسیه زاده شده بودند. اتحاد آنها تصادفی نبود. اجتناب ناپذیر بودن منطقی حوادث، پس از یک ربع قرن از سوء تفاهات غم‌انگیز و تحریکات دشمنانه‌ی تصنعی، به صورتی گریز ناپذیر عاشقان صلح در جهان را به هم نزدیک کرده و آنها را مانند یک واحد مبارز به هم متصل می‌کرد. از کشتار و درد و رنج جنگ بی نظیر جهانی دوم سازمان ملل متحد شکل گرفت.

توضیحات بخش بیست و سوم:

[۳] (ص. ۳۶) - فاشیست‌های روسی تنها مهاجرانی نبودند که علییه‌ی اتحاد جماهیر شوروی در آمریکا تبلیغات می‌کردند. تعداد زیادی از منشویک‌ها، سوسیال رولوسیونرها انقلابی و دیگر جریان‌های مخالف سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی به آمریکا آمده، و آنجا را به مقر فرماندهی خود جهت ادامه‌ی بازی‌های حيله گرانه و تبلیغات علییه‌ی اتحاد جماهیر شوروی تبدیل کرده بودند. ویکتور چرنوف، رافائل آبرامویچ (Raphael)

(Abramowitsch)، نیکیفور گریگوریف (Nikifor Grigorjew) و ناتان چانین (Nathan Tschanin) نمونه‌های بارزی از این افراد بودند.

ویکتور چرنوف در دوران حکومت تزار در روسیه، یکی از رهبران سوسیال رولوسیونرها بود. و بر همین اساس با دو تن دیگر از رهبران سوسیال رولوسیونرها جانی معروف و هوادار تزار، یونو آسف (Jewno Asew) قاتل و طراح ضد روسی بوریس ساوینکوف در ارتباطی نزدیک بود. ساوینکوف در کتاب خود به نام "خاطرات یک تروریست"، تشریح کرد که او در سال ۱۹۰۳ چگونه به ژنو و جهت مشورت با چرنوف در مورد طرح ترور وزیر داخلی تزار، و.ک. پله‌وه (Plehwe)، مسافرت کرد. در ادامه ساوینکوف تعریف کرد که چگونه او و آسف در سال ۱۹۰۶، جهت آزاد کردن خود از انجام ترور نخست وزیر استولی پین (Stolypin) به مرکزیت تروریستی رسته‌ی سوسیالیست‌های انقلابی، مراجعه کردند. ساوینکوف نوشت:

« کمیته مرکزی تقاضای ما را رد کرد و از ما خواست که کار خود را هر چه بیشتر بر روی استولی پین متمرکز کنیم. به جز من و آسف، چرنوف (Tschernow)، ناتانسون (Natanson)، اسلتوف (Sletow)، کرافت (Kroft) و پانکراتوف (Pankratow) در جلسه شرکت داشتند. »

پس از سرنگونی تزار، چرنوف سمت وزیر کشاورزی را در دولت موقت به عهده گرفت. او مبارزه‌ی شدیدی را علیه‌ی لنین و بلشویک‌ها رهبری می‌کرد. پس از به روی کار آمدن دولت شوروی، او در توطئه‌های سوسیال رولوسیونرها علیه‌ی دولت روسیه شرکت کرد. در آغاز دهه‌ی دوم، او روسیه را ترک کرد و یکی از فعال‌ترین ضد بلشویک‌ها در میان مهاجران و رهبران دشمن روسیه، در پراگ، پاریس، برلین و دیگر پایتخت‌های کشورهای اروپائی شد. در آغاز جنگ جهانی دوم او از فرانسه به ایالات متحده آمریکا آمد، و در آنجا به تبلیغات ضد روسی و فعالیت‌های متشکل خود ادامه داد. او به صورتی بسیار نزدیک با به اصطلاح سوسیالیست‌های ضد روسی در جنبش کارگری آمریکا همکاری می‌کرد. در ۳۰ مارس سال ۱۹۴۳ دیوید دوبینسکی (David Dubinski) رئیس اتحادیه‌ی بین المللی کارگران زنان خیاط، در جلسه‌ای اعتراضی که علیه‌ی اعدام دو سوسیالیست لهستانی به نام‌های هنریک اِرلیش (Henry Ehrlich) و ویکتور آلتِر (Viktor Alter) تشکیل شده بود، چرنوف را به عنوان مهمان افتخاری معرفی کرد. این دو در دو دادگاه عالی نظامی در اتحاد جماهیر شوروی به جرم تحریک به شورش در ارتش اتحاد جماهیر شوروی و تشویق نیروهای مسلح روسی به این که با آلمانی‌ها صلح کنند، به مجازات اعدام محکوم شده بودند.

رافائل آبراموویچ، یک روس منشویک سابق، که در مارس ۱۹۳۱ بر طبق شهادتی در دادگاه منشویک‌ها، نقش مهمی را در رهبری یک سازمان جاسوسی - خرابکاری، که برای سرنگون کردن رژیم اتحاد جماهیر شوروی تلاش می‌نمود را، بازی می‌کرد، یکی از همکاران ویکتور چرنوف در ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شد. پس از طرح توطئه‌های متعدد در برلین و لندن، آبراموویچ به آمریکا آمد و در آنجا اقامت کرد. در آمریکا، او مانند ویکتور چرنوف در ارتباطی نزدیک با دوبینسکی و دیگر رهبران

کارگری ضد شوروی قرار داشت. حملات شدید او به اتحاد جماهیر شوروی در روزنامه‌های نیویورک لیدر، روزنامه‌ی نیویورکی "فوروارد - (به پیش)" (Forward) و دیگر نشریات ضد روسی منعکس می‌شد.

نیکیفور گریگوییچ، یک مهاجر ضد روسی اهل اوکراین بود که پست مهمی را در حزب اوکرائینی سوسیالیست‌های انقلابی که در سال ۱۹۳۹ به ایالات متحده آمریکا آمده بود، به عهده داشت. به عنوان یک مبلغ ضد روسی فعال در میان شاخه‌های مختلف مهاجران در اروپا، گریگوییچ همکاری بسیار نزدیکی با ویکتور چرنوف داشت. او در پراگ سردبیری روزنامه‌ای به نام سوسپیلستوو (Suspilstwo) (همکاری)، را به عهده داشت که تبلیغاتی از قبیل "روس‌های شوروی و اوکرائینی بازیچه‌ی یهودیان‌اند" و "مبارزه علیه یهودیان در مناطق اوکراین، روسیه سفید، لیتوانی و لهستان"، را توصیه می‌کرد، منتشر می‌نمود. گریگوروف حتی پس از مهاجرت خود به ایالات متحده آمریکا به فعالیت‌های ضد شوروی خود ادامه داد. پس از یورش آلمان نازی به شوروی، گریگوروف و چرنوف به سازماندهی "کمیته‌ای برای تبلیغ و ترویج دموکراسی" در نیویورک کمک کردند، که تقاضای "آزادی" جمهوری‌های اوکراین و دیگر جمهوری‌های شوروی را از اتحاد جماهیر شوروی داشت. نشریه‌ای با تیتل "اصول پایه‌ای برای یک سیاست غیر وابسته‌ی اوکرائینی" که حاوی "آماری" بود که می‌خواست "کنترل" یهودیان را بر صنعت، اقتصاد و سیاست در اتحاد جماهیر شوروی ثابت کند از جمله مطالب تبلیغاتی بود که گریگوروف در ایالات متحده آمریکا منتشر کرد. در این نشریه او به ارتش سرخ هشدار می‌داد که از سربازخانه‌ها فرار کنند و "بی جهت جان خود را به خاطر کسانی که آنها را مورد ظلم و ستم قرار می‌دادند، به خطر نیاندازند".

از دیگر افراد ضد روسی سرشناس در میان "روس‌های چپ" می‌توان از ناتان چانین، که رهبری انجمن مطالعاتی کارگران را به عهده داشت، و به صورتی دائمی با روزنامه‌ی ضد شوروی فوروارد همکاری می‌کرد، نام برد. در آغاز دهه‌ی سی، چانین تبلیغات سازماندهی شده‌ای را برای جمع آوری پول جهت دادن کمک مالی به "هسته‌های مخفی سوسیال دمکرات‌ها که هم اکنون در روسیه کار می‌کنند" و "مبارزه‌ی سختی که رفقای ما در روسیه علیه بلشویک‌ها به پیش می‌برند"، آغاز کرد.

[۴] - (ص. ۵۰) در ژانویه ۱۹۴۱، در حالی که فرماندهان آلمانی به بهترین نحو خود را آماده‌ی حمله به اتحاد جماهیر شوروی می‌کردند، در ایالات متحده آمریکا کتابی پر جار و جنجال ضد شوروی به نام "از دل شب" (Out of the Night) منتشر شد. کتاب با امضای یان والتین منتشر شده بود.

یان والتین، فقط یکی از نام‌های مستعاری بود که جاسوس کار گذشته‌ی گشتاپو از آن استفاده می‌کرد. ریچارد آندرسون (Richard Anderson)، ریچارد پیترسون (Richard Peterson)، ریچارد ویلیامز (Richard Williams)، رودولف هلر (Rudolf Heller) و اُتو مِلشِر (Otto Melchior) از دیگر نام‌های مستعار او بود.

کتاب کربس، "از دل شب"، داستان مردی به نام جان والتین بود که جهت به اجرا گذاشتن توطئه‌های مسکو به دور دنیا مسافرت می‌کرد. نویسنده، جزئیات کتبی از توطئه‌های جنایتکاران را که "جاسوسان بلشویک" ادعا می‌کردند که علیه آزادی جهان طراحی کرده‌اند، تشریح می‌کرد. او تشریح کرد که چگونه، پس از ده سال فعالیت تبهکارانه "برای کمینترن"، از جمله تلاش در انجام یک قتل در کالیفرنیا در سال ۱۹۲۶، "نسبت به حزب کمونیست و حقانیت برنامه‌هایش مشکوک شده است". و بالاخره تصمیم گرفته است که به صورتی کامل با مسکو قطع رابطه نموده و همه چیز را افشاء کند.

"کربس"، در فوریه ۱۹۳۸ به ایالات متحده آمریکا آمده بود و سناریوی "از دل شب" را از اروپا، که به صورت حیرت‌انگیزی به برخی از کتاب‌های تبلیغاتی ضد شوروی، که به صورتی منظم در آلمان نازی منتشر می‌شد، شباهت داشت به همراه خود به آنجا آورده بود. جهت تصحیح کتاب برای انتشار در ایالات متحده آمریکا، "کربس" از روزنامه نگار آمریکائی "ایزاک دان لوین" (Isaac Don Levine)، یک مبلغ کار کشته و قدیمی ضد شوروی و یکی از همکاران دائمی نشریهی "هیرست" (Hearst) کمک گرفت.

با کمک تبلیغات همگانی و سازمان داده شده، "از دل شب" به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های آن زمان تبدیل شد. "کلوب کتاب ماه"، ۱۶۵۰۰۰ نسخه از این کتاب را در اختیار خوانندگان خود قرار داد. ریدرز دایجست، مقدمه‌ای طولانی بر این کتاب نوشت، با تأکید بر این که سندیت این زندگینامه "به صورتی دقیق توسط ناشر مورد تحقیق قرار گرفته است". نشریهی لایف در دو شماره‌ی متوالی، بخش اعظم کتاب را به چاپ رساند. در تاریخ انتشارات کتاب، در ایالات متحده آمریکا، بندرت در مورد کتابی، این چنین جار و جنجال به راه انداخته شده و هیچ کتابی مانند "از دل شب" این چنین مخارج هنگفتی در بر نداشت.

در حالی که تعدادی از منتقدان به صورتی آشکار موضعی بدبینانه و بی تفاوت به آن کتاب داشتند، بخشی دیگری که مواضع ضد شوروی آنها مشهور خاص و عام بود، موجی از تمجید و تحسین را نثار آن کردند. در نشریهی "مروری بر ادبیات شنبه‌ها" روزنامه نگار زن ضد شوروی فردا اوتلی در مورد کتاب کربس چنین نوشت: "هیچ کتابی به این روشنی کمک‌هائی را که استالین قبل از رسیدن به قدرت به هیتلر داد، و احتمالاً هنوز هم می‌دهد، افشاء نکرده است."

سیدنی هوک (Sidney Hook) یکی از هواداران پر و پا قرص ترترسکی، در به اصطلاح روزنامه فدراسیون سوسیال دمکراسی به نام "رهبر جدید" (New Leader) اعلام کرد:

« به عنوان یک داستان ناب و خالص، این کتاب با سیر وقایع گنج کهنه‌اش چنان هیجان‌انگیز است، که مشکل بتوان آن را به عنوان یک رمان ساده به حساب آورد، چرا که این کتاب در تناقض با آن اصولی است که یک رمان باید دارا باشد. »

ویلیام هنری چمبرلین (William Henry Chamberlin) که تفسیرات ضد شوروی او در مورد دادگاه‌های مسکو در نشریه‌ی تبلیغاتی، "ژاپن معاصر" (Contemporary Japan)، که در توکیو به چاپ می‌رسید، در ضمیمه‌ی روزنامه‌ی نیویورک ساندی تایمز ادعا کرد که "والتین به یک همکار با ارزش برای سازمان‌های آمریکائی که وظیفه‌اشان مبارزه با جاسوسی، خرابکاری و دیگر فعالیت‌های غیر قانونی که از طرف نیروهای خارجی سازماندهی می‌شود، تبدیل شده است".

ماکس ایستمن (Max Eastmann)، اویگن لئون (Eugene Lyons) و دیگر اعضای دار و دسته‌ی ادبی ضد شوروی هوادار ترسکی با هیجانی کامل "عقاید تاریخی" جاسوس قدیمی گشتاپو را مورد تحسین قرار دادند.

جان والتین قهرمان ملی شد. او به عنوان متخصص ضد شوروی برای دادن شهادت به کمیته‌ی دیز دعوت شد.

در ۲۸ مارس ۱۹۴۱ کربس به عنوان فردی نامطلوب و اجنبی قابل اخراج، دستگیر شد. بازجوئی پلیس، نشان داد که کربس در سال ۱۹۲۶ به جرم کوشش در انجام قتلی در کالیفرنیا، به مدت ۳۹ ماه را در زندان سن - کونتین (San Quentin) به سر برده است. از پروتکل دادگاه لوس آنجلس روشن شد که این جرمی که کربس در "از دل شب" به عنوان یکی از جنایات کمینترن تشریح کرده است، از اختلاف، بر سر مبلغی که کربس باید به یک تاجر پرداخت می‌کرده است، سرچشمه گرفته. وقتی کربس می‌خواست برای دادگاه روشن کند که چرا او کوشش کرد که تاجر را به قتل برساند، گفت که: "این یهودی مرا دیوانه کرد".

در جریان بازجوئی هم چنین افشا شد، که کربس در دسامبر ۱۹۲۹ از ایالات متحده آمریکا اخراج شده بود و این که او در سال ۱۹۳۸ مانند ۱۹۲۶ به صورتی غیر قانونی وارد خاک آمریکا شده است. هم چنین افشا شد که او در سال ۱۹۳۴ با شهادت خود باعث شده است که یکی از دوستان دریانوردش به جرم خیانت توسط آلمان نازی محکوم شود. در مورد ارتباطش با حزب کمونیست آلمان که از آن اخراج شده بود، او توضیح داد که "او در سازمان رسوخ کرده بود".

دادگاه مهاجرت آمریکا در بیانه‌ی خود اعلام کرد:

« که متهم مورد نظر طی پنج سال گذشته، جاسوس آلمان نازی تلقی شده است. از مسائلی که تا کنون افشاء شده، می‌توان نتیجه گرفت که او فردی است غیر قابل اطمینان و فاسد. »

در مورد فعالیت‌های جاسوسی کربس برای گشتاپو و محکومیت جنائی او سر و صدای زیادی به پا نشد. با دخالت دوستان با نفوذ آمریکائیش که سفارش او را کرده بودند، مقامات اداره‌ی مهاجرت آمریکا بالاخره نظر خود را عوض کردند و گفتند که او آدم بهتری شده است و به او تابعیت آمریکا را اهدا کردند. "از دل شب"، در قفسه‌ی سرتاسر کتابخانه‌های عمومی کشور باقی ماند و پیغام‌های ضد شوروی خود را در میان هزاران آمریکائی پخش می‌کرد.

[۵] - (ص. ۵۱) جریانات ضد روسی و هواداران نازی‌ها در ایالات متحده آمریکا با اشتیاق کامل فعالیت‌های نماینده‌ی مجلس، مارتین دیز را مورد پشتیبانی قرار می‌دادند. در ۸ دسامبر ۱۹۳۹ مروین ک. هارت (Merwin K.Hart)، یکی از معروف‌ترین هواداران رژیم فاشیستی فرانکو در اسپانیا، ضیافتی را که در آن دیز مهمان مخصوص محسوب می‌شد در نیویورک ترتیب داد. از میان دیگر مهمانان در ضیافت می‌توان از جان بی. ترنور (John B.Trevor)، آرچیبالد ای. استیونسون (Archibald E.Stevenson) و فریتز کوون (Fritz Kuhn) رهبر اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی نام برد. وقتی که خبرنگاران نظر کوون را در مورد کمیته‌ی دیز جویا شدند، او جواب داد:

« من معتقدم که باید به فعالیت‌های خود ادامه دهد و کمک‌های مالی بیشتری دریافت کند. »

در این جا چند نمونه از اظهارات دیگر مبلغان ضد روسی در مورد کمیته‌ی دیز و فعالیت‌هایش:
جرج سیلوستر فیراک، جاسوس نازی، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۴، محکوم به دو سال و هشت ماه زندان:

« من احترام بسیار زیادی برای "کمیته‌ی دیز" و برنامه‌اش قائلم. »

ویلیام دادلی پلی، رهبر پیراهن نقره‌ای‌های هوادار نازی‌ها، در ۱۳ آگوست ۱۹۴۲ به ۱۵ سال زندان به خاطر فعالیت‌های تحریک آمیز و یک بار دیگر در سال ۱۹۴۴ محکوم به دلیل شرکت در توطئه بر علیه آمریکا:

« من لژیون نقره‌ای‌ها را در سال ۱۹۳۳ جهت تبلیغ همان مطالبی که اکنون آقای دیز و کمیته‌ی او فعالانه تبلیغ می‌کند پایه گذاری کردم. »

پدر روحانی چارلز ای. کافلین (Charles E.Coughlin)، مبلغ فعال نازی، پایه گذار جبهه‌ی مسیحیان و روزنامه‌ی عدالت اجتماعی که در سال ۱۹۴۲ به دلیل ماهیت تحریک آمیزش ممنوع اعلام شده بود:

« اگر شما فعالیت‌های دیز را تحسین می‌کنید، پس باید بخشی از وقت آزاد خود را به نوشتن نامه‌ای ستایش آمیز به او اختصاص دهید. یک میلیون نامه‌ی دوستانه بر روی میز کار او، در حقیقت می‌تواند جوابی با ارزش به تمام کسانی که آرزوی نابودی او و تمام ارگان‌های دولتی که او نمایندگی می‌کند، باشد »

در برلین به صورتی آشکار از فعالیت‌های ضد شوروی دیز در ایالات متحده آمریکا تجلیل می‌شد.

در زمستان سال ۱۹۴۱ رادیوی دولتی موج کوتاه آمریکائی اعلام کرد، که نماینده‌ی مجلس، مارتین دیز، یکی از آمریکای‌هائی است که دولت‌های فاشیستی نام او را با علاقه‌ی بسیار و اشتیاق تمام "در جریان پخش برنامه‌های با موج کوتاه در نیمه‌ی غربی کره‌ی زمین به صورت مداوم تکرار می‌کنند.

[۶] - (ص. ۶۵) حتی پس از شکست نهائی آلمان نازی در مقابل نیروهای متحد انگلستان، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، همان مطالب توسط کلر لوس (Clare Luce) که نماینده‌ی کنگره و همسر یکی از ناشران روزنامه‌های "تایمز"، "لایف" و "فورچن"، بود تکرار شد. او در آغاز ۱۹۴۵ پس از بازگشت از اروپا به آمریکا رفت تا به آنان اطلاع دهد که پس از پیروزی‌های ارتش سرخ بر آلمان، بلشویک‌ها تهدید کرده‌اند که سراسر اروپا را در خود حل کنند. خانم لوس از آمریکائی‌ها خواست که به تمام نیروهای ضد شوروی در اروپا کمک کنند، و این در حقیقت آخرین امید نازی‌ها بود و در ضمن اساس تبلیغات مُبلغ نازی دکتر "گوبلز"، را در آخرین برنامه‌ی رادیوئی شهر محاصره شده‌ی "برلین" تشکیل می‌داد.

و این ندا همان ندائی بود، که توسط یکی از سناتورهای آمریکائی در جریان بازدید از رم در بهار ۱۹۴۵، زمانی که او از چند سرباز آمریکائی در مورد این که آیا آنها مترصد آنند "که مأموریت خود را" از طریق مبارزه علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به پایان برسانند، سؤال کرد، سر داده شده بود. گفته می‌شود که سربازان مواضع ضد بلشویکی سناتور را به صورتی آشکار مورد انتقاد قرار دادند. تعدادی از آنها از اطاق بیرون رفتند.

هم زمان در ایالات متحده آمریکا تبلیغات ضد شوروی با تعداد زیادی از همان نوع کتاب‌ها و همان محتوای کتاب جان والتین (Jan Valtin) به نام "از دل شب" (Out of the night) ادامه پیدا کرد. از جمله کتاب‌هائی که در سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ به صورتی وسیع منتشر شد می‌توان از کتاب ویلیام ال. وایت (William L. White) به نام "گزارش در مورد روسیه" (Report on the Russians)، "یکی که زنده ماند" (One Who Survived) از "آلکساندر برمین" (Alexander Barmine) را نام برد. روزنامه نگار آمریکائی ویلیام ال. وایت، کتاب خود "گزارش در مورد روسیه" را پس از یک گردش سریع شش هفته‌ای در اتحاد جماهیر شوروی نوشت. کتاب او که رسماً و به صورتی فشرده در "ریدرز دایجست" منتشر شد، از ابتدا تا انتها سخنانی شدید بود علیه‌ی مردم شوروی، رهبران آنها و موفقیت‌های جنگی آنها. کتاب او از طرف منتقدان ضد شوروی مانند سوسیال دمکرات‌های "نیو لیدر" به عنوان کتابی "غنی و گزارشی عادلانه" مورد تقدیر قرار گرفت و با علاقه‌ای بسیار از طرف "پترسون - مک کورمیک" و روزنامه‌های "هیرست"، مورد استفاده قرار گرفت، هم زمان شدیداً از طرف بخشی از روزنامه‌های آمریکائی که خواهان ایجاد جوی دوستانه در میان ملیت‌های مختلف آمریکائی بودند، محکوم شد.

یک گروه از مفسران برجسته‌ی آمریکائی از جمله جان هرزی (John Hersey)، ریچارد لاترباخ (Richard Lauterbach)، رالف پارکر (Ralph Parker) و ادگار

اسنو (Edgar Snow) که طی جنگ در اتحاد جماهیر شوروی کار می کردند، بیانیهای علنی صادر کردند:

« آن گزارشات کتاب وایت را مغرضانه و جعلی اعلام کردند. آنها تلاش‌های وایت را که تمام سعی خود را بر روی هر چه بیشتر سندیت بخشیدن به افسانه‌های قدیمی و پیش داوری‌ها علیه‌ی یک متحد قدیمی، متحدی که فداکاری‌های آنها در جنگ عامل پیروزی‌های بی حساب و رنج کمتر ما شده بود، محکوم کردند. »

مفسران در ادامه نوشتند که:

« وایت، "فردی است که نه تنها از زبان، بلکه به صورتی آشکار از فرهنگ و تاریخ روسیه بی خبر است."، که "بی ارزشی کتاب از آنجا نمایان می شود که تمام مطالب مندرج در آن بدون سابقه‌ی تاریخی آن مطرح شده و بی ارتباط با یک دیگر می باشند و این که این "کتاب" اینجا در اروپا، باید تبلور عقاید آن گروه از جریانات ناتوان و غیر منطقی باشد که به دنبال ایجاد سوء ظن و ناباوری میان متحدان هستند. »

با این وصف "گزارش در مورد روسیه" به صورتی وسیع و تقبل هزینه‌ای بالا به دست هزاران نفر خواننده‌ی آمریکائی رسانده شد. کتاب آکساندر برمین به نام "یکی که زنده ماند"، ادعا می کرد که با دریافت اطلاعات از یک "سیاستمدار سابق شوروی" و "متخصص" مسائل روسیه، سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی و رهبرانش را "از داخل مورد بررسی" قرار می دهد. مانند "گزارش در مورد روسیه" کتاب برمین به صورتی تحریک آمیز به هر چیز که به اتحاد جماهیر شوروی مربوط می شد حمله کرده و مدعی بود که استالین رهبر یک "حرکت پیروزمندانه‌ی ضد انقلابی" است، که او را به یک دیکتاتور مرتجع تبدیل می کند. در زمان افشاء و نابودی ستون پنجم در روسیه، "آکساندر برمین" به عنوان کاردار سفارت شوروی در آتن انجام وظیفه می کرد. او بلافاصله از پست خود استعفا داد و از بازگشت به روسیه سر باز زد. در "یکی که زنده ماند" برمین می نویسد، که تعداد زیادی از توطئه گران که در روسیه اعدام شدند از جمله "دوستان و همکاران" نزدیک او بودند. برمین در خصوص ژنرال توخاچنوسکی که به اتهام توطئه علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی گناهکار شناخته شده بود، نوشت:

« من در مسکو همکاری نزدیکی با او داشتم"، و در ادامه این که، ژنرال روسی "طی سال‌های آخر از جمله دوستان خوب من بود". برمین هم چنین متذکر شد که او "مأموریت‌هایی" را برای "آرکادی روزنگولدتس" کسی که در سال ۱۹۳۸ اعتراف نمود که به صورتی حرفه‌ای برای سازمان امنیت آلمان جاسوسی کرده، انجام داده است. و این که او، برمین، در پاریس با ترتسکی "زیرک" ملاقات کرده است. کتاب "یکی که زنده ماند" که با مقدمه‌ای ستایش آمیزی از ماکس ایستمان آغاز شده بود، در ایالات متحده

آمریکا به شدت مورد حمایت دیگر افراد ضد شوروی قرار گرفت. همانند کتاب ویلیام ال. وایت، کتاب برمین، "یکی که زنده ماند" نیز به صورت گسترده‌ای مورد تحسین واقع شد و در "نیو لیدر" که نوشته‌های سر دبیرانش از جمله، ایوجین لیون که نوشته‌های ضد روسی او به صورتی دائمی مورد استفاده جاسوسان رسمی وزارت تبلیغات نازی‌ها قرار می‌گرفت، و ویلیام هنری چمبرلین، که مقالات ضد شوروی او نیز در روزنامه‌ی "هیرست" چاپ و تفسیرات او در مورد دادگاه‌های مسکو در ارگان‌های تبلیغاتی "ژاپن جدید" انتشار می‌یافت، تبلیغ می‌شد. سیدنی هوک یک از هواداران قدیمی ترتسکی، جان دوی که رهبری "کمیسیون تحقیقات" را در جریان بازجویی ترتسکی عهده‌دار بود، و ماکس ایستمان همکار نزدیک، دوست و مترجم ترتسکی از دیگر سردبیران "نیو لیدر" بودند.

آثار دلبلیو. ال. وایت و آلکساندر برمین به وسیله‌ی نازی‌ها در جریان تبلیغاتشان در اروپا علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفت. انتشار کتاب وایت، "گزارش از روسیه" در سرمقاله‌ای پر شور در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۵ در صفحه‌ی اول روزنامه رسمی نظامی "جنگجویان غرب" (Westkämpfer)، به چاپ رسید. در آن ادعا می‌شود که کتاب وایت امکان یک انشعاب را در سازمان ملل ثابت می‌کند. در مارس ۱۹۴۵ نیروهای آمریکائی مستقر در ایتالیا به وسیله‌ی اعلامیه‌هایی که حاوی یکی از نوشته‌های برمین که قبلاً در ریدر دایجست تحت نام "توطئه‌های جدید کمونیستی" به چاپ رسیده بود، بمباران شدند.

کتاب ویکتور کراوچنکوس به نام "من آزادی را انتخاب کردم"، که در آغاز ۱۹۴۶ منتشر شد، انتقاد شدیدی بود از سیاست‌های داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی. کراوچنکوس یکی از اعضای هیئت بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی در واشنگتن بود. او در اواسط جنگ، در مارس ۱۹۴۴ از سمت خود استعفا داده بود. پافشاری‌های او مبنی بر این که طرح پنج ساله و اشتراکی کردن زمین‌های کشاورزی، روسیه را در شرایطی از فقر و بدبختی، شرایطی فاجعه آمیزتر از دوران تزار قرار داده است، و این که سربازان ارتش سرخ افرادی جنگجو معرفی شده‌اند، در حالی که بیش از یک نیروی نالایق، انبوهی از مردمان "یک چشم و علیل، افرادی مبتلا به بیماری‌های قلبی و زخم معده، ۵۰ ساله‌های ریش دار و چنان بی تحرک که به سختی می‌توانند وزن خود را تحمل کنند، نبودند، نمونه‌هایی از "افشاگری‌های" او در کتابش می‌باشد.

طبق نظر کراوچنکوس آلمانی‌ها در حقیقت در آن روزها می‌توانستند مسکو را بدون جنگ فتح کنند. چرا آنها عقب نشینی کردند، معمائست، که تنها آلمانی‌ها می‌توانند برای تاریخ توضیح دهند.

کراوچنکوس پیشنهاد یک حمله‌ی جدید به اتحاد جماهیر شوروی را داده و توضیح

داد:

« قدم بعدی به سوی امنیت جهانی، نجات توده‌های روسی از بند
زامداران جبارشان را تشکیل می‌دهد و نه از یک سازمان جهانی. »

کتاب کراوچنکوس، "من آزادی را انتخاب کردم"، از جانب منتقدانی مانند دبلیو. اچ. چمبرلین و دوروتی تامپسون به عنوان یک گزارش افشاگرانه و قابل توجه و یک سند مهم در مورد ارتباطات میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مورد تحسین قرار گرفت". مدت کوتاهی پس از انتشار "من آزادی را انتخاب کردم"، روزنامه‌های هیرست کتاب را مانند داستان سریال منتشر کردند.

وقتی که جنگ جهانی دوم در اروپا به پایان رسید، صدای صلیبیون ضد بلشویک کمتر از سال‌های ۱۹۱۸ نبود، اما دارای آن قدرتی نبودند که بر روی آمریکا و دیگر مردم جهان، که پس از مرگ وودرو ویلسون چیزهای بسیاری آموخته بودند، تأثیر بگذارند.

منابع بخش بیست و سوم

ژرژ سلدس (George Seldes) در "واقعیت‌های تبلیغات خلاف حقیقت در مطبوعات و رادیو" یک تخلص با ارزشی از عکس‌العمل مطبوعات و رادیوهای آمریکائی در مورد هجوم آلمان به شوروی در سال ۱۹۴۱ ارائه می‌دهد.

George Seldes gibt in *The Facts Are, A. Guide to Falsehood and Propaganda in the Press and Radio* (New York, In Fact, Inc., ۱۹۴۲);

فعالیت ضد شوروی ستون پنجم و گارد سفیدی‌های مهاجر را ما بر اساس اسناد جمع‌آوری شده‌ی خود بیان داشته‌ایم. به عنوان اسناد منبع درباره‌ی فعالیت‌های عناصر و مؤسسات مرموز نزدیک به فاشیستی و ضد شوروی، این منابع به خدمت گرفته شده‌اند. از مایکل سیرز (Michael Sayers) و آلبرت کان (Albert E. Kahn) "خرابکاری: جنگ مخفی علیه آمریکا"

Michael Sayers und Albert E. Kahn, *"Sabotage: The Secret War Against America"* (New York, Harper and Brothers, ۱۹۴۲);

از جان روی کارلسون (John Roy Carlson) "محرمانه"

John Roy Carlson, *Under Cover* (New York, E. P. Dutton & Company, ۱۹۴۳);

و نوشتجات مجله‌ی "زمان" آوریل ۱۹۳۹ - مه ۱۹۴۳

Korrespondenz The Hour, April ۱۹۳۹ - Mai ۱۹۴۳;

از جالب ترین اسناد پخش شده‌ی مبلغین ضد کمونیستی، زیر نفوذ نازی‌ها در ایالات متحده‌ی آمریکا "کمونیسم در آلمان، حقیقت درباره‌ی توطئه‌ی کمونیستی در شروع انقلاب ملی" می باشد که از طرف برخی آمریکائی‌ها با یک مقدمه‌ی تحسین آمیز تأیید شده، از جمله از طرف نماینده‌ی مجلس هامیلتون فیش (Hamilton Fish). شمارش کتاب‌ها، روزنامه‌ها و مجلات حاوی تبلیغات ضد شوروی منتشره در آمریکا به بینهایت می رسد. مثال‌های شخصی برای انتشارات تبلیغاتی ضد کمونیستی، که بعد از به قدرت رسیدن هیتلر در آمریکا منتشر شده‌اند به قرار زیرند:

Communism in Germany, The Truth About the Communist Conspiracy on the Eve of the National Revolution (Berlin, Europa-Haus, ۱۹۳۳);

ارگان اتحادیه‌ی آلمانی - آمریکائی بیداری و نظارت

Das offizielle Organ des Deutsch-Amerikanischen Bundes Deutscher Weckruf und Beobachter;

پدر روحانی چارلز ا. کافلین "عدالت اجتماعی"

Pater Charles E. Coughlins Sozial Justice;

از ویلیام دادلی پلئی (William Dudley Pelleys) "آزادی"

William Dudley Pelleys Liberator;

از جerald وینرود (Gerald Winrods Defender); "مدافع"

Gerald Winrods Defender;

از کورت آشر (Court Ashers)، "اشعه‌ی ایکس (پرتو افکندن، نمایان ساختن)"

Court Ashers X-Ray;

و از ا. جی. گارنر (E. J. Garners)، "تبلیغ"

E. J. Garners Publicity;

جزئیات جالبی درباره‌ی روابط نماینده‌ی مجلس، هامیلتون فیش با جاسوس آلمانی گئورگ سیلوستر فیراک (George Sylvester Viereck) در شهادتنامه‌ی منشی جورج هیل (George Hill) در طول محاکمات کشوری علیه‌ی فیراک در فوریه ۱۹۴۲، در واشینگتن ثبت گردیده است. گزارش جامعی درباره‌ی این دادگاه را دیلارد استوکز (Dillard Stokes) در یک سری از مقالات که در واشینگتن پست منتشر گشته، ارائه می‌دهد. سفیر آمریکا در آلمان ویلیام ای. دد (William E. Dodd) نظر خود را درباره‌ی فعالیت مأمور تبلیغاتی آلمان پاول شنفر (Paul Scheffer)، در دفتر خاطرات خویش بیان می‌دارد: "خاطرات روزانه‌ی سفیر دود" چاپ به وسیله‌ی ویلیام ای. دود (پسر) (William E. Dodd, Jr) و مارتا دود (Martha Dodd)

William E. Dodd, *Ambassador Dodd's Diary*, Edited by William E. Dodd, Jr., and Martha Dodd (New York, Harcourt, Brace and Company, ۱۹۴۱);

مقالات شخصی شنفر در "عصر سیاست خارجی" و مجلات مشابه به دلایل کافی برای فعالیت‌های تبلیغی "ضد شوروی" او در ایالات متحده‌ی آمریکا، عرضه می‌دارند.

Scheffers *Living Age, Foreign Affairs*, Fortnightly Review

صورت جلسات منتشره از کمیسیون مخصوص برای فعالیت‌های غیر آمریکائی، از طرف مارتین دیز (Martin Dies)، مقادیر انبوهی از تبلیغات "ضد شوروی" را در بر دارند. مثال‌های دیگر برای تبلیغات ضد شوروی، کتاب "اسب ترویا در آمریکا"

Martin Dies' *Trojan Horse in America* (New York, Dodd Mead & Company, ۱۹۴۰);

و دیگر کتابی از ژان والتین (Jan Valtin) به نام "از دل شب" می‌باشد

Jan Valtin, *Out of the Night* (New York, Alliance Book Corporation, ۱۹۴۱);

یک تحلیل جالب از کاربرد تبلیغات "ضد کمونیستی" در خدمت ارتجاع آمریکا را ژرژ سلدز در "تعقیب و آزار" ارائه می دهد.

George Seldes in *Witchhunt* (New York, Modern Age, ۱۹۴۰);

حجم و شدت تبلیغات "ضد کمونیستی" که از طرف "اولین کمیته آمریکائی" شده است را می توان از گزارشات "اولین دفتر تحقیقاتی آمریکا" و از انتشارات "خبرنگاران و مفسران هارالد" برداشت نمود. این دو نشریه از طرف این کمیته ها کمک مالی می شدند.

(American First Research Bureau),
(Herald und Scribner's Commentator)

هم چنین شاخص این سیاست محتوای سخنرانی های نماینده ی مجلس، هامیلتون فیش، سناتور جرال د پ. نای (Senator Gerald P. Nye) و سناتور بورتون ک. ویلر (Senator Burton K. Wheeler) و سخنرانان دیگر که در آمریکا در جلسات برگزار شده از طرف "اولین کمیته آمریکائی" می باشند. محتوای این سخنرانی ها به طور مفصل در نیویورک تایمز و سایر نشریات بازگو شده اند.

از جمله محتوای گزارشات مندرج در نشریه ی انگلیسی زبان "ویک" (Week) و در کتابی از بلا فروم (Bella Fromm) "خون و ضیافت" (Blood and Banquets)، درباره ی تبلیغات چارلز آ. لیندبرگ (Charles A. Lindbergh) پیشاهنگ سیاست آرامش، در انگستان و اروپای میانه در تابستان ۱۹۳۸، بسیار جالب می باشند. سالنامه های شیکاگو تریبون (Chikago Tribune)، نیویورک دیلی نیوز (New York Daily News)، واشینگتن تایمز - هرال (Washington Times-Herald) و هرست پرس (Hearst-Press) یک گلچین پر محتوایی از انتشارات "ضد شوروی" را عرضه می دارند. یک بررسی واقع بینانه از موضع "ضد شوروی" ویلیام س. بولیت (William C. Bullitts) را "Ambassador Dodd's Diary" به دست می دهد

بخش بیست و چهارم - شانزده لهستانی

در پایان آخرین ماه‌های جنگ دوم جهانی، تبلیغات ضد شوروی مُبلغان بریتانیایی و آمریکایی بر روی مسئله‌ی لهستان متمرکز شده بود. وقتی که نیروهای ارتش سرخ به سمت غرب پیشروی کرده، از جبهه‌های لهستان عبور و حتی موفق به آزاد کردن قسمت بزرگی از لهستان از چنگ نازی‌های اشغالگر شدند، مقامات بلند پایه و دست راستی انگلیسی و آمریکایی‌های تحریم طلب ادعا نمودند که "آزادی" لهستان از جانب اتحاد جماهیر شوروی مورد تهدید قرار گرفته است. در ایالات متحده آمریکا، طی هفته‌های متوالی، روزنامه‌های "هیرست" و "پترسون - مک کارمیک" جریانات مخالف اتحاد جماهیر شوروی را به انجام عملیات ضد شوروی برای نجات لهستان از خطر "بلشویسم" تشویق می‌کردند. در کنگره‌ی آمریکا و پارلمان انگلستان، سخنرانان یکی پس از دیگری "مقاصد امپریالیسم سرخ" را محکوم کرده و دولت شوروی را متهم به زیر پا گذاشتن اصول سازمان ملل متحد می‌کردند. بسیاری از این تبلیغات ضد شوروی بر مدارک و سخنانی که از طرف دولت در تبعید سابق لهستان در لندن، و نمایندگان آنها در واشنگتن، ارائه می‌شد، استوار شده بود. دولت تبعیدی در لندن از نظامیان لهستانی، نمایندگان فنودال‌های زمیندار بزرگ، بخشی از فاشیست‌های لهستانی و تعدادی کمی از سوسیالیست‌ها و رهبران کشاورزان، که پس از فرو پاشیدن دولت لهستان در سال ۱۹۳۹ در لندن پناهنده شده بودند، تشکیل می‌شد.^{۱۴}

۱۴ - دولت تبعیدی لهستان، در لندن خود را وارث واقعی دولت "پیلسودسکی" (Pilsudski) می‌دانست که سیاست رسمیش بر دشمنی با اتحاد جماهیر شوروی استوار بود.

سیاست لهستان تحت رهبری افسر ضد شوروی و عضو سازمان امنیت، سرهنگ "بک" (Beck)، به نفع آلمان نازی، و بر ضد منافع اتحاد جماهیر شوروی استوار بود. ارتش لهستان، که از نظر درصدی، تعداد نیروهای سواره نظامش بیش از ارتش‌های دیگر کشورهای جهان بود، برای انجام عملیات در دشت‌های "اوکرائین" سازماندهی شده بود. مراکز صنعتی لهستان در امتداد مرزهای آلمان و پایگاه‌های نظامی آنها در امتداد مرزهای اتحاد جماهیر شوروی متمرکز شده بودند.

دولت لهستان که از همان ابتدای تولدش، توسط فنودال‌ها، مالکان بزرگ و نیروهای نظامی اداره می‌شد، ستون اصلی جریانات ضد شوروی "نوار قرنطینه" (Cordon Sanitaire) به حساب می‌آمد و به محلی برای تجمع جاسوس‌های بین‌المللی، که برای سرنگونی دولت شوروی توطئه چینی می‌کردند، تبدیل شده بود. بقیه در زیرنویس ص. بعد

در آن زمان، در واقع دو دولت لهستانی وجود داشت. به جز دولت مهاجر در لندن، دولت دیگری، دولت موقت لهستان و یا دولت به اصطلاح ورشو، در خود لهستان وجود داشت. دولت ورشو، که از اتحاد احزاب ضد فاشیستی تشکیل شده بود، قوانین وضع شده در سال ۱۹۳۵ به وسیلهی فاشیست‌های "پیلسودسکی" را لغو کردند. این دولت برای عملی کردن رفرم‌های مهم سیاسی و اقتصادی در سطح کشور، از میان بردن فنودال‌ها و برقراری روابط دوستانه با اتحاد جماهیر شوروی فعالیت می‌کرد.

در کنفرانس "یالتا" (Jalta) در فوریه ۱۹۴۵، استالین، چرچیل و روزولت ساعت‌ها در مورد آیندهی لهستان صحبت کرده و در آنجا به توافق رسیدند که "دولت ورشو" می‌بایست "در سطحی وسیع و بر اساس اصول دموکراتیک با

* "بوریس ساوینکوف" پس از فرار از شوروی مقر خود را در لهستان برپا، و با کمک مستقیم "پیلسودسکی" ارتش سفید ۳۰۰۰۰ نفری را در خاک لهستان به منظور استفاده علیه اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی کرد. در پایان دهه‌ی بیست، توطئه‌گران "تورگ پروم" قراردادی را با فرماندهان لهستانی امضاء کردند که بر اساس آن لهستان باید به پایگاهی جهت برپائی جنگ تجاوزگرانه که آنها علیه اتحاد جماهیر شوروی طراحی کرده‌اند، تبدیل شود. سازمان امنیت لهستان همکاری بسیار نزدیکی را با نیروهای ضد شوروی، از جمله سازمان زیرزمینی "ترتسکیست - بوخارینیست" آغاز کرد. انعقاد قرارداد مونیخ در سال ۱۹۳۸ باعث شد که رهبران لهستانی به روشنی مواضع ضد شوروی خود را بر ملا کنند.

هنگامی که آلمان به چکسلواکی اخطار داد و چک‌ها خود را برای دفاع از خود آماده می‌کردند، دولت لهستان ارتش خود را بسیج و آن را مستقیماً به عنوان مانعی بر سر راه کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی به چک‌ها، قرار داد. به عنوان پاداش هیتلر اجازه داد که لهستان منطقه‌ای از چکسلواکی به نام "تشن" (Tschén) را به مصادره‌ی خود در آورد. در سال ۱۹۳۹، کمی قبل از حمله‌ی نازی‌ها به لهستان، نظامیان لهستانی هنوز از ترک مواضع سیاسی ویرانگر ضد شوروی خود دست برنداشته، از نوشتن قرارداد نظامی با شوروی امتناع کرده و به ارتش سرخ اجازه نمی‌دادند که از خاک لهستان برای مقابله با نیروهای نازی استفاده کنند. این سیاست نتایج زیانباری برای لهستان در بر داشت، و تقریباً بلافاصله پس از عبور نازی‌ها از مرز، دولت لهستان از کشور فرار کرد و ذخیره‌های طلای کشور را به همراه خود برد. ابتدا در فرانسه و سپس در انگلستان نمایندگان این دولت لهستانی، خود را به عنوان "دولت در تبعید" منصوب کرده و به دسیسه‌های ضد شوروی خود که ملت لهستان را به نابودی کشانده است، ادامه دادند. برای عملی کردن این دسیسه‌ها آنها از جانب نیروهای قدرتمندی از میان محافل اقتصادی، سیاسی و مذهبی پشتیبانی می‌شدند که یک پیروزی نظامی شوروی بر آلمان نازی را علیه منافع شخصی خود می‌دانستند.

انتخاب دمکراتیک خود لهستانی‌ها از داخل و خارج از مرزهای لهستان دوباره سازماندهی شود، " و سپس به عنوان دولت قانونی و موقتی کشور پذیرفته شود. توافقنامه‌ی "یالتا" با اعتراض شدید دولت مهاجر لهستان در لندن و متحدان آمریکائی و انگلیسی آنها روبرو شده و مهر "خیانت به لهستان بر آن زده شد". دسیسه‌های سیاسی برای ایجاد مانع بر سر راه عملی شدن قرارداد "یالتا" آغاز شد.

تبلیغات و حیل‌های ضد شوروی در مورد مسئله‌ی لهستان وقتی به اوج خود رسید که رژیم شوروی در مه ۱۹۴۵ اعلام کرد که آنها ۱۶ جاسوس لهستانی را به جرم توطئه به نفع دولت مهاجر در لندن و علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی دستگیر کرده‌اند. دولت مهاجر در لندن اعلام کرد که این اقدام دولت اتحاد جماهیر شوروی دلیل بسیار روشنیست از برنامه‌های مسکو در جهت "نابودی دمکراسی لهستان" و تحمیل یک "دیکتاتور سرخ" به مردم آن..... یکی از نام‌های شناخته شده در میان ۱۶ لهستانی دستگیر شده توسط دولت شوروی، رئیس ستاد نیروهای نظامی در ارتش دولت در تبعید لهستان، ژنرال "لئوپولد برانیسلاو اوکولیک" (Leopold Bronislaw Okulicki) بود. این ارتش نقش مهمی را در سازماندهی تبلیغات ضد شوروی مهاجران بازی کرده بود.

ارتش لهستانی در اصل در سال ۱۹۴۱ بر طبق یک توافقنامه میان لهستان و اتحاد جماهیر شوروی و به منظور مبارزه‌ی شانسه به شانسه با ارتش سرخ علیه‌ی آلمانی‌ها سازماندهی شده بود. این ارتش توسط "ولادیسلاو آندرس" (Wladislaw Anders)، یک عضو قدیمی از "باند سرهنگ‌ها" که در دوران حکومت "پیلسودسکی" در لهستان نفوذ زیادی داشت رهبری می‌شد. جهت جنگیدن علیه‌ی آلمانی‌ها و برای آموزش و تهیه‌ی سلاح برای این ارتش، دولت اتحاد جماهیر شوروی وامی بدون بهره به مبلغ ۳۰۰ میلیون روبل در اختیار این ارتش قرار داد و تأسیساتی برای سربازگیری و برپائی اردو در اختیار آنها گذاشت. به هر جهت ژنرال‌ها، "آندرس"، "اوکولیک" و دیگر نظامیان لهستانی در خفا با تشکیل یک اتحاد نظامی با ارتش سرخ مخالفت می‌کردند. آنها بر این باور بودند که اتحاد جماهیر شوروی در جنگ با آلمانی‌ها محکوم به شکست بوده و بر اساس این طرز تفکر خود، مواضع خود را تنظیم می‌کردند.

گزارشی از جانب فرمانده "برلینگ" (Berling) که بعدها به مقام فرماندهی نیروهای مسلح دولت لهستان رسید، نشان داد که ژنرال "آندرس" در سال ۱۹۴۱ کمی پس از این که اولین واحدهای لهستانی در خاک شوروی سازماندهی شدند، طی جلسه‌ای با افسران تحت فرماندهی خود گفته است:

« هنگامی که ارتش سرخ بر اثر حملات آلمانی‌ها نابود شود، چیزی که نمی‌تواند بیش از یک ماه طول بکشد، ما می‌توانیم از طریق عبور از دریای خزر خودمان را به ایران برسانیم. از آنجا که ما تنها نیروی مسلح منطقه هستیم، امکان هر نوع اقدامی را داریم. »

هنگامی که بر خلاف انتظارات ژنرال "آندرس" ارتش سرخ بر اثر حملات سریع آلمان نازی شکست نخورد، رئیس لهستانی به افسران خود گفت که آنها نیازی ندارند که خود را در مورد عملی کردن شرایط توافقنامه با اتحاد جماهیر شوروی، در مورد مبارزه‌ی مشترک علیه آلمان نازی نگران کنند.

آندرس به بوروچی اسپیخوویچوف (Borucie Spiechowiczow) فرماندهی لشکر پنجم پیاده‌ی لهستانی گفت:

« دلیلی برای عجله کردن در کار نیست. »

بر اساس اظهارات سرهنگ "برلینگ"، "آندرس" و افسران تحت فرماندهی او برای ممانعت از شرکت سربازان در جنگ علیه آلمانی‌ها "هر چه در توان داشتند به کار بردند تا در آموزش و مسلح کردن نیروهای تحت فرماندهیشان تأخیر به وجود آورند. فرماندهی نیروهای نظامی لهستان، ژنرال "اوکیولیکی" فعالانه تجهیزات واحدهای لهستانی را تخریب می‌کرد. در گزارش "برلینگ" چنین آمده بود:

« اوکیولیکی" برای جلوگیری از دریافت تجهیزات و تدارکات نظامی داده شده از طرف انگلستان از طریق ایران، در تأسیسات یک پایگاه مستقر در دریای خزر خرابکاری کرده است. مقامات اتحاد جماهیر شوروی راه آهن مخصوص و انبارهایی را در ساحل دریای خزر برای این منظور بنا کرده بودند، ولی ژنرال "آندرس" طوری سازماندهی کرده بود که، حتی یک اسلحه، تانک و یا کیسه مواد اولیه به محل تعیین شده، تحویل داده نشد. »

سربازان و افسران لهستانی که از دریافت کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی، و از این که اسلحه‌ی خود را علیه آلمان که وطن آنها را مورد هجوم قرار داده بود به وجد آمده بودند، توسط تشکیلات ارتجاعیون به رهبری ژنرال "آندرس" و "اوکیولیکی" مورد تهدید قرار گرفتند. سیاهه‌ای از اسامی "دوستاران اتحاد جماهیر شوروی"، که "خائن به لهستان" محسوب می‌شدند

تنظیم شد. فهرست مخصوصی به نام "فهرست B"، با نام و اطلاعات در مورد کسانی که گفته می‌شد "از اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کنند" تهیه شد. تبلیغات فاشیستی و ضد یهودی مورد پشتیبانی فرماندهان لهستانی قرار گرفت. فرمانده "برلینگ" گفت، "در آنجا به صورتی رسمی از شناسائی و نابودی یهودی‌ها صحبت می‌شود و موارد متعددی رخ داد که یهودی‌ها مورد ضرب و شتم قرار گرفتند". "دوویکا" (Dwojka)، به اصطلاح سرویس جاسوسی ارتش "آندرس"، به صورتی مخفیانه آغاز به جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی صنایع جنگی، کشاورزی دولتی، خطوط راه آهن، مشاوران نظامی و موقعیت نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی کرد.

بهار سال ۱۹۴۲ به پایان رسید؛ ارتش "آندرس" حتی برای یک بار هم که شده هنوز با ارتش آلمان درگیر نشده بود. به جای آن مغز افسران و سربازان به صورتی فشرده با عقاید ضد شوروی و ضد یهودی ژنرال‌ها شستشو داده می‌شد. در آخر فرماندهان لهستانی تقاضا نمودند که تحت فرماندهی انگلستان به ایران منتقل شوند. در آگوست ۱۹۴۲، ۷۵۴۹۱ نفر از افسران و سربازان لهستانی همراه با ۳۷۷۵۶ نفر از اعضای فامیل خود، خاک اتحاد جماهیر شوروی را بدون کوچک‌ترین مبارزه‌ای برای رهائی کشور مادری خود، ترک کردند.

در ۱۳ مارس ۱۹۴۴ خبرنگار استرالیایی، "جیمز آلدريج" (James Aldrige)، گزارشی از طریق کابل، تلگرافی سانسور نشده را در مورد رفتار فاشیستی رؤسای مهاجر ارتش لهستان در ایران به نیویورک تایمز ارسال داشت. او نوشته بود که او قصد داشته است که یک سال پیش حقایق را در مورد نظامیان لهستانی به مردم نشان دهد، اما تیغ سانسور متفقین اجازه‌ی این کار را به او نمی‌داد. یکی از سانسورچیان متفقین به "آلدريج" گفته بود:

« من می‌دانم که همه‌ی این حرف‌ها حقیقت دارد، اما من چه کاری می‌توانم، بکنم؟ شما می‌دانید که ما دولت لهستان را به رسمیت می‌شناسیم. »

در اینجا بخش کوتاهی از گزارش "آلدريج":

« اردوگاه لهستانی‌ها به طبقات مختلف اجتماعی تقسیم شده بود. افرادی که از لحاظ طبقات اجتماعی در رده‌ی پائین‌تری قرار داشتند از شرایط بدتری برخوردار بودند. یهودیان را در منطقه‌ای جدا شده از دیگران جای داده بودند. اردوگاه بر اساس ضوابطی انحصار

طلبانه اداره می‌شد.... گروه‌هایی ارتجاعی، به صورتی خستگی ناپذیر تبلیغات ضد شوروی را علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی رهبری می‌کردند.... - یک بار وقتی بیش از ۳۰۰ نفر از بچه‌های یهودی وسایل خود را جمع کرده و خود را برای رفتن به فلسطین آماده می‌کردند، گروهی از لهستانی‌های ضد یهود، از طریق فشارهای سیاسی بر مقامات عراقی خواستار شدند که از سفر آنها جلوگیری کنند.

از خیلی از آمریکائی‌ها شنیدیم که آنها مایل بودند که حقیقت را در مورد لهستانی‌ها بگویند، اما این را بی‌فایده می‌دیدند، چرا که لهستانی‌ها مدافعان نیرومندی در واشنگتن داشتند....»

دولت مهاجر از ایران به ایتالیا رفت، محلی که تحت رهبری فرماندهان انگلیسی و با حمایت واتیکان، دولت مهاجر لهستانی مقرر فرمادهی خود را بر پا کردند. ژنرال‌ها، "آندرس" و "اوکیولیچی" و دیگر شرکایشان کوچک‌ترین تلاشی نمی‌کردند که مقاصد خود را در مورد تبدیل ارتش مهاجر لهستانی به هسته‌ی یک ارتش سفید، برای جنگی احتمالی علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی، پنهان کنند.

هنگامی که ارتش سرخ در بهار ۱۹۴۴ به مرزهای لهستان نزدیک شد، تبلیغات ضد شوروی دولت مهاجر در لندن افزایش یافت. در روزنامه‌ی مخفی لهستانی به نام "پانستو پولسکی" (Panstwo Polski) که توسط جاسوسان دولت مهاجر در لهستان منتشر می‌شد، گفته شده بود:

« یک شرط اساسی برای پیروزی و هم‌چنین ادامه‌ی زیست ما، شکست شوروی است و یا حداقل تضعیف او. »

در این روزنامه‌ها که مخفیانه در لهستان از طرف مأموران دولت مهاجر پخش می‌شد. یک دستور مخفی مبنی بر این بود که:

« ما باید به هر قیمتی که شده بهترین شرایط را برای مقامات غیر نظامی دولت آلمان فراهم کنیم. »

دولت مهاجر لهستان خود را برای مبارزه‌ی مسلحانه علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی آماده می‌کرد. سازمانی که قرار بود این تهاجم را عملی کند، سازمان سری "آرمیا کرایووا" (Armja Krajowa) یا "آ.ک" در داخل لهستان بود. این

سازمان توسط مهاجران لندنی سازماندهی شده و تحت کنترل آنها بود و توسط ژنرال "بور-کوموروسکی" (Bor Komorowski) رهبری می شد. در آغاز ۱۹۴۴ ژنرال "اوکیولیکی" به دفتر ژنرال "سوزنکوسکی" (Sosenkowski) که نماینده‌ی نظامی مهاجران لهستانی در لندن بود، فراخوانده شد. "اوکیولیکی" بعدها این توضیحات را در مورد این جلسه مخفی ارائه داد:

«... قبل از پرواز من به لهستان، در جریان ملاقات من با ژنرال "سوزنکوسکی"، او به من گفت: باید در مورد حمله‌ای جدید از جانب اتحاد جماهیر شوروی در آینده‌ای نزدیک که موجب شکست آلمانی‌ها می شود، حساب کنیم، در این صورت اتحاد جماهیر شوروی لهستان را اشغال کرده و اجازه نمی دهد که "آرمیا کرایووا" در خاک لهستان به عنوان یک سازمان نظامی تحت فرمان دولت لهستان - لندن، باقی بماند.»

"سوزنکوسکی" پیشنهاد کرد که:

« "آرمیا کرایووا" باید خودش را بعد از این که ارتش سرخ آلمانی‌ها را از خاک لهستان بیرون ریخت، به طور ظاهری منحل اعلام کند، و در ضمن باید یک "مقر فرماندهی رزرو" مخفی را جهت انجام عملیات در پشت خطوط ارتش سرخ سازماندهی کند. "سوزنکوسکی" توضیح داد که وظیفه‌ی این مقر فرماندهی رزرو اینست که مبارزه‌ی "آمیرا کرایووا" را علیه‌ی ارتش سرخ رهبری کند. او تقاضا نمود که این دستورالعمل‌ها باید به رئیس "آرمیا کرایووا"، ژنرال "بور-کوموروسکی" در لهستان ابلاغ شود.»

مدتی کوتاه بعد از آن، "اوکیولیکی" به صورتی کاملاً مخفیانه به لهستان که توسط آلمانی‌ها اشغال شده بود بازگشت و بلافاصله در ارتباط با "بور-کوموروسکی" قرار گرفت. رئیس "آرمیا کرایووا" به "اوکیولیکی" پیغام داد که او در نظر دارد که سازمانی را برای انجام وظایف زیر ساماندهی کند:

۱- انبار اسلحه برای فعالیت‌های زیر زمینی و آمادگی برای یک شورش علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی.

۲- به وجود آوردن گروه‌های نظامی مسلح، متشکل از حداکثر شصت نفر.

۳- ساختن "گروه‌های تروریستی تسویه حساب"، برای ترور مخالفان "آ.ک" و مقامات نظامی اتحاد جماهیر شوروی.

۴- تعلیم خرابکاران برای ایجاد هرج و مرج در پشت خطوط نظامی شوروی.

۵- سازماندهی سازمان اطلاعاتی نظامی - و فعالیت‌های جاسوسی در پشت خطوط نظامی شوروی.

۶- نگهداری ایستگاه‌های رادیویی، که در حال حاضر توسط "آ.ک" فعال بودند، و برقراری ارتباطات رادیویی با فرماندهان در لندن.

۷- سازماندهی شفاهی و کتبی تبلیغات علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی.

در پائیز ۱۹۴۴ ارتش سرخ به سواحل "وایکسل" (Weichsel) رسید و در پشت دروازه‌های ورشو جهت تجدید سازمان واحدهای نظامی خود و دریافت تجهیزات تازه که به خاطر حمله‌ی طولانی در تابستان، به تعویق افتاده بود توقف کرد. هدف فرماندهان شوروی این نبود که مستقیماً به پایتخت لهستان حمله کنند، بلکه آنها می‌خواستند که از طریق محاصره، آن را حفظ کرده و سکنه‌ی آن را در معرض نابودی قرار ندهند. اما بدون اطلاع فرماندهان شوروی و به دستور دولت مهاجرلندن، ژنرال "بور-کوموروسکی"، با اعلام این که ارتش سرخ آماده است که به شهر وارد شود، شورشی را در میان وطن پرستان در ورشو بر پا کرد. در آن زمان، به علت عدم آمادگی ارتش سرخ برای تصرف "وایکسل"، فرماندهان نازی قادر شدند که به صورتی منظم شهر را بمباران، و با گلوله باران کردن آن، مناطقی را که در تصرف وطن پرستان انقلابی لهستانی بود نابود کنند. در اینجا توضیحات خود ژنرال "اوکیولیکی" در مورد نقش "بور-کوموروسکی" در جریان تسلیم پایانی واحدهای لهستانی در ورشو:

« در پایان سپتامبر ۱۹۴۴، رهبر "آرمیا کرایووا"، "بور-کوموروسکی" مذاکرات مربوط به تسلیم شهر را با فرماندهی نیروهای "اس.اس" آلمانی در ورشو، "فون دین باخ" (Von den

(Bach) آغاز کرد. "بور- کوموروسکی" رئیس دومین بخش مقر فرماندهی (سازمان اطلاعات)، سرهنگ "بوگولایوسکی" (Bogulawski) را به عنوان نماینده‌ی "آرمیا کرایووا" جهت انجام مذاکرات انتخاب کرد. وقتی "بوگولایوسکی" در حضور من شرایطی را که آلمانی‌ها برای مذاکرات تسلیم، اعلام کرده بودند، برای "بور- کوموروسکی" گزارش می‌داد، گفت که "فون دین باخ" معتقد است که تسلیم شدن لهستانی‌ها امری است ضروری، چرا که این اتحاد جماهیر شوروی است که دشمن مشترک آلمان و لهستان به شمار می‌آید. وقتی من "بور- کوموروسکی" را در روز تسلیم ملاقات کردم، گفتم که احتمالاً حق با "فون دین باخ" است، امری که "بور- کوموروسکی" نیز با آن موافق بود. »

در حالی که ارتش سرخ طی پائیز و ماه‌های زمستان ۱۹۴۴ و در بهار ۱۹۴۵ حملات نهائی خود را برای نابودی کامل نیروهای نظامی در جبهه‌ی شرقی آغاز کرده بود، "آرمیا کرایووا" تحت رهبری "اوکیولیکی"، عملیات وسیعی از قبیل ترور، خرابکاری، جاسوسی و عملیات مسلحانه را در پشت جبهه‌ی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به پیش می‌برد. بعدها معاون نخست وزیر در دولت لهستانی مستقر در لندن و یکی از شرکای "اوکیولیکی"، به نام "استانیسلاو یاسینکوویچ" (Stanislaw Jasinkowicz) اعلام کرد که:

« در تدابیر رزمی فرماندهان شوروی در مناطق جنگی، خرابکاری می‌شد. روزنامه‌ها و فرستنده‌های رادیویی ما تبلیغاتی افترا آمیز را سازماندهی کرده و مردم لهستان را علیه روس‌ها تحریک می‌کردند. »

بخش‌هایی از "آ.ک" به رهبری "اوکیولیکی" قطار حامل واحدهای ارتش سرخ را منفجر، انبارهای آنان را نابود، جاده‌هایی را که ارتش سرخ از آنها استفاده می‌کردند، مین گذاری کرده و در حرکت وسایل حمل و نقل و وسایل ارتباطی روس‌ها اختلال به وجود می‌آوردند. در یک دستور، که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۴ از طرف یکی از زیر دستان "اوکیولیکی" صادر شد، چنین آمده بود:

«عملیات باید وسیع باشد، انفجار قطارهای نظامی، کامیون‌ها، راه آهن‌ها و پل‌ها، از بین بردن روستاها و انبارهای آنها. تمام اینها باید با رعایت کامل اصول مخفی کاری انجام شود.»

لوبیکووسکی (Lubikowski)، فرماندهی یکی از بخش‌های "آ.ک" و رهبر مخفی یک مدرسه‌ی مخصوص جاسوسی و خرابکاری، در گزارشی در مورد تعدادی از مأموریت‌هایی که از طرف آنها انجام شد، چنین نوشت:

« من از "راگنر" (Ragner) گزارشی کتبی در مورد انجام دستورات دریافت داشتم... راگنر از تعداد ۱۲ عملیات خرابکاری، مرا مطلع نمود از جمله انفجار ۲ قطار که از خط خارج شده بودند، انفجار ۲ پل و نابودی یک خط آهن در ۸ قسمت.»

گروه‌های تروریستی مخصوص تعلیم دیده شده از طرف "آ.ک" به ارتش سرخ و هواداران دولت ورشو حمله کرده و آنها را به قتل می‌رساندند. بر طبق اطلاعات ناقص که بعدها از طرف مقامات دولت اتحاد جماهیر شوروی در اختیار عموم قرار گرفت، تروریست‌های "آ.ک" طی ۸ ماه ۵۹۴ نفر افسر را کشته و ۲۹۴ نفر سرباز را زخمی کرده بودند.

هم زمان، به دنبال دریافت دستورالعمل از رادیو که از جانب فرماندهان لهستانی از لندن صادر می‌شد، جاسوسان ژنرال "اوکیولیکی" عملیات اطلاعاتی و جاسوسی وسیعی را در پشت خطوط اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی می‌کردند. در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ دستورالعملی به شماره ۷۷۷-۱-۷۲۰۱ که از جانب دولت لهستانی در لندن برای "اوکیولیکی" فرستاده شد. در این دستورالعمل آمده بود:

« از آنجا که داشتن آگاهی در مورد مقاصد ارتش و امکانات اتحاد جماهیر شوروی در شرق، جهت هر چه بهتر پیش بینی و برنامه ریزی کردن پیشرفت‌های آینده‌ی لهستان در درجه اول اهمیت قرار دارد، شما باید بر طبق دستورالعمل‌هایی که از طرف بخش جاسوسی مقرر فرماندهی داده می‌شود، تمام نقاط ضعف را از طریق هر چه بهتر جمع آوری کردن اطلاعات، از بین ببرید.»

دستورالعمل درخواست جمع آوری اطلاعات دقیق در مورد نیروهای نظامی، انبارهای مواد غذایی، سنگربندی‌ها، فرودگاه‌ها، اسلحه و صنایع جنگی اتحاد جماهیر شوروی را داشت.

هفته‌ها به دنبال یک دیگر گزارش‌هایی با حروف رمز جاسوسان از شبکه‌ای غیر قانونی از فرستنده‌های رادیویی به لهستانی‌های در لندن ارسال می‌شد. در نمونه‌ای از یک تلگراف رادیویی به شماره ۲-۶۲۱، که از "کراکا" (Krakau) به فرماندهان بلند پایه در لندن فرستاده شد و به وسیله‌ی سازمان امنیت نظامی اتحاد جماهیر شوروی ردیابی و کشف شد، نوشته شده بود:

« طی نیمه‌ی اول مارس روزانه و به طور متوسط ۲۰ قطار با واحدها و تجهیزات نظامی - توپخانه، ماشین‌های جنگی آمریکائی، پیاده نظام که یک سوم آن را زنان تشکیل می‌دادند، از مرز غربی عبور کرده‌اند. دستوری در مورد سازماندهی فارغ‌التحصیلان سال‌های ۱۸۹۵ - ۱۹۲۵ در "کراکا" صادر شده است. مراسم بزرگداشتی به خاطر دادن درجه‌ی افسری به ۸۰۰ نفر از متقاضیان از منطقه‌ی شرق در "کراکا" و با شرکت ژنرال "زیمیرسکی" (Zymierski) برگزار شد. »

در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ ژنرال "اوکیولیکی" در یک دستورالعمل سری آخرین انتظارات خود را از فرماندهان لندن جمع بندی کرده و برای سرهنگ "اسلاوبور" (Slavbor)، رئیس منطقه‌ی غربی "آرمیا کرایووا" فرستاد. در این نامه چنین آمده بود:

« اتحاد جماهیر شوروی در صورت پیروزی بر آلمان، نه تنها انگلستان را مورد تهدید قرار خواهد داد، بلکه تمام اروپا را به وحشت خواهد انداخت. به خاطر حفظ منافع شخصی خود در اروپا، انگلستان تمام قدرت‌های اروپائی را علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی بسیج خواهد کرد. این امریست بدیهی که ما در این بلوک ضد شوروی جای داریم، اما هم زمان وجود این چنین بلوکی بدون شرکت آلمانی‌ها، که باید توسط انگلیسی‌ها کنترل شوند، غیر قابل تصور است. »

این طرح‌ها و انتظارات از دولت مهاجر لهستان، کوتاه مدت بود. سازمان نظامی و امنیتی شوروی در آغاز ۱۹۴۵ پاک سازی توطئه گران لهستانی را در پشت خطوط جنگی اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرده بود. در تابستان ۱۹۴۵

رهبران اصلی آنها به وسیله‌ی مقامات شوروی دستگیر شدند. ۱۶ نفر از آنها از جمله ژنرال "اوکیولیکی" در دادگاه عالی نظامی محاکمه شدند.

دادگاه در ۱۸ ژوئن در خانه‌ی اتحادیه‌ی کارگران در مسکو آغاز شد و سه روز به درازا کشید. مدارک به دست آمده به روشنی نشان می‌داد که تنفر مهاجران لهستانی و سازمان مخفی آنها از اتحاد جماهیر شوروی به قدری بود که به خاطر آن حاضر شده بودند به نازی‌ها که کشور خودشان را اشغال کرده بودند، کمک کنند.

طی برگزاری دادگاه مکالمات زیر میان دادستان شوروی، "آفاناسیف"، و رهبر کوتاه قد و ساکت لهستانی، ژنرال "اوکیولیکی" که جنبش زیر زمینی ضد شوروی را اداره می‌کرد، رد و بدل شد:

« "آفاناسیف": آیا سیاست سازمان شما این بود که در عملیات ارتش سرخ علیه‌ی آلمان نازی مانعی به وجود بیاورید؟
"اوکیولیکی": بله
"آفاناسیف": این سیاست به نفع چه کسی تمام می‌شد؟
"اوکیولیکی": البته آلمانی‌ها. »

ژنرال "آفاناسیف" به دادگاه گفت که او تقاضای حکم اعدام را در مورد هیچ کس از متهمان نمی‌کند، چرا که آنها بازیچه‌ی دست مهاجران لهستانی‌اند، و این که ما اکنون با شادی روزهای پیروزی را تجربه می‌کنیم و آنها دیگر خطری محسوب نمی‌شوند. دادستان شوروی ادامه داد:

« این دادگاه فعالیت‌های ارتجاعیون لهستانی و آن مبارزه‌ای را که آنها طی سال‌ها علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی به پیش برده‌اند را جمع بندی می‌کند. سیاست آنها باعث شد که لهستان توسط آلمان اشغال شود. ارتش سرخ برای آزادی و علیه‌ی جهالت مبارزه کرد. اتحاد جماهیر شوروی با کمک متحدانش، نقش تعیین کننده‌ای را در شکست کامل آلمان بازی کرد. اما "اوکیولیکی" و دیگران می‌خواستند که از پشت به ارتش سرخ خنجر بزنند. آنها ترجیح می‌دادند که اتحاد جماهیر شوروی را در نوار قرنطینه ببینند، نه این که در کمال رفاقت با آنها زندگی کنند. »

در ۲۱ ژوئن دادگاه عالی نظامی حکم خود را صادر کرد. ۳ نفر از متهمان بی گناه شناخته شدند. ژنرال "اوکیولیکی" و ۱۱ نفر از رفقاییش گناهکار شناخته شده و به احکام زندان بین ۴ ماه تا ۱۰ سال محکوم شدند.^{۱۵} پس از اعلام احکام، ایالات متحده آمریکا و انگلستان حکم به رسمیت شناخته شدن دولت در تبعید لهستان را پس گرفتند.^{۱۶}

۱۵ - دادگاه علیه‌ی نفر شانزدهم، "آنتون پایداک" (Anton Paidak)، به دلیل بیماری او به وقت دیگری موکول شد. پس از افشای دستگیری ۱۶ لهستانی توسط مقامات اتحاد جماهیر شوروی، وزیر امور خارجه آمریکا، "ادوارد آر. استینیوس" (Edward R. Stettinius) و همکار انگلیسی او "آنتونی ایدن" (Anthony Eden) به شدت اعتراض کرده و اظهار کردند که دستگیرشدگان از "رهبران پیشرو و دمکرات" لهستان‌اند. پس از برگزاری دادگاه، "استینیوس" و "ایدن" به صورتی محتاطانه سکوت اختیار کردند.

۱۶ - دولت اتحاد جماهیر شوروی دو سال قبل در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۴۳، با این دولت به دلیل فعالیت‌های ضد شوروی و خرابکارانه‌اش قطع رابطه نموده بود. دولت ورشو بر اساس تصمیمات گرفته شده در قرارداد "یالتا" تجدید سازمان یافته و به صورت رسمی به عنوان دولت موقت به رسمیت شناخته شد. در اصل این دولت بریتانیا بود که از دولت در تبعید لهستان پشتیبانی کرده و به آن کمک مالی می داد. پس از این که دولت ورشو به رسمیت شناخته شد، به بخشی از مهاجران لهستانی وعده‌ی تابعیت و کار به عنوان پلیس در کلنی‌های انگلستان داده شد. وقتی که ژنرال "آندرس" و شرکایش به تصمیم متحدان در مورد به رسمیت شناختن دولت ورشو پی بردند، اعلام کردند که مهاجران تحت فرمان آنها هرگز این تصمیم متحدان را مورد تأیید قرار نداده و هم چنان به "دولت" در لندن وفادار خواهند ماند و فقط با "اسلحه‌ای در دست" به کشور خود باز خواهند گشت. به هر حال در پائیز ۱۹۴۵، تعداد زیادی از سربازان مهاجر رهبران ارتجاعی خود را رها کرده و برای بازسازی کشور خود به لهستان بازگشتند.

منابع بخش بیست و چهارم

اسناد مربوط به توطئه‌ی لهستانی - ضد شوروی را می‌توان در کیفرخواست دولت شوروی علیه‌ی شانزده جاسوس دولت تبعیدی لهستان که در ژوئن ۱۹۴۵ در مسکو محاکمه شدند، مشاهده نمود؛ ترجمه‌ی انگلیسی این کیفرخواست، تحت نام "پرونده‌ی ۱۶ لهستانی" که به صورت جزوه انتشار یافته است.

The Case of the ۱۶ Polen (New York, The National Council of American-Soviet Friendship, Inc., ۱۹۴۵);

جزئیات دیگری که در طول محاکمه روشن گشت را می‌توان در گزارشات تلگرافی نیویورک تایمز، نیویورک هرالد‌تریبون و PM مشاهده کرد. بیانیه‌ی معاون کمیساریای خلق برای امور خارجی، آ. جی. ویشینسکی (A.J. Wyschinski) که در هجدهم مه ۱۹۴۳ برای مطبوعات انگلیسی و آمریکائی ارسال شده، حاوی توضیحات کافی درباره‌ی دسیسه‌های قبلی ضد شوروی مهاجران لهستانی در روسیه می‌باشد.

اطلاعات جالبی را درباره‌ی لهستان، ریچارد لیسلی بوئل (Raymond Leslie Buell) در کتاب "لهستان، کلید اروپا" به دست می‌دهد

Raymond Leslie Buell in *Poland: Key to Europe* (New York, A. A. Knopf, ۱۹۳۹);

بخش بیست و پنجم - سازمان ملل متحد

در جریان مبارزه برای ادامه‌ی بقا، توده‌ها دوستان و دشمنان خود را می‌شناسند. طی جنگ جهانی دوم از بسیاری دروغ‌ها و توهمات پرده برداشته شد.

جنگ آستن حوادث غیر مترقبه‌ای بود. جهان از خبر ظاهر شدن ستون پنجمی‌های اروپائی و آسیائی که قصد داشتند با کمک نیروهای نظامی نازی‌ها و ژاپنی‌ها در بسیاری از کشورها قدرت را به دست بگیرند، از بهت و حیرت انگشت به دهان مانده بود. پیروزی‌های سریع نیروهای نازی و متحدانش در مراحل اولیه‌ی جنگ، تعجب تمام کسانی را که سال‌ها، از آماده‌سازی، حيله گری، ترور و توطئه چینی‌های متحدین شناختی نداشتند، برانگیخت اما بزرگ‌ترین شگفتی جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی بود. مانند این بود که پرده‌ی غلیظی از دود کنار زده شده است تا به این وسیله مردمش، ساختمان اقتصادی، اهمیت رهبران و نیروهای رزمیش عیان گردد، و به قول "کوردل هول" (Cordell Hull)،

« شجاعت دلاورانه و عشق و علاقه‌ی وطن پرستی آنها »

اولین درس حاصله از جنگ جهانی دوم این است که ارتش سرخ به رهبری مارشال استالین، یکی از مجرب‌ترین و قدرتمندترین نیروی رزمی‌ای است، که در قطب مبارزان برای آزادی و دموکراسی جدی گرفته شود. در ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ ژنرال ارتش ایالات متحده آمریکا "داگلاس مک آرتور" (Douglas MacArthur)، اطلاعات ذیل را در مورد نیروهای نظامی ارتش سرخ به هموطنان خود داد:

« وضعیت جهان در حال حاضر نشان می‌دهد که چشم امید هواداران تمدن و پیشرفت جهانی به پرچم سربلند و دلیر ارتش سرخ دوخته شده است. من شخصاً در جنگ‌های زیادی شرکت کرده، بر بسیاری از آنها نظارت داشته و در ضمن به صورتی دقیق عملیات جنگی بسیاری از رهبران بزرگ را مطالعه کرده‌ام. در هیچ یک از آنها چنین مقاومت جانانه‌ای در مقابل سنگین‌ترین حملات یک دشمن شکست ناپذیر و به دنبال آن ضد حمله‌ای نبود

کننده که دشمن را مجبور به عقب نشینی به کشور خودش کرده باشد
را مشاهده نکرده‌ام.»

دومین شناخت بزرگ نشان داد که سیستم اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی
چنان کار آمد بود که توانست به صورتی حیرت آور شیوهی تولید خود را با
شرایط بسیار دشوار تطبیق دهد.
در سال ۱۹۴۲ وقتی که "ویلیام بات" (William Batt)، نایب رئیس
کمپتهی تولید برای جنگ در ایالات متحده آمریکا از یک مأموریت رسمی از
مسکو بازگشت، گزارش داد:

« من با احساسی از شک و تردید در مورد توان اتحاد جماهیر
شوروی در به پیش بردن یک جنگ تمام عیار به آنجا رفتم، ولی به
سرعت متقاعد شدم که تمام مردم، زن و بچه تا آخرین نفر در جنگ
شرکت دارند.

من با شک و تردید به قابلیت تکنیکی روس‌ها به آنجا رفتم، و به
سرعت دریافتم که آنها به سرعت فکر کرده و آن قدر باهوشند که
می‌توانند کارخانجات خود را راه اندازی کرده و اسلحه‌های مورد
نیاز خود را تولید کنند.

من با گنجی و نگرانی کامل، به دلیل روایت‌هایی که اینجا در
مورد تضادی که در میان رهبران رژیم وجود دارد به آنجا رفتم ولی
با رژیمی نیرومند و با کفایت که مشتاقانه از جانب توده‌های مردم
پشتیبانی می‌شود، روبرو شدم.

در یک کلام، من به آنجا رفتم که جواب این سؤال را دریافت
کنم: آیا اتحاد جماهیر شوروی متحدی قابل اطمینان و با کفایت است؟
و این سؤال با یک بله با "ب" بزرگ جواب داده شد. »

سومین آگاهی بزرگ این بود که ملیت‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی به
صورتی یک پارچه با شور و شوق وطن پرستانه‌ی بی نظیر از دولت خود
حمایت می‌کنند.

نخست وزیر "وینستون چرچیل" در ۳۱ آگوست ۱۹۳۴ در "کبک"
(Quebec) و در نطقی در مورد اتحاد جماهیر شوروی و رهبرانش گفت:

« تا به حال هیچ دولت به وجود آمده‌ای توسط مردم، قادر نبوده
است که پس از حملات سخت و خونینی مانند حملاتی که هیتلر به
روسیه تحمیل کرد، پایدار بماند. اما روسیه نه تنها زنده مانده و خود

را پس از این حملات سخت ترمیم کرده است، بلکه به روشی که هیچ قدرت دیگری در جهان قادر باشد، ضربه‌ی مرگ بار خود را بر ارتش آلمان وارد کرد. »

چهارمین کشف بزرگ این بود که کشورهای دمکرات غربی متحد با اتحاد جماهیر شوروی با دادن وعده‌ای واقع بینانه راه را برای برقراری یک نظم جهانی جدید با صلح و امنیت برای همه‌ی مردم جهان باز کردند. در ۱۱ فوریه ۱۹۴۳ یکی از سردبیران روزنامه "نیویورک هرالد تریبون" در یک سر مقاله اعلام کرد:

« در حال حاضر دو راه حل برای انتخاب در مقابل دموکراسی‌ها قرار دارد. اولی آن است که برای بازسازی جهان با اتحاد جماهیر شوروی همکاری کنند - کاری که ما تمام امکانات لازم را برای انجام آن در اختیار داریم، البته اگر ما بر درستی ضوابط خودمان اعتقاد داشته و از طریق به اجرا گذاشتن آنها هر چه صحیح بودن آنها را ثابت کنیم. دومین راه حل این است که با دسیسه چینان مرتجع و نیروهای ضد دمکراسی در اروپا همکاری کنیم، که البته انتخاب این راه به جز این که کرملین را به دشمن ما تبدیل کند نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت. »

"دونالد نلسون" (Donald Nelson) رئیس کمیته‌ی تولیدات جنگی ایالات متحده آمریکا، از بازدید خود از اتحاد جماهیر شوروی، در گزارشی به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۳ در نیویورک، گزارش داد:

« من از سفر خود با اعتقادی راسخ به آینده‌ی اتحاد جماهیر شوروی و پیشرفتی که آینده نصیب جهانیان، و حتی خود ما خواهد کرد به خانه برگشته‌ام! تا آنجا که من می توانم ببینم، وقتی که ما به پیروزی رسیده و این جنگ را پشت سر بگذاریم، به جز وحشت از داشتن سوژن به یک دیگر، چیز دیگری باقی نمی ماند که از آن هراس داشته باشیم. وقتی که با مشورت و همکاری با دیگر کشورهای جهان برای ایجاد صلح و ارتقاء سطح زندگی تمام مردم جهان تولید می کنیم، باید در راه بر پائی سعادت و خوشبختی انسان‌ها باشیم، سعادت‌ی که تا کنون آن را تجربه نکرده‌ایم. »

در اول دسامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس تاریخی تهران، جواب نیروهای ضد آزادی و توطئه گران ضد شوروی داده شد. نیروهائی که طی ۲۵ سال به صورتی مداوم با ایجاد آشوب و به پیش بردن سیاست‌های سرّی، دسیسه‌های ضد انقلابی، ترور، ترس و نفرت، جهان را در چنگال خود اسیر کرده بودند. سیاستی که در نهایت به جنگ نازی‌ها جهت به بردگی کشیدن انسانیت انجامید.

رهبران سه کشور قدرتمند جهان، پرزیدنت "فرانکلین دیلانو روزولت" رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، "وینستون چرچیل" نخست وزیر انگلستان و مارشال "ژوزف استالین" به نیابت از طرف اتحاد جماهیر شوروی برای اولین بار گرد هم آمده و پس از برقراری چند جلسه‌ی سیاسی و نظامی اعلامیه‌ی سه قدرت را صادر کردند.

اعلامیه‌ی تهران ضمانت می داد که نازی‌ها از طریق همکاری مشترک این سه متحد نابود خواهند شد. در ادامه، اعلامیه‌ی مزبور چشم اندازی از یک صلح پایدار و عصر جدیدی از مناسبات دوستی و موّدت میان مردم جهان وعده می داد:

« ما به مسئولیت بزرگی که به عهده‌ی ما و همه‌ی ملت‌ها جهت پایه گذاری صلحی که شرکت تمام مردم جهان و تکفیر شلاق و وحشت جنگ را از جانب آنها برای چند نسل آینده طلب می کند، کاملاً آگاهیم.

ما با کمک مشاوران سیاسی خودمان مسائل آینده را مورد بررسی قرار داده‌ایم. ما می خواهیم با همکاری و شرکت فعالانه تمام کشورها، از کوچک تا بزرگ، و مردمشان که مانند ملت خود ما با تمام وجود خواهان نابودی خودکامگی و بردگی، دیکتاتوری و تعصب هستند، همکاری کنیم. ما به آنها در صورت پیوستن به خانواده‌ی جهانی کشورهای دمکراتیک، خوش آمد می گوئیم. »

قرارداد تهران با تصمیمات تعیین کننده‌ی کرملین در فوریه ۱۹۴۵، دنبال شد. سه رجل دولتی، "روزولت"، "چرچیل" و "استالین"، این بار طی جلسه‌ای در "یالتا" در "کرملین"، و بر اساس سیاست‌های مشترکشان، در مورد نابودی نهائی آلمان نازی و از میان بردن کامل ستاد فرماندهی آنها، به توافق رسیدند. مباحثات "یالتا" مشتاقانه بر روی لحظه‌ی آمدن صلح و اعلام رسمی کنفرانس دوران ساز سازمان ملل در سانفراسیسکو، که پایه ریزی کردن یک سازمان امنیت جهانی، ریشه گرفته از اتحاد سه قدرت بزرگ از وظایف آن بود، متمرکز شده بود.

در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵، کمی قبل از کنفرانس سانفرانسیسکو، اتحاد جماهیر شوروی یک دوست خوب، و تمام جهان یک رهبر درستکار را از دست داد. پرزیدنت "فرانکلین دیلانو روزولت" در گذشت. اما کاری که او آغاز کرده بود، ادامه یافت. معاون پرزیدنت، "هاری اس. ترومن" که بلافاصله جانشین او شد، بر این موضع بود که جنگ را علیه متجاوزان تا پیروزی کامل در اتحاد با بقیه اعضای سازمان ملل ادامه داده و این که سیاست پس از جنگ "روزولت" را که هدفش برقراری یک صلح دائم با همکاری انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی بود را دنبال کند.

در ۸ می ۱۹۴۵، در شهر مخروبه‌ی برلین، نمایندگان ستاد فرماندهی آلمان در حضور فرماندهان و ژنرال‌های آمریکائی، انگلیسی و شوروی، قرارداد تسلیم بدون قید و شرط نیروهای نظامی آلمان نازی را امضاء کردند. جنگ در اروپا به پایان رسید. "وینستون چرچیل" در پیغامی به مارشال استالین گفت:

« نسل‌های آینده با صراحت کامل، مانند ما که مغرورانه این پیروزی‌ها را تجربه کرده‌ایم، به دینی که به ارتش سرخ دارند اعتراف خواهند کرد. »

در تاریخ نبردهای جهان، نبردی خونین‌تر از نبرد میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشته است. به مدت ۱۴۰۰ روز، ۴۷ ماه و به عبارت دیگر ۴ سال، جنگی شدید و گسترشی بی سابقه در کارزار واقع در جبهه‌ی بزرگ شرق جریان داشت، و پایان آن ۲ مه ۱۹۴۵ زمانی که نیروهای موتوری ارتش سرخ با حمله‌ی خود مهم‌ترین پایگاه نازی‌ها، قلعه‌ی برلین را به تصرف خود در آوردند، بود. یک سرباز ناشناس ارتش سرخ پرچم سرخ را بر فراز رایش تاگ (Reichtag) آن برافراشت. پرچم آزادی در سراسر اروپا به اهتزاز در آمد. و در ادامه‌ی آن تأسیس سازمان ملل متحد.

نبرد "انگلو ساکسون" در خاور دور علیه سومین متحد نازی‌ها، ارتش قیصر ژاپن، ادامه پیدا کرد. حتی در اینجا هم اتحاد جماهیر شوروی قدرت و برادری خود را در رابطه با مسائل مربوط به دموکراسی نشان داد. طی تمام مدتی که بخشی از ارتش سرخ در غرب با ارتش آلمان نازی می‌جنگید، بخش دیگر ارتش سرخ در خاور دور مانع فعالیت رقم قابل توجهی از سربازان ژاپنی، رقمی بالغ بر ۵۰۰۰۰۰ نفر از بهترین واحدهای موتوری توکیو در مرز "منچوری" شدند. در ۹ آگوست ۱۹۴۵ اتحاد جماهیر شوروی با

ژاپن وارد جنگ شده و به این ترتیب به تعهدات خود در کنفرانس "یالتا" در ژانویه، مبنی بر این که ۹۰ روز پس از شکست آلمان نازی در جنگ خاور دور شرکت کند، عمل کرد. پس از اعلام جنگ از جانب اتحاد جماهیر شوروی و بمباران اتمی دو شهر صنعتی ژاپن توسط ایالات متحده آمریکا، دولت ژاپن تسلیم شده و تقاضای صلح کرد. در ۲ سپتامبر ژاپن با قبول شکست، قرارداد تسلیم بدون قید و شرط را امضاء نمود. در سراسر شرق و غرب جنگ دوم جهانی تمام شده بود.

اما پس از ایجاد سازمان ملل متحد با هدف اتحاد میان قدرت‌های شرکت کننده در جنگ علیه فاشیسم و نابودی کامل فاشیسم، موج جدیدی از تبلیغات و توطئه‌های ضد شوروی، که اساس و پایه‌های صلح را تهدید می کرد، آغاز شد. دوباره و در تشابه با شرایط پس از جنگ اول جهانی، مردم اروپا یک بار دیگر تقاضای واقعیت بخشیدن به اهداف دمکراتیک خود را کردند، مردم تحت ستم مستعمرات یک بار دیگر تقاضای آزادی و استقلال خود را مطرح کردند و یک بار دیگر ارتجاع بین المللی و نیروهای امپریالیستی، خود را جهت محافظت از منافع شخصی خود و منحرف کردن آرمان‌های توده‌ها سازماندهی کردند. و یک بار دیگر، در ارتباط با مبارزه علیه دموکراسی جهانی، ضد انقلابیون فریاد جنگ را علیه "روسیه بلشویکی" سر دادند.

هنوز شش ماهی از پایان جنگ دوم جهانی نگذشته بود که "وینستون چرچیل" انجام مأموریت قدیمی خود را به عنوان برجسته ترین منادی نهضت ضد بلشویکی از سر گرفت. پس از شکست قاطع حزب دست راستی او در انگلیس و به دنبال افزایش بحران‌ها در مستعمرات تحت کنترل امپریالیسم انگلیس، "چرچیل" مجدداً "خطر بلشویک‌ها" را کشف کرد. در تاریخ ۵ مارس ۱۹۴۶ طی نطقی خطاب به مردم آمریکا در "فولتون" (Fulton) واقع در "میسوری" (Missouri) که به صورت گسترده‌ای منتشر شد، چرچیل تقاضای ایجاد اتحادی را میان انگلیس و ایالات متحده آمریکا نمود که هدفش مبارزه علیه "مبارزه طلبی‌ها و تهدیدات رو به افزایش کمونیسم روسی علیه ارزش‌های مسیحی" است.

در آمریکا و انگلیس تبلیغات ضد روسی از سر گرفته شد. مردم جهان با ترس و وحشت منتظر آغاز جنگ جهانی سوم بود.

در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ در نطقی در کنگره‌ی سنای ایالات متحده آمریکا، نماینده‌ی "فلوریدا"، سناتور "کلاد پیپر" (Claude Pepper) شدیداً در مورد آغاز خطر جنگ دیگری اخطار داد. سناتور "کلاد پیپر" گفت:

« البته روسیه باید به این نتیجه برسد که دارای آن چنان ایدئولوژیست که هرگز مورد قبول کشورهای که توسط مونوپول‌ها، ارتجاعیون و دشمنان روسیه اداره می‌شود، نخواهد گرفت، و به همین دلیل باید در نگرانی به سر برد.

روسیه می‌داند که جنگ چیست. این نگرانی‌ها بی‌اساس نیست. این نگرانی‌ها از اضطراب و درد، خرابی‌ها و مناطق نابود شده، از مرگ ۱۵ میلیون مرد، زن و بچه - پنجاه برابر بیش از خسارات وارد شده به ما است، که آنها در جنگ از دست داده‌اند، از بی‌خانمان و آواره شدن ۲۵ میلیون انسان، انسان‌هایی که با تحمل تمام خسارات، زندگی خود را صرف مبارزه در راه شکست دشمنی که به شیوه‌ای بربرمنشانه و وحشی‌گری غیر قابل توصیفی به سرزمینشان روسیه و مردمش حمله کردند بودند، ریشه می‌گیرد....

نگرانی‌های روس‌ها از بیاد آوردن این خاطرات افزایش پیدا می‌کند. آنها تابستان ۱۹۱۹، زمانی را که ارتش ۱۴ کشور، از جمله، انگلیس، فرانسه، چین، ایالات متحده آمریکا، آلمان و ژاپن، در خاک روسیه علیه‌ی دولت جوان شوراهای می‌جنگیدند، بیاد می‌آورند....

آنها تحریکات علیه‌ی سرخ‌ها، آن توطئه‌های آشکار و بی‌پروا از جانب بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری را، توطئه‌هایی که پس از عقب‌نشینی و یا پس از تحمل شکست از کشور به بیرون رانده شدند، و آن مدت طولانی که روسیه مورد تنفر همه بود و از جانب کسی به رسمیت شناخته نمی‌شد را به یاد می‌آورند.....

آنها به یاد می‌آورند که چگونه هیتلر را علیه‌ی آنها تجهیز کرده و چگونه از شرکت آنها در مونیخ ممانعت به عمل آمد، جایی که در مورد حمله‌ی هیتلر به آنها، تصمیم گرفته شد.

آنها توطئه‌های آلمانی - ژاپنی - ایتالیائی را که تحت پوشش ریاکارانه‌ی تعهدنامه‌ی ضد کمینترن، برای نابودی روسیه و این که هیچ یک از قدرت‌های بزرگ علیه‌ی این توطئه‌ها اعتراض نکردند را به یاد می‌آورند.... »

سناتور "پیپر" بر روی خطرات پیشنهاد "چرچیل" مبنی بر یک اتحادیه‌ی آمریکائی - انگلیسی علیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی تأکید کرد:

« اگر دو قدرت از سه قدرت بزرگ تحت پوشش سازمان ملل، سعی در ایجاد کمربند قرنطینه‌ی جدید به دور سومین قدرت بزرگ بکنند، تشکیلات سازمان ملل متحد از هم خواهد پاشید.

در این صورت ما باید چه راهی را برای نجات از این بحران ترس انتخاب کنیم؟ و چگونه سازمان ملل متحد و صلح را نجات دهیم؟ من جرئت کرده و ادعا می‌کنم، که تنها راهی که برای رهائی ما باقیست، تحقق بخشیدن به پیشنهادات فرانکلین دیلانو روزولت، همان مردی که بیش از هر کس دیگری بیشترین مسئولیت را در آفرینش سازمان ملل به عهده داشت، می‌باشد:

که اتحاد میان انگلیس، روسیه و آمریکا به حالت سابق خود دوباره ایجاد گردد و این که این سه قدرت بزرگ موضع کاملاً جدید معنوی و اخلاقی برای ایجاد صلح و تملک پیشه کنند. »

وقتی که این کتاب برای چاپ فرستاده شد، نویسنده با مردی به نام سرهنگ "ریموند روبینز" که با داستان زندگی او این کتاب آغاز می‌شود گفتگویی کرد. چند سالی بود که سرهنگ "روبینز" به خاطر این که در سکوت و آرامش زندگی کند، در باغ ۸۰۰ هکتاری خود واقع در "چینیسگات هیل" (Chinesgut Hill) واقع در "فلوریدا"، که او آن را به عنوان پارک طبیعی و محلی برای آزمایشات کشاورزی به دولت آمریکا هدیه کرده بود زندگی، و از ظاهر شدن در جمع اجتناب می‌کرد. سرهنگ "روبینز"، "خاطرات دوران گذشته"، احساسات گرم در مورد سعادت و خوشبختی انسان‌ها، تنفر خود از پیش داورهای و زیاده خواهی‌ها و علاقه‌ی شدید خود را به ملتی، که او شخصاً تولدش را در گرماگرم نا آرامی‌های انقلاب شاهد بود را به یاد می‌آورد. اظهارات سرهنگ "روبینز" از این قرار بود:

« بزرگ ترین لحظه‌ای که من تاکنون در زندگی شاهد آن بوده‌ام، آن لحظه‌ای بود که من مشاهده نمودم که چگونه شعله‌های امید به آزادی از غل و زنجیر مستبدان و ستمگران در چشمان کارگران و دهقانان روسی، زمانی که آنها به درخواست‌های لنین و دیگر رهبران اتحاد جماهیر شوروی پاسخ دادند، شعله ور شد.

اتحاد جماهیر شوروی همیشه به دنبال برقراری صلح در جهان بوده است. لنین می‌دانست که جنگ مزاحم برنامه‌های بازسازی بزرگ داخلی او و شاید ضایع کردن آن شود. مردم روسیه همیشه از

صلح حمایت کرده‌اند. تحصیلات، تولید، استفاده از مناطق پربار، تمام فکر، نیرو و انرژی آنان را به خود مشغول کرده است. بزرگ‌ترین وزیر امور خارجه‌ی عصر ما، "کمیسر ماکسیم لیتوینوف"، صادقانه و با درایت کامل، به خاطر ایجاد امنیت همگانی، تا زمانی که سیاست سازشکارانه‌ی انگلیس و فرانسه در مقابل موسولینی و هیتلر انجام آن را غیر ممکن ساخت، فعالیت کرد. اتحاد جماهیر شوروی نه صاحب مستعمره و نه به دنبال به دست آوردن مستعمره‌ای است. روسیه صدور سرمایه نکرده و به دنبال تبدیل آن به سود نیست. با سیاست استالین تمام اختلافات نژادی، مذهبی، ناسیونالیستی و طبقاتی در داخل روسیه از میان رفته است. این اتحاد و هماهنگی مردم اتحاد جماهیر شوروی راه برقراری صلح جهانی را به ما نشان می‌دهد. »

منابع بخش بیست و پنجم

اسناد واقعی اساسی درباره‌ی شوروی در زمان جنگ علیه‌ی آلمان نازی را بولتن بسیار برجسته اطلاعاتی "Information Bulletin" که سه بار در هفته از طرف سفیر شوروی در واشینگتن انتشار می‌یافت، به دست می‌دهد. تعداد بسیاری از خبرنگاران آمریکائی که در هنگام جنگ در شوروی مقیم بودند؛ از جمله:

هنری س. کاسیدی (Henry C. Cassidy)؛
لاری لسور (Larry Lesueur)؛
موریس هیندوس (Maurice Hindus)؛
لنلند استو (Leland Stowe)؛
کوئینتین رینولدز (Quentin Reynolds)؛
ریچارد لاترباخ (Richard Lauterbach)؛
ادگار اسنو (Edgar Snow) و
رالف پارکر (Ralph Parker)؛

برداشت‌های شخصی خود را در کتاب‌هایی بجا گذاشته‌اند. تلگرافات موریس هیندوس به نیویورک هرالد تریبون و رالف پارکر به PM روشنی

بخش مصائبی است که خلق شوروی در سال‌های جنگ متحمل گشته و چه امیدهایی از همکاری آینده، از متحدین خود دارد. نوشته‌ای از وندل ویلکیس (Willkies Wendell)؛ "یک جهان"

Wendell Willkies One World – (New York, Simon and Schuster, ۱۹۴۳);

اعتراف شخصی یک آمریکائی بزرگ درباره‌ی ایده‌آل‌های تأکید شده در بیانیه‌ی تهران می باشد.

یک بیانیه‌ی مشابه از طرف آمریکا، تحقیقات والتر لیپمان (Lippmanns Walter)، از سیاست خارجی آمریکا می باشد.

Walter Lippmanns U.S. Foreign Policy: Shield of the Republic (Boston, Little, Brown and Company and Atlantic Monthly Press, ۱۹۴۳);

* * * * *

پایان

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران